116

24621

S/=82

8

خلافت و ولایت در اسلام

از کتب عامّه

نظم و نثر

تألیف

فیلسوف شهیر صدرالافاضل (دانش)

۱۳۳۵

بسمه تعالی

برای روشن نمودن افکار جامعهٔ ملل بحقایق تاریخی و حکمت و فلسفهٔ احکام دین مبین اسلام ، و برای تربیت مبلغین حقیقی جهت ایجاد اتحاد و اتفاق ، و برای اعتصام عموم مسلمین بحبل‌الله المتین و تعمیم تبلیغات اسلامی در سرامر جهان، البته تصنیف و تألیف وطبع کتب علمی که حاوی حقایق تاریخی و دینی باشد ضروری است . از این لحاظ دوسال قبل بطبع ونشر کتاب بهداشت اجتماعی دراسلام، که در آن بطور اجمال فلسفهٔ قسمتی از احکام‌متین مقدس اسلام درج شده، پرداختم چند ماهی است که اوقات فراغت را بمطالعهٔ این شرح قصیدهٔ انصافیه که بتوسط جناب آقای قویم‌السلطنه از روی یادداشتهای مرحوم جدم قدس‌الله‌سرّهما جمع آوری و مبیّضه شده ، مشغول مینمودم و ازمطالب تاریخی ، دینی ، سیاسی ، اخلاقی ، و اجتماعی آن استفاده می‌بردم دریغ داشتم که حقایق دقیق و مهم تاریخی آن مکتوم و جامعه از اطلاع بر آنها محروم بماند . لذا کتاب را باسلوب جدید تنظیم و بطبع آن اقدام نمودم . از درگاه احدیت خواهانم که قلوب افراد بشررا بیکدیگر نزدیک و بحقایق روشن فرماید . والسلام علی‌من اتبع الهدی

دکتر صدرالدین نصیری

فهرست مندرجات



فیلسوف شهیر صدر الافاضل « دانش » طاب ثراه

این عکس از روی کتاب مخمس برداشته شده



بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمان الحال

این رساله را بعد از فوت مرحوم والد رحمة الله علیه که خیال عزیمت بسمت عتبات عالیات، علی مشرفها آلاف السلام والتحیات، داشتم برحسب خواهش بعضی از از دوستان نوشته‌ام.

سبحانك اللهم لا علم لنا الا ما علمتنا كما لا تبيان الا ما الهمتنا فنستميح منك الدراية كما نستوهب منك الهداية الى الاصابة فى الحكاية والرواية، و اعوذ بك من ان اكون مبرئاً نفسى، و مزكياً حدسى، و معجباً برأيى، و عاثراً بذيل اهوائى، و اسئلك مزيد الفضل والمن والرحمة و وحل العقدة من اللسان لكى احدث بما تفضلت على من النعمة بجاه امثل انبيائك الاقدمين و قربة افضل اوليائك الاكرمين صلواتك الذاكية و تسليماتك النامية السامية عليهما و عليهم اجمعين.

من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست

که بهر دست که میپروردم میرویم

* * *

ولادت من بنده که لطفعلی بن محمد کاظم تبریزیم یکساعت به ظهر مانده از روز چهارشنبه نوزدهم شهر رمضان بوده است از سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری (۱۲۶۸) بشهر شیراز . چنانکه بخط پدرم رحمه‌الله یافتم .

این نوشتم که تا اگر فرصتی بدست شد تعیین درجهٔ طالع و دیگر اوتاد زایچه بیکی از نمودارات سهل باشد ، که پس از تشخیص زمان تحقیق آنها بحساب قهقری یا برجوع تقاویم ، و از آنجا تحصیل احکام و دلائل دشوار نباشد ، واگر به نمودار مسقط که بجناب هرمس منسوبست حاجت افتد مدت نه ماه و بیست روز تقریباً از تاریخ مزبور باید کاست .

باری در ده سالگی بدار الخلافهٔ تهرانم آورده بکتّابم سپردند . پدر در تربیتم به جد و بر این بود که هرچه زودتر خط و ربطی آموزم و به مشاغل دیوانیم بدارد ، تا بتعلیم عربیت افتادم ، مردم فاضل و کتّاب ماهر را به تعلیمم گماشت تا بخواست ایزدی لیاقت تحسین یافتم چون گاهی طبع را بانشای منثور و منظوم میآزمودم ملفقات خاطرم در محافل مذکور میشد . سنین عمر به هفده بالغ آمد و از کمال حراست پدر تغمده‌الله بغفرانه تا این مبلغ روی برزن و بازار ندیدم ، و از لعب و لهو یکه مقتضای سن کودکان و صبیان است هیچ بهره نبردم و تا اکنون اقسام بازیهای اطفال ندانسته ام و هنوز بازندانم که بکودکی نیاموخته‌ام ، و خود قصهٔ مبادی حالم نزد اقربا بغرابت مثل است .

چون از بزرگان دولت مردمیکه بفضل و ادب منتسب بودند به ملاقات پدرم رحمه‌الله تعالی آمدندی مرا خواسته بحل مسایل و شرح مشکلات و الغاز آزمودندی ، و از اطلاع خاطر و دقت ذهن و آثار خامه‌ام عجبها اظهار نمودندی ، و پدر را بر تکمیل مزید تحصیل ترغیب خواستندی ، تا خوش خوش بادیب معروف و بتفرّد در فنون فضایل و تقدم در ضروب آداب مشهور شدم . خواست از این جمله نه تزکیت نفس و خویشتن ستائی است تا بر عونت حمل افتد که مقصود بیان حال است و در بارهٔ شهرت خود از پیش گفته اند که رب مشهور لا اصل له ، مع القصه .

چون اندک ذوق علم اعلی نیز یافته بودم چنانکه از کار تحصیل بدیگر امور مشغول خواستند سر باززدم ، و تن در ندادم ، و برا قناعت شدم ، و هر آینه فراغت و رامش را بر

اکتساب دانش کمتر اختیار نمودم ، وشرح انزوا وجدو جهدم در ارتیاض و اشتغال خود مشتهر است .

بعد ازطی مراحل ادبیات باصول ، وفقه ، وحدیث ، وتفسیر ، وکلام ، وفنون عقلیه ازمنطقیات وریاضیات وطبیعیات والهیات پرداختم . درهر یك کتب عدیده نزد اساتید مسلم عصر ،مرّةً بعد مرة، بدرس وبحث ودقت نظر دیدم .ازفن تصوف وکتب قوم و دیگرفنون، که تعلیم آنها کمتر تداول دارد، نیز نبذی نزد مهره ومردم باخبره قرائت نمودم. علم وعمل خط و نگارش بتمام اقسامیکه در دولت اسلام پیدا شده است ، بشیوه های مختلف که گاهی تفنن میشد، آن مایه دست داد که بفضل ایزدتعالی اسرار این صنعت هر چه کاملتر حاصل گردید، وبارها پارهای مشقم بخطوط اساتید هرصنف مشتبه شد، وهمچنین درسایر صنایعی که متعلق بادوات و آلات این فنون است مهارتی اندوخته آمد .

ازسال هزار ودویست ونود وچهار بخواهش جمعی ازبزرگان دولت وملت از اسم خود که بفانی تخلص میشد بدانش تغییر وتعبیر نمودوسالی چنداست که ازطرف اولیای دولت قاهره ابدها الله بصدرالافاضل ملقب آمده ام . ع

چوهندوئی که نهد خواجه نام او کافور

درسال سیصدو هشت (بماه ربیع الثانی) بوقتی که بایست از کارو کوشش اندك آرامید ونوبت محنت را سپری شمرده دولت فراغت را استقبال نمود ، درهای خوشی یکباره برویم بسته وراه آفات از هرجانب بسویم گشوده شد :

نماند تیری در ترکش قضا که قدر سوی دلم بسر انگشت امتحان نگشود

پدر ، که ازتحمل شداید بین من ونوازل روزگار وحوادث دهر سدی بودسدید، از این عاریت سرا بدرود خواست وجان مرا حلیف هزار گونه درد ورنج و زحمت و شکنج ساخت ، بحیلولهٔ مصائب وحجاب نوائب سالی است دو کمابیش که از همدم سالیان اعنی تصفّح کتاب ومذاکرات اصحاب باز مانده ام ع

رضیع وارز پستان مام وماهی از آب

برآنیم که کام وناکام سفری دورپیش گرفته ازهنگامهٔ این عوائق وبوائق خود

را بپناه زاویه ای خمول بکشانم ، مگر دور از دواهی و غواشی، باز برسر کار دیرین شوم بمنه تعالی.

واز آن پیش که مقصود صورت خارج یابد گفتم بالتماس بعض اصحاب شاید جزئی مختصر بیرون از تکلّف درترجمت مجمل حال خود بیادگار نویسم تاموجب تذکرت احباب شود ونیز باشد که صاحبدلی درآن بیند و برحمت ازاین محروم یاد کند.

و للارض من کاس الکرام نصیب

معلوم باد که این فقیر کثرت تألیف و کتابت راچون منافی باتحصیل میدید کمتر بدان التفات می نمود مگر آنکه اقتراح دوستی یا شدت اهتمام بضبط فائدتی سبب شده باشد یابرای رفع تعطیل خودرا بدان مشغول ساخته باشد.

والمسئول من الله تعالی حسن الخاتمه ، واعراض القلب عن حب هذه البائدة الفانیه ، مقبلا الی تلک الباقیه الدائمه ، ونستجیر به من تسویل النفس و تفتین الشیطان والضجر عند الحاجة والطغیان عند الثروه.

و من سوء الجزع وطیشة العجول وغفلة الغرور وزلة الذهول . یامن تحل بذکره عقد النوائب والشدائد.

انت المیسر والمسبب والمسهل والمساعد یسر لنا فرجاً قریباً یاالهی لاتباعد
ثم الصلوة علی النبی وآله الغر الاماجد

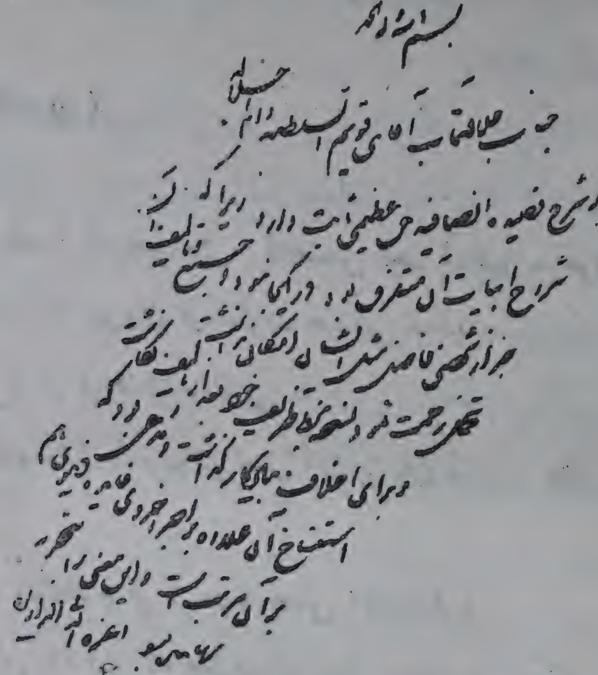
✿✿✿

فیلسوف مشهور حضرت مستطاب حجة الاسلام ، وقدوة العلماء الاعلام ، الحکیم المحقق الجامع ، و الادیب المدقق البارع ، ملاذ المجتهدین ، ظهیر الملة والدین ، الجامع لجمیع الکمالات والعلوم ، والذی له فی الفضل والادب مقام معلوم جناب میرزا لطفعلی بن محمد کاظم (امین الشعرا) ملقب بصدر الافاضل قدس الله سره از بزرگترین مشاهیر علماء وفضلاء وادباء وحکماء متألهین و فلاسفهٔ عالیقدر شرق در قرن اخیر بوده و در جمیع علوم عقلیه و نقلیه اطلاع کافی ووافی داشته و تألیفات کثیره ومتنوعه اوطول باع وسعهٔ اطلاع وجامعیت ایشان رابهترین دلیل واضح وبرهان قاطع است.

این بزرگوار درست در حدودنیم قرن وظیفهٔ مقدس و خطیر تربیت وتدریس

تألیف و تصنیف ، ترویج و تبلیغ را باخلوص نیت و ثبات و استقامت بعهده داشت تا در روز پنج شنبه ششم شعبان المعظم سال ۱۳۵۰ قمری جهان فانی را وداع و روح پرفتوحش بروضهٔ رضوان خرامید (قبر شریف آن جناب جنب مزار شیخ صدوق رضوان الله علیه در ابن بابویه شهر ری واقع است) فرحمة الله و برکاته علیه ،

والسلام علی عباده الذین اصطفی ☆ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا ☆


جناب جلالتمآب آقای قوام السلطنه
بر شرح قصیده انصافیه حق عظیمی ثابت دارند زیرا که
شرح ابیات آن متفرق بود

گراور خط حضرت مصنف در سن هشتاد سالگی که در ظهر ورق اول شرح قصیدهٔ انصافیه مرقوم داشته اند

صورت مصنفات و مؤلفات فیلسوف و علامهٔ شهیر

صدرالافاضل متخلص به دانش قدس الله سره

حرف الف

۱ - (کتاب الابداع و اضاع الاطباع فی الاسجاع والاتباع) بالفارسیه والعربیه .

اوله - الحمد علی قیاس الرفد ، الشکر علی قدر البرّ (این کتاب نا تمام است) .

۲ - (اثولوجیا)

۳ - (اخگر)

در شرح معمیات ، که بخواهش آقاحسین نجم آبادی مرقوم فرموده اند .

اوله - حمدی که بیرون ازاسلوب حسابی نباشد . . .

۴ - (اساطیر) در فرهنگ باستانی .

اوله - پوشیده نماناد که دساتیر اصل آن بزبان مشهور مثل زندی و پهلوی و دری نیست . . .

۵ - (کتاب الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام)

در ترجمهٔ اسامی ۱۰۷ تن که مضاف الیه اسم آنها علی است مثل محبعلی ، ودوست علی ، وغلامعلی وهکذا

اوله - بسم الله خیر الاسماء الحسنی ، یکی ازآلات دلالات اسماء واعلام و القاب و کنات اشخاص است .

خاتمه - در پایان این وجیزه این مایه اشاره کافی است ، و ازخداوند توفیق تکمیل خاتمه را که وعده داده ام مسئلت مینمایم .

که برقول ایمان کنم خاتمه
خدایا بحق بنی فاطمه

در خاتمه شرح منصلی درطی ۱۲۲ ورق متعلق به صوفیه از ابتدای پیدایش آن نگاشته اند.

اوله - برای ایفای عهد وانجاز وعدیکه در ذیل ترجمهٔ معصومعلی بسر قلم آمد...

ختامه - روز ۲۹ صفر ۱۳۴۸ از هجرت مبارکهٔ نبویه علی هاجرها آلاف - الصلوة والسلام والتحیه دردارالخلافه (بل دارالخلاف والافه) طهران بادلی محزون وحالی پریشان تسوید این اوراق بپایان رسید. بقلم محتاج لطف رب علی ابن محمد کاظم تبریزی ملقب بامین السفر اتغمده الله برحمته العبد لطفعلی غفرله وستر علی هفواته.

۶ - (اغلاط لهجة اللغات)

کتابی است بزرگ، که برحسب تقاضای ابوالوزراء حاجی میرزا محمد خان مجد الملك طاب ثراه، متعلق باغلاط کتاب لهجة اللغات (۱) نگاشته اند، حاوی بسیاری از دقایق لغت و لطایف ادب.

۷ - (اکسیر اللغه)

فن لغت از کتاب فرآئد القلائد است، که جداگانه نگاشته اند واجتهاد لغوی خودرا درآن مبیّن داشته اند. بنای آن برقانونی است که هرگاه کسی خوب بداند میتواند درمدت قلیلی بتمام لغت عرب احاطه پیدا کند.

اوله - چون بدین موضع رسیدم قلت تداول این مسائل ورعایت حال طلبهٔ علم پیش خواطر تمثل یافت، و تااینمایه کتمان را ازجادهٔ صواب دور الخ.

ختامه - فلیحفظ متدبراً، والیتدبر متتبعاً، والیتتبع شاکراً، ولیشکر حامداً لله تعالی ومنه التوفیق.

۸ - (اندرز نامه «چهل کلمه»)

---

۱ - کتاب لهجة اللغات تالیف محمد اسعد افندی است. که در سنهٔ ۱۰۳۸ نگاشته ودرسنه ۱۳۱۶ در قسطنطنیه بطبع رسیده.

رساله است در آداب مکالمه، بفارسی صرف و فصیح، مشتمل بر یك مقدمه موسوم به پیشرو که متضمن ده کلمه حکمت است، و یك نگارش مشتمل برسی کلمه بعضی در آداب تکلم و بعضی در آداب استماع، وخاتمه موسوم به انجام، که مجموع چهل کلمه حکمت است.

۹ - (اواسط القلائد فی الروابط والفرائد)

ذکر فیه مادة من المواد التی ذکرت فی مجمع البحرین ومطلع النیرین فی غرائب الحدیث والقرآن، ثم المواضع التی فیها ذکر ما یتعلق بالمادة المزبوره و بعد ذکر الماده الفوائد والفرائد المهمة التی اشار صاحب المجمع الیها.

اوله - الحمدلله اللطیف العلی　　　علی فیضه الخفی والجلی

تاریخ الاختتام فی محرم الحرام من سنة ۱۲۹۹ فی دار الخلافة الناصریه.

ودر ذیل صفحهٔ اخیر این ابیات مرقوم است:

شد ختم اواسط القلائد　　　در جمع روابط و فرائد
درظاهر اگرچه بس حقیراست　　　در باطن نامهٔ کبیر است
شد مجمع ازاین خجسته دفتر　　　صد بار از آنچه بود برتر
روح مجمع در این کتابست　　　وین نزد خبیر بی حجابست
بی رنج هنر بدست ناید　　　توفیق ز کرد گار باید

۱۰ - (کتاب الایضاح)

فی بیان ضروب العلم وتبیان الموضوعات لاسیما المنطقیات و توضیح اقسام الاقیسه خصوصاً الخطابیات لیتضح مقام الخطیب ویفترق من الادیب ویتمیز وظیفة - الادباء مما یجب علی الوعاظ والخطباء وترغیب اولیاء الدوله والمله الی تشویق طلاب الادبیه ومحصلی العربیه کیف وعلیها مدار استنباط الاحکام الالهیة من الکتاب والسنّة.

اوله - یکی ازیاران بخواهشی هرچه بلیغ تر ملتمس است...

تقریظات متعدده علماو مشاهیر براین رساله نوشته‌اند.

ازجمله:

آقای علی مدرس زنوزی　　　وحاج میرزا محمد علی قراجه داغی

و میرزا علیخان امین الدوله و حاج میرزا علی‌اکبر خان خلف قائم مقام
و آقا میرزا محمدحسن گرگانی «شمس العلماء»

حرف (ب)

۱۱ - (الباحث عن لغة ابن یافث)

در لغت و نحو لغت ترکی

اوله - الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان، و من آیاته خلق السموات و الأرض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین و بعد . . .

۱۲ - (کتاب البناء)

اوله - بنورچشم مجد زاده الله تعالی توفیقه وعده داده بودم که بشرط آموختن کتاب معربات برایش کتابی در مبنیات بنویسم، بهمان زبان بچگی، تا مثل سایر حکایات وافسانها یاد بگیرد الخ .

۱۳ - (بیاض)

مجموعهٔ از منشآت ایشان که تماماً بقلم ایشان است، ۱۴۰ صفحه، باقلام مختلفه .

اوله - الخطبة الموسومه بحمدالبدیع علی وفدالربیع . . .

حرف (پ)

۱۴ - (پریشان)

در شور وشوق

۱۵ - (پراکنده)

جنگی است .

اوله - بنام آنکه جان را نوردین داد

خاتمه - این مختصر در اوقات مختلف برای نورچشمی بسر قلم این فقیر صورت انتقاش یافت . تحریراً فی اواخر ذی الحجة الحرام من سنه ۱۳۲۱ «غشکا»

۱۲۷ ورق .

حرف (ت)

۱۶ - (تذلیل العروض)

در تقطیع وعروض

۱۷- (ترجمان الحال)

در ظهر نسخه چنین مرقوم است : این رساله را بعد ازفوت مرحوم والد رحمة الله علیه که خیال عزیمت بسمت عتبات عالیات ، علی مشرفها آلاف السلام والتحیات، داشتم برحسب خواهش بعض ازدوستان نوشته ام .

۱۸ - (تعلیقات علی کتاب لوعة الشاکی و دمعة الباکی)
للشیخ صلاح الدین الصفدی

تعلیقاتی است که بر کتاب مزبور نوشته اند که از خود کتاب بیشتر است .
درتاریخ جمادی الاخر ۱۳۰۶

۱۹ - (تلخیص شرح خطبه القاموس) « بلسان ترکی »

اوله - الحمدلله منطق البلغاء . . .

ختامه - تم الشرح علی ید الاحقر الافقر الجانی لطفعلی الفانی ، غفرذنوبه وستر عیوبه ، فی دار الخلافة الناصریه سلخ شهررجب المرجب سنه ۱۲۹۳

حرف (ج)

۲۰ - (جزو اول ازجنك ناطقی)

از آثار ۱۲۹۵ ایشان است

اوله - الحمد لواهب العطایا .

آخره - تمام شدجزواول از جنك ناطقی در سال ۱۲۹۵ هجری دردار الخلافة تهران صینت عن الحدثان .

حرف (خ)

۲۱ - (خرده)

متعلق بنامهٔ خویشتاب درترجمهٔ گرزن دانش ، که بخواهش مانکجی لیمچی

رئیس زردشتیان نوشته اند .

۲۲ - خطبهٔ (لؤلؤیه)

این خطبه بعربی و فقط از ۵ حرف ترکیب شده ودراین صنعت بی نظیراست .

۲۳ - (الخطبة المترجمه)

بحمدالبدیع علی وفدالربیع والرفدالسنیع .

اوله - حمداً لمن اتی بفصل الربیع واعطی الوصل البدیع

ختامه - و هذادعاءلوسکت کفیته لانی سئلت الله فیه وقدفعل

بتاریخ منتصف شهررجب المرجب من سنه ۱۳۰۶

۲۴ - (خمسة المجد وجمسة النجد)

مشتمل بر ۵ رساله :

الرساله الاولی المسماه **بکتاب الحروف** در حقیقت حرف و اقسام آن

الرساله الثانی المسماه **بکتاب الاسماء** در معنی اسم وضروب آن

الرساله الثالثه الموسومه **بکتاب الافعال** درشرح فعل وانواع آن

الرساله الرابعه الموسومه **بنموذج العوامل** در معنی عامل واصناف آن

الرسالة الخامسه در ابنیهٔ مصادر ومعانی آنها .

فی العشر الاوائل شهرالله رمضان المبارك سنه ۱۳۱۵

حرف (د)

۲۵ - (داموس)

در اصطیاد اغلاط قاموس .

۲۶ - (دبستان)

در مصطلحات علمیه بلغت فرس ، ملتقط از رسائل حکمای باستان .

۲۷ - (دررمنضده وغرر مرصده)

کتابی است که در ابتدای ورود مظفرالدینشاه از تبریز بطهران برای تقدیم مرقوم داشته اند وآن مشتمل است بر نظم و نثرعربی وفارسی مورخه عشراول جمادی

الاخره ۱۳۱٤

۳۸ - (در منثور)

در نثر مسجع ، و سجع مرصع ومع التجنیس ، ومتوازی و مطرّف است

اوله - علی الله رب العالمین توکلی وفی کل احوالی علیه معو

تاریخ نگارش ۱۲۸۸.

۳۹ - (درهم وبرهم)

این کتاب شامل ۱۲۰ ورق است، مرقوم در تاریخ شهر ربیع المولود ۳۱٦

در ظهر ورق اول کتاب چنین مرقوم است:

هذا کتاب المجد سمّی درهماً لکنه ما حل فیه منظم

لاعیب فیه سوی سهولة لفظه و اصابة المعنی لمن یتعلم

۳۰ - (دستور البلاغه)

شرح قصیدهٔ لغویهٔ فارسیه، اصل قصیده ۹۵ بیت است بزبان پارسی باستانی، وشرح آن مبسوط ومتجاوز از ۸۰ جزو. دیباچهٔ آن باسم صدیق الملک است.

اوله: ای دربن بودت شده اندیشه تباه نایافته دانش مهین سوی توراه

و براین شرح حواشی مفیده ای نگاشته اند که خود رسالهٔ است مستقل.

تاریخ نگارش ۱۲۹٤

۴۱ - (دمعه)

در محاضرات . مصدّر ومختوم است بخطبه وخاتمهٔ بی نقطه.

اوله:

احمد الله الواصل الحمد مع العطاء ملهماً والموصل العطاء مع الحمد مکرماً

خاتمه هم اولو الوصل والارحام ما طار الصاصل ودل الطاوس وهد رالحمام

و السلم. درظهر ورق اول مرقوم داشته اند:

در این رسالهٔ دمعه نگر بچشم رضا که تا فوائد یابی بسی در آن مضمر

لطیف لفظ و نکو معنیش بدیدهٔ عقل چوشبنمی است که بر گل چکد بوقت سحر

بالعربیه:

و هذا کتاب قدیسمّی بدمعة ولیس له فی ما حواه نظیر

فالحظ بعین الغنم فیه فانه صغیر ولکن محتواه کبیر

حرف (ذ)

۳۲ - (ذخیرة المنشی)

اوله- هو منشئی السحاب الثقال

ختامه - فی شهر صفر المظفر ۱۲۹۸ تمت ذخیرة المنشی.

فاح مسك الختام و تم سلك النظام باقلام مختلفه

حرف (ر)

۳۳ - (راموز الرموز)

در اقسام خطوط مرموزه

۳۴ - (روضه)

۳۵ - (رسالة الاصوات)

درموسیقی.

اوله- بعدازحمد فراوان ودرود بی‌پایان تألیف ۱۲۸۹

۳۶ - (رساله در تشریف علم ودانائی وتخفیف جهل وگمراهی)

اوله - الحمدلله الذی فضل العلم علی الجهل.

ختامه- فدعه الی یوم القیمه تنجی

۳۷ - (رسالة العین)

اوله- هذه وجیزة عینیه فی معان کلمة عین فی سنه ۱۲۹۸

۳۸ - (رسالهٔ شرط الرقم درقط قلم)

۳۹ - (رسالهٔ سینیه)

و آن سواد نامهٔ است که بمیرزا سعیدخان منشی حضور فرزند مجدالملك در سنه ۱۳۱۵ ازطهران بشمیران نوشته اند باالتزام حرف سین و اجتناب ازحرف شین

اوله- پس از استفتاح باسم مقدس سلام واستمناح از سپاس قدّوس سبحان الخ.

۴۰ - رساله در (حل معمی)

اوله - حمدی بیرون از اسلوب حسابی مر وهابی راست که از دو حرف تألیف وترکیب ماسواه نمود .

۴۱ - رساله در (آداب و کیفیت خط عبری)

مشتمل بر : باب اول در اعراب خط عبری باب دوم در حروف خط عبری

خاتمه - در بیان بعضی اصطلاحات وفوائد وامثله ...

۴۲ - رساله (فی الاسماء المعراة عن اللام)

۴۳ - رساله در (آداب باهم تکلم نمودن و بایکدیگر صحبت کردن)

تاریخ نگارش ۱۲۹۸

اوله - پس از ستایش کیهان خدیو پاك خدا الخ .

آخره- تمت هذه الرساله والمقالة اللطیفه فی آداب المحادثه والاخلاق المکالمه والموانسه الخ .

۴۴ - رساله در خط (رقاع)

از مفردات ومرکبات تاریخ تألیف ۱۲۹۲

۴۵ - (رسالة العباسیه)

فی القدح والمدح .

فی جواب من سأل عن الفرق بین متعتین واستدعی ان یکتب فی جوابه رسالة مبسوطه علی سبیل المطایبه والظرافه و کانت احدیها سمینة شوهاء والاخری معتدلة حسناء .

اوله - باسم الله اللطیف العلی ، لا زال ردؤها الدهاس ، و شیخنا العباس کمصحّف اسمه عباساً .

خاتمه - فخذها وکن من الشاکرین و لفضل ما فضّل من الذاکرین و احمد الله رب العالمین . فی آخر شهر ربیع المولود من شهور سنه ۱۳۰۰ ثلثمائه بعد الالف .

مسودهٔ اصل باتعلیقات ۲۰۵ صفحه است ، ودرظهر ورق اول تفریظی است بقلم حاج میرزا محمد علی مجتهد قراجه داغی .

تعلیقات وحواشی براصل رسالهٔ فوق نگاشته‌اند .

اوله-فی بیان بعض ما فی هذه الرساله .

ختامه.قداختتم تعلیق هذه‌الهوامش علی‌الرسالة العباسیه فی‌العشر الاول من جمادی الاخر من المائةالثالثه عشر من الهجرة المیمونة النبویه علی هاجرها آلاف الثناء والسلم والتحیه .

این رساله را بخواهش مرحوم‌شمس‌العلماء مازندرانی نوشته‌اند و با اومطایبه نموده‌اند وهمچنین بخواهش اوشرحی برآن نگاشته اند .

۴۶ ـ (رسالهٔ شینیه)

باالتزام حرف شین واجتناب حرف سین .

اوله. هوالشاهد المرشد المنشی والراشد المبشرالمخشی الخ .

۴۷ ـ (رسالهٔ قلب وابدال)

اوله -این‌مختصری است اندر تبدیل حروف چنانکه در لغت فرس معمول است .

آخره- هذاما عند عبدالله والعلم عندالله تعالی فی سنه ۱۲۹۴

۴۸ ـ (رسالهٔ لب الیواقیت)

منتخب ومختصر از یواقیت العلوم که درسنه ۱۲۹۲ مرقوم فرموده‌اند .

۴۹ ـ (رسالهٔ موجز)

در لغز

۵۰ ـ (رسالهٔ مفتاحیه)

در حساب .

حرف(س)

۵۱ ـ (سخن آموز)

این کتاب نفیس شامل ۳ جلد است:

جلد اول - متعلق بآموختن زبان پارسی ، دوازده فصل است ویك خاتمه که مشتمل است بر بیست وچند سؤال وجواب .

اوله - دانستن لغت وزبان مقدم است بر همهٔ علمها الخ .

تاریخ تحریر ۱۳۲۷ (اول نامه‌ایست که در متن‌اللغه برای زبان پارسی نوشته شده)

جلد دوم - در صرف لغت فرس .

در ظهر ورق اول این جلد این عبارت نوشته شده :

هر کس این نامه را خوب بداند میتواند یك لغت را به ۱۰۷۸ صورت در بیاورد که هریك معنی جداگانه داشته باشد .

اوله - حمد وشکر خداوندرا که امتحانات متن‌اللغه راداده شروع بعلم صرف می کنیم .

خاتمه - صرف بی نحو مانند قالب بی‌روح است ، ازخداوند است توفیق در آغاز وانجام. «۸٤ صفحه است»

جلد سوم - در نحو فارسی .

آغاز - خداوندا ازدرگاه پاکت خواهانم که درود فرستی بر حضرت رسول و آل اطهار او .

پایان - قطعه ایست که جامع وصیت وتاریخ ونام دورهٔ کتابست که بیت آخر آن اینست :

دل با خدای خوش کن وبگسل زغیر او   کاینست آخرین نظر مرد دوربین

۳۱۵ صفحه است

۵۴ - (سخنستان)

درلغت فارسی ، مشتمل بر ۳۳ نوع است وبعضی انواع دارای فصول متعدده .

نوع نخستین درمعرفت صحیح ازلغات   نوع ۳۳ ازاغلاط دبیران و شعرا

تقریباً ۱۰۰ ورق است.

۵۳ - (سخن نامه)

(بعد از تعلم لغت)

اوله - بنام دانش آفرین یزدان کلام و سخن بردو گونه باشد:
یکی پراکنده که بتازی نثر گویند دیگری پیوسته که آنرا نظم خوانند
۴۸۰ صفحه «تاریخ تحریر اوایل رجب ۱۳۱۶

۵۴ - (سراللغه یاسده نامه)

اندر لغات دساتیری که پارسی نگاران آنها راپارسی‌میدانند واشتباه‌مینمایند
اوله - بعد ازحمد بیحد ودرودبیعد برارباب دانش واصحاب بینش پوشیده نماناد.

خاتمه - ضبط تاریخ این‌مختصر را بنوك خامه‌می‌آید:

شد این سده نامه یکشب ازبهمن مه از فضل خداشوشته المنةله
سراللغتش اهل هنر چون خوانند تاریخ شدش مطابق سرّ لغة
۱۲۹۶

۵۵ - (سفینة الفوائد وخزینة الفرائد)

در جمع متفرقات.

اوله - الحمدلله‌العلی العالی ذی المجدو الأفضال‌والاجلال

خاتمه - برای اسعاف خواهش آن‌عزیز این‌چند سطر برسبیل خاتمت نگاشته آمدوالحمدللهاولاو آخراً و باطناً وظاهراً

۲۸۰ صفحه است.

در تاریخ غره شهر ذی‌القعده سنه ثلثمائه بعدالالف ۱۳۰۰

۵۶ - (سفینهٔ درر دفینهٔ غرر)

در اسجاع وفقرات مقبوله است (بفارسی وعربی).

اوله - باسمك‌یامستعان والیك المصیر وعلیك التکلان.

۵۷ - (سوانح وجدیه از روایح نجدیه در مدایح مجدیه)

اوله - این رباعی چند است غالب موشح ،

خاتمه - روز اردیبهشت ازفروردین ماه مطابق چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاخره ازسال ۱۳۰٤

حرف (ش)

۵۸ - (الشامل فهرسة الکامل للمبرد)

دو جزو

۵۹ - (شرح قانونچه)

در طب ، بفارسی ، وآن ناتمام است .

٦۰ - (شرح قصیدة تحفة اللبیب و ترفة الاریب فی التکمیل والتهذیب)

قصیده نیز ازمنظومات ایشان است

اوله دع الحرب للارفاع جهلا یشاجروا

وهات الینا السفر حجراً نساجر

٦۱ - (شرح قصیدهٔ وعظیه عیاذیه)

بلغت تازی در پنجاه جزو .

٦۲ - (شکرستان)

وآن غزلهائی است که بیك وزن وقافیه که برحسب اقتراح دریك شب منظوم شده است ،

اوله - دل مسکین مرانیست سرسیم وزری

بستم از جمله جهان مهربت سیمبری

تاریخ نظم ۱۲۹۷ ۱۷۵ بیت است

حرف (ص)

٦۳ - (صلوات نسبیه)

مما کتبه فی شدة الوباء مصلیاً علی النبی وآله راجیاً شفاعته یوم الحساب

اوله-اللهم صل علی ابی القاسم محمد ص..
ختامه -الی یوم الدین ، قال سبحانه مالك یوم الدین وهو یوم الجزاء تاریخ اواخر جمادی الاولی ۱۳۲۲

۶۴ - (صیغ مشترکه)

اوله - الحمدلله وحده لا شریك له . . .

تاریخ سابع شهر ربیع الاول ۱۳۱۹

حرف (ض)

۶۵ - (ضمیر السمیر وسمیر الضمیر)

شبی در اوائل شباب ازخانه بطور قهر رفته در مدرسه بیتوته فرمودند،چون شدت گرمای تابستان بوده بنگارش این مقاله خودرا مشغول داشتند صبح اصحاب ازآن نسخها بردند ، وفرصت جرح وتعدیل نشده .

اوله - الاایها اللیل الطویل . . .

آخره-فی لیل عسعس مات صبحه فما تنفس منوطاً بالتناد ومربوطاً بیوم المعاد کان مقداره خمسین الف سنه . درذی الحجة الحرام ۱۳۰۰

حرف (ع)

۶۶ - (علقة الشادی وبلغة الحادی)

(فی شرح الکلام العربی والمستعرب الفیروزآبادی)

برای حفظ لغات بکمال ایجاز بی نظیر است ، واغلب اقسام لغت در آن بطور اشاره مندرج ، و باکثر مسائل عمدهٔ فن لغت بطور ایجاز ایماء شده است ، و بسیاری از اغلاط قاموس راتعریض وبجملهٔ ازاغلاط مترجم قاموس وفرهنك نگاران تنبیه نموده است تمام کتاب مسوده است وهنوز مبیضه نشده ۱۹۴ صفحه

تاریخ ختم مسوده شهرذی قعده سنه ۱۳۱۳

فقط ثلث اول این کتاب را بخط زیبای خودمبیضه فرموده اند عبارت خاتمه در

شهر ذی قعدة الحرام از سال ۱۳۱۳ هجری از تبییض این جزء فراغت حاصل شد بمنه سبحانه وتعالی بدست فقیر شارح لطفعلی المنبوز بصدر الافاضل غفر له.

۶۷ - (عوائد مجدیه)

مشتمل بر مطالب متنوعه

اوله - اللهم صل علی المصطفی والمرتضی وسایر الائمة المعصومین الخ.

باقلام مختلفه «۲۰۳ صفحه» تاریخ اختتام ذیقعده ۱۳۱۶

حرف (غ)

۶۸ - (غرر الانشاء ودرر الاملاء)

اوله - وبعد فیقول الفقیر الی ربه الولی، ولطفه الخفی، وفیضه الجلی، لطف الله العلی له واوصل الیه امله غب تسطاری الرسالة المسماه ذخیرة المنشی رایت ان اجمع فصولا تحتوی علی فقرات موزونه وابیات موضونه یؤید المنشی ملاحظتها الخ .

حرف (ف)

۶۹ - (فوائد القلائد فی شرح بیت واحد)

در ایام بیماری والدشان که مجبوراً از درس وبحث باز مانده بودند ، باقتراح بعض احباب ، شرح این بیت قصیدهٔ تحفهٔ خرد

(هرچیز دون گنبد گردون است ناچیز اگر گرامی اگر دون است)

را بهانه نموده وخودرا بدان مشغول داشتند و متجاوز از ۲ هزار بیت متعلق بآن مرقوم فرموده اند.

اوله - بعد الحمد لله الفرد الاحد والصلوة علی مطلع خلقه وخاتم رسله محمد صلی الله علیه وآله وسلم.

خاتمه - چه حال قائل را در صرف الفاظ واحتمال وجوه معانی از قرائن بزرگ شمارند ودر مشتبهات ومحتملات بدان تعویل واعتبار نمایند ، وعلی الله التکلان ومنه التوفیق .

اصل مسوده ۳۱۹ صفحه است ودر ظهر ورق اول ابیات ذیل بقلمشان مرقوم

است:

فیها نوادر الادب تقضی جلائل الارب | رموز علم الشعر راموز صنع السحر
تحوی اصول النقد تحل عسر العقد | معنا ها لطیف مغزاها طریف
ها غنیة الادیب و منیة الاریب | للفضلاء تحفه للنبلاء ترفه
هدایة للشاعر هدیة للناثر | لهو لاء حجة و للکرام بهجة
یامن رأها الحظها | مغتنماً و احفظها

۷۰ - (فصل الخطاب)

رساله ایست درمعنی فصل الخطاب که در پاسخ یکی از طلاب که تقاضای جوابی مشروح ومفصل نموده بود مرقوم فرموده اند

اوله- اما بعد فهذه صحیفة و جیزه وصفیحة عزیزه

ختامه - رب اکشف الحجب وارفع من البین کل مایمنع عن التقرب الخ.

۷۱ - (فوائد مجدیه)

فی اللغة الترکیه

اوله- بعد الحمد این فوائدیست متفرقه که در نگارش آنها .. الخ

تاریخ ربیع الاول ۱۳۱۹

۷۲ - (فوائد ملتقطه)

التقطها من رسائل القوم

اوله - و بعد فهذه فوائد ملتقطه من مواضع معتبره . . .

تاریخ اواخر محرم الحرام ۱۳۲۳

۷۳ - (فهرسة لبعض فوائد المجمع)

اوله - اما بعد فهذه جزء مختصر یشیر الی بعض ما فی مجمع البحرین من الغرائب والرغایب ومن الله التوفیق.

آخره - وفقنا الله اللطیف العلی الوصول الی مدارج الکمال ، بل البلوغ من اللفظ الی المعنی ومن القال الی الحال ، بمحمد وآله هم خیر آل.

تحریراً فی ثالث شوال من سنه ۱۳۰۰

حرف (ق)

۷۴ - (قراضه وقراطه)

درفوائد، وعوائد، ومحاضرات ومسامرات، ودرمؤتلفات ومختلفات بطور کشکول مصدّر است بخطبهٔ بی نقطه.

اوله - الحمدلله کله للهالواحدالعدل کما هواهله تاریخ ختم آن ۱۲۹۶

« بدون فهرست ۳۶۹ صفحهاست »

(شط)

در ذیل صفحهٔ اخیر نوشته اند :

قال الحقیر الجانی و المستهان الفانی فی هذه الرساله مایحسن المقاله عراضة للکامل توری الزناد الکائل تحریراً فی ۱۲۹۶

۷۵ - (قیدالنواظر ونزهة الخواطر)

مجموعهاست ازمنتخبات.

اوله - اعددت لکل هول لااله الاالله و لکل هم وغم ماشاءالله

ختامه - اسئلک اللهم خیرالخاتمه بمحمدوآلهعلی وبنی فاطمه « ۳۹۰صفحه است » تاریخ کتابت ۱۳۰۲

در ظهر ورق اول چنین مرقوم است :

این قید نواظر که کتابیست طریف — در فن محاظرات آن فن ظریف
مجموعهٔ دانش آمد از لطف علی — وز فضل خدای متعالی لطیف

قطعه

یا ناظراً قید النواظر سائحاً — فی ما احتواه علیك بالتکرار
قیدالنواظر للخواطر نزهة — متلقط من معدن الافکار

حرف (ك)

۷۶ -(کشف البرقع عن وجه المطلع)

اوله - دع معناه اترك و ذر الخ .
در توضیح مطلع قصیدهٔ تحفة اللبیب
۷۷ - (الکشف عما علی الکشف)
تعلیقاتی است بر کشف‌الظنون .
۷۸ - (کشف الغمام عن شمس الاسلام)
در امتناع تغییر خط اسلامی بروجه اختصار .
در موضوع خط اسلامی ومعایب ومفاسد تغییر آن تاکنون کتابی بدین کاملی مرقوم نشده .
اوله - الحمد الله رب‌العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین که ازمرور زمان ، وکثرت امتحان ، ودقت نظر وامعان واضح وروشن بر عالمیان شد .
ختامه - والسلام علی من‌اتبع الهدی باین کلمه رسالهٔ کشف الغمام زینت اختتام پذیرفت .
الحمدلله اولا و آخرا والصلوة علی‌خیر خلقه اجمعین محمدو آله . .
تحریراً فی شهررجب المرجب سنه ۱۳۰۳
۷۹ - (کنات الشتات والفتات)
فی فن‌المحاضرات، منظوم ومنثور ، عربی وفارسی، بخطوط مختلف نگاشته‌اند
اوله - سبحانك یاجامع الفتات بحوله ، ویاناظم الشتات بطوله
(۳٤٤ صفحه) تاریخ اختتام ۱۳۰۷
در ظهر ورق اول فهرس کتاب این‌ابیات نوشته شده .

هذا کتاب جامع الفتة — من کل شیئی تشتهیه الانفس
متنزه للناظرین و عوذة — للمستهام و للحزین منفس
فاجعله ذخراً لانفرادك اذبه — لیستنشط‌الفرد الغریب‌ویانس

۸۰ - (کلم وحکم)

مقالة مسجوعه ورسالة مصنوعه ، فی الحکمة و النصیحه ، بطرز بدیع و سنة لطیفة فصیحه ، علی حذو نوابغ الکلم العلامه جارالله فخر خوارزم ابی القاسم محمود الزمخشری الان تلك مختلطه ، وهذه غالبة مرتبطه ، غیر فصل واحد جامع للمتشتتات و الشوارد ، وهی کما تری نفیسه کلها غرر ، اعز من سلك الدرر .

اوله - حمدك اللهم یامن وجب وجوده و اوجب فیضه وجوده

الذی علم بالقلم . وعلم الانسان مالایعلم علی ماالهمتنی هذه الکلم البوازع والحکم البوالغ الخ .

۸۱ - (کنوز الذخائر و بحور الجواهر)

فی المنشأت والمکاتیب .

مشتمل بر رقعجات و یادداشتهائی که در اوقات مختلف برای میرزا عبدالغفار خان مرقوم فرموده اند ؛ که عیناً جلد نموده ، ومقدمه و فهرستی بر آن نگاشته‌اند .

۸۲ - (کیمیاء اللغه)

مشتمل بردو جزو :

الجزء الاول - فی صرف الافعال

الجزء الثانی - فی صرف الاسماء

« ۲۸۲ صفحه » تاریخ ربیع الاول ۱۳۱۹

حرف (ل)

۸۳ - (لآلی)

در احادیث نبویه

۸۴ - (لطیفة)

شرح مثنوی یمنیه است (از منظومات خود شان) مقدمهٔ آن بی نقطه است

اوله - الحمد کله للواحد العدل کماهو اهله . . .

۸۵ - (کتاب اللغات)

لغات عربی است باترجمهٔ آن بفارسی مشتمل برسه قسمت :

اللغات المفتوحات اللغات المكسورات اللغات المضمومات .

« ١٥ » ورق است » تاريخ اختتام ٢٠ رمضان المبارك ١٣١٧

حرف (م)

٨٦ - (متفرقات)

فوائد مختلفه ، جنك ماننده است « ٨٥ صفحه »ازمجاميع عهد طفوليت ايشان است .

اوله - قال ابن مالك اذا كانت العلوم . . .

٨٧ - (كتاب متفرقات)

جنك ماننده است ، ازمنظومات اخربات و هرمياتشان ، باقلام مختلفه ،

اوله - لك الحمد اللهم ربى زهاء نعمك ، غفرانك اللهم لى ولا بآئى وارحامى حق كرمك .

٨٨ - (كتاب مثلث)

اوله - چون اين كتابچه براى تفنن خاطر نورچشم ممجد ، مجده الله الصمد ، بشكل جديد سه گوشه اتفاق افتاده است خوبست مطالب متعلقه بعدد سه و عربى آن كه ثلاث است درآن نوشته شودالخ .

٨٩ - (مجموعه)

نام جنگى است ، مانند كشكول شيخ بهائى ، مشتمل بر منتخبات نظم و نثر باقلام مختلف « عربى وفارسى » كه در اوايل سنه ١٢٩٠ كه بفانى تخلص ميفرموده اند فراهم شده

اوله - مجموعه ستايش نثار بارگاه قدس آفريدگارى است جل جلاله . .

٩٠ - (مجموعة الطرائف)

٩١ - (مجموعة الملتقطات)

« از مجاميع عهد طفوليت ايشان است »

اوله - بعد الحمد والصلوة ، فهذه اساطير مختلفه ، و تناشير مؤتلفه ، كتبها

الفقير وضبطها الحقير . .

خاتمه: اقسم بالله علی کل من ابصر خطی حیثما ابصره

ان یدعو الرحمن لی مخلصاً بالعفو و التوبة و المغفره

۱۱۷ ورق در ۱۲۹۱

۹۲ - (کتاب مخمس)

که صورة هم مخمس و برحسب امر سلطان احمد شاه قاجار نگاشته اند .
خاتمه :

سپاس ایزد پاک را بی حساب که پایان رسید این همایون کتاب

بصورت چو دیهیم شاهنشهی است بمعنی نماینده آگهی است

ز هر نامهٔ طبع گیرد ملال جز این نامهٔ خسروانی مثال

نماند مگر پرّ طاوس را و یا پر بها تاج طاوس را

ابر خسرو این نزل فرخنده باد همه گیتی از داد او زنده باد

۹۳ - (مراثی الوجد فی مراثی المجد)

مجموعهٔ است مشتمل برنظم و نثر تازی و پارسی در رثای میرزا محمد خان مجدالملك (پدر میرزا علیخان امین الدوله و میرزا تقی خان مجدالملك ثانی) با حواشی مفید و تعلیقات نافعه ، که تمام قریب پنجهزار بیت کتابت می شود .

اوله- هوالباقی

هر چند که دل بگریه می ننهادم از دست عنان صبر آخر دادم

خاتمه - انا لله وانا الیه راجعون تمت در شهر ذی حجة الحرام ازسال اوی ئیل مطابق ۱۲۹۷ هجری ، علی هاجرها آلاف التحیه والسلام ، با کمال عجلت سمت تحریر یافت .

۹۴ - (کتاب مسدس)

کتابی است بشکل مسدس که بامر سلطان احمد شاه قاجار نگاشته اند . و تمام مطالب آن راجع به ٦ است وبه ٦ قلم هم نوشته شده . مبیضهٔ آن در کتابخانهٔ

سلطنتی است ، ولی مسودهٔ آن حاضر است و ۳۱٤ صفحه است .

اوله - چگونه ازعهدهٔ سپاس خدای سبحانه توانم بر آمدن . . .

پایان - اذاللیل عسعس وبنت النحل بیوتها علی المسدس

از جملهٔ منظوماتی که دربارهٔ این کتاب مسدس فرموده اند :

زین نامهٔ ٦ سو نشود سیر دل و چشم این نامهٔ ٦ سو نه که خود روضهٔ مینوست
گنجیده در آن عالمی ار نیست شگفتی کاین نامه نمایندهٔ این عالم ٦ سوست
مقصود از این نامه واین طرز نو آئین فرمانبری امرجهان بان جهان جوست

۹۵ - (مسالك الادب فی مدرك العرب)

در مقدمه نوشته شده :

(رسائل سابقه در مفردات لغت عرب بود واین رساله مرکبات را تعلیم مینماید)

تاریخ تحریر ۱۳۱٦

مشتمل بر ۸ طریقه است :

۱ - مرکبات اضافیه ۲ - مرکبات تعدادیه ۳ مرکبات مزجیه وصوتیه
٤ - مرکبات نقلیه ٥ - مرکبات اسنادیه ٦ - مکالمه ۷ - تعریب ۸ - مکاتیب

هر یك از طرق تقسیم بچند جهت شده .

۹٦ - (مشکوة المبتدی)

در عوامل .

۹۷ - کتاب (معربات)

بطور سئوال وجواب .

اوله - بنده بسیار دلم میخواهد که کتاب عربی را طوری بخوانم که نگویند غلط خواندی الخ .

مشتمل بر ١٤ درس

۹۸ - (مفتاح الصناعه)

اوله - بعد الحمد والصلوة این وجیزه است که در بیان مصطلحات کیمیاویون

نوشته میشود .

خاتمه -وهر که شرح این جمله خواهد رجوع نماید بمفاتیح الرحمه تألیف موید الدین طغرائی .

۹۹ - کتابچه موسوم به (مقدمه) «۵۱۰ ورق»

مقدمهٔ آموختن زبان عربی.

اوله-سپاس مر خدای را که برورد گار عالمیان است

تاریخ تحریر فی العشر الاول من شهر رمضان المبارك ۱۳۱۶

۱۰۰ - (مقدمهٔ کتاب اصلاح المنطق)

املاء الشیخ الامام الراویه الثقه السعید الصدوق الشهید ابی یوسف یعقوب بن اسحق السکیت فی اللغه.

مشتملة علی تعرفة المصنف وبیان رتبة الکتاب ، وفهارس عدیده لابواب الکتاب وللمواد اللغویه علی تلاوة الحروف وترتیبها ، والفرائد المنسلکه فی طی تفسیر المواد والامثال المشروحه فی الکتاب، وذکر الشواهد الناقصه و تکمله بعضها ، وتراجم الا-شخاص المذکورین اول کتاب الاصلاح ، و تقاریظ متعدده .

اوله-الحمدلله ، مفضل اللغة العربیه علی لغات العالمین .

ختامه -فی خامس صفر المظفر ۱۳۲٤ (غشکد) «۵۷ صفحه»

۱۰۱ - (کتاب فی ملح النظم والنثر)

در محاضرات، که از کتب مختلف التقاط شده «بفارسی وعربی» نظم ونثر

اوله-بعد ازحمد بی حد ودرود بی عد این کلماتیست پریشان که در اوقات مختلف باحالات گوناگون برای یادداشت . .

۱۰۲ - کتاب (ملخص)

تذکرة الشعرا مشتمل بر ۸ طبقه

اوله-حمد فراوان وشکر بی پایان واجب الوجود را جل وعلا که ماهشتی ممکن

راموجود فرمود .

تاریخ اختتام ۱۲۹۸ قطعه

دو سه‌سال از هزارو سیصد کم رفت از هجرت رسول خدا
یافت انجام این کتاب که هست بملخص ملقب ای دانا
درج در آن شد از تفضل حق لب تاریخ غالب فصحا

۱۰۳ - (ملستان)

مختصریست ، در اسلوب مثل لفظ تابع آن گلستان .

۱۰۴ - (منتخب القصائد)

منتخب از اشعار ۶۱ شاعر.

اوله -اما بعدچون این حقیر ارادهٔ تألیف کتابی دارد دیوان سخن‌پیوندان را بنظر آورده مواردی را که شاهد مطلوب تواند بود استخراج ودراین‌اوراق ثبت مینماید. در این انتخاب مداربر بیتی است که شاهد لغتی ، یادلیل اثبات‌مدعای مخصوص باشد .

ختامه -نگارنده گوید: چون اکثراشعار منتخب ازقصائد در مجلد دیگر ثبت افتاد ، در این اجزابهمین مبلغ کفایت می‌شود .

ربیع الاول ۱۲۹۳

۱۰۵ - (منتضد مجدی)

مشتمل‌است برفوائد لطیفه وقواعد شریفه.

اوله - شکرخداوندرا که بمانعمت بی‌پایان عطافرموده‌است‌الخ« ۲۳۸ صفحه»

تاریخ تحریر اواخر جمادی الآخرسنه ۱۳۱۸

۱۰۶ - (منظومات مسدس)

مسودهٔ اشعاری است که‌در کتاب مسدس مرقوم فرموده‌اند «۶۱ ورق»

۱۰۷ - (منظومهٔ فارسیه)

در منطق

حرف (ن)

۱۰۸ - (نامهٔ نامی) یا (رسالهٔ سی بخش)

بطرز سامی فی‌الاسامی، در اصطلاحات ظرفا.

اوله - سر آغاز گفتارو کردار رازیورجز ازستایش دادارو داوری نسزد.

ختامه - استغفرالله الذی لااله الاهوالحی القیوم ذوالجلال والاکرام واتوب الیه.

در ظهر نسخه تقریظی است منظوم ازمیرزا علی‌قلی مرندی متخلص به خرم:

این نامهٔ سی بخش که نامی نام است یاقوت تراست اگرچه سامی سام است
کنز هوش وصراح راح هوش است نفعش چو بعارف و بعامی عام است

دیگری گفته:

تا نامهٔ نامی شرف عنوان شد سامی چون کنز مختفی پنهان شد

۱۰۹ - (نثر الورد)

رقعه‌ای است، فارسی مفصل، که بمیرزا تقی خان مجدالملک ثانی مرقوم داشته‌اند

مورخه ۲۶ محرم ۱۳۰۴

۱۱۰ - (ندیم المجد)

مشتمل بر فوائد متفرقه

اوله - بعدالحمد چون این کتابچهٔ قشنگ الخ.

رجب المرجب ۱۳۱۶

۱۱۱ - (نصیحة المال وفضیحة الغزل)

مختصری است راجع به پیدایش غزل بفارسی نظم ونثر.

اوله:

بچشم حکمت وعفت رذیله ایست غزل عجب ز قومی کانرا فضیلت انگارند
ز اجر دنیوی واخروی چو هست تهی در آن بخیره چرا طبع خویش آزارند

ختامه - حرره العبد الداعی، لابود الشریعة الاحمدیه، وخلود الملة السرمدیه، لطفعلی غفرله فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۳۵ فی دارالخلافة طهران.

۱۱۲ - (نمکدان)

کتابیست که بعض ازدوستان ازملح ونوادری که در ضمن صحبت برسبیل طیبت فرموده اند مرتب نموده بشیوه عبیدزاکانی .

۱۱۳ - (نوادر الاوزان)

در اسماء واردهٔ بصیغهٔ فعل وفاعول وفاعل‌وغیره.

۱۱۴ - (نور السحر و نورالشجر)

لتبریك المجد وتحریك‌الوجد.

اوله-نسئلك‌اللهم یامن‌لاغایة لثنائه مورخه شهررجب المرجب ۱۳۰٤

۱۱۵ - (النومیات)

مقصود از این عنوان تذکرهٔ اشعاری است که‌نظم‌آنها درعالم رؤیااتفاق افتاده است که‌اشاره بواقعهٔ هریك بطور اختصار میشود . . .

حرف (و)

۱۱۶ - (الوشیعه)

(فی شیئی من اسماء کتب الشیعه)

مشتمل بر ۱۰ فصل که‌ناقص مانده .

حرف (ه)

۱۱۷ - (هدایة المجد)

مشتمل بردو جلد است

پایان:

اسم آلت که بر آلت دال است مفعل ومفعله و مفعال است الخ.

۱۱۸ - (هدایة المؤمنات)

راجع بحجاب، ۲٥ ورق‌است.

اوله-چنانکه باتفاق عقل سالم ظلم‌قبیح‌است ...

آخره- و تعدد ازواج برای یك زن ، وفتنه وآشوب ورقابت و منازعهٔ خلق

باقتضای جوانی ، همچون بر آب شیرین غوغای کاروانی .

۱۱۹ - (هزار دستان)

در محاضرات ۷۰ جزو ۲۲۱۰ ورق است » باخطوط مختلفه .

حرف (ی)

۱۲۰ - (یاد داشت نامه)

مجموعه است از آثار ایشان بنظم و نثر » بفارسی و تازی » « ۱۵۰۰ صفحهٔ بزرك »

اوله - فی الکتاب العشره من الکافی ...

تاریخ تحریرات اپیل ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱

۱۲۱ - (منظومهٔ بدیهیه موسوم به یمنیه)

و آن ۱۰۰ بیت است در بحر هزج مسدس که در مجلس احباب در یکصد دقیقه منظوم ساخته و بعد باقتراح دوستان تعلیقاتی باشرح و بسط بر آن نگاشته‌اند .

(یادگار نامه)

کتابی است مرکب از نظم و نثر بطور نموذج .

و نیز از منظومات ایشان است مثنوی هفت اختر ۳۵۰۰ بیت و رسالهٔ منظومه در قرائت باشرح مبسوط و رسالهٔ وافیه در وافیه ، و رسالهٔ ایقاظ الرقود در موعظه ، و شرح قصیدهٔ انصافیه ، کتاب خطب مصنوعه و مطبوعه ، و دیوان اشعار عربیه و فارسیه متجاوز از بیست هزار بیت .

اما حواشی و تعلیقات ایشان بر کتب علمیه ، نقلیه ، عقلیه از ادبیات ، و دواوین ، و امثال عرب ، و لغات فارسی و تازی ، و حدیث ، و فقه ، و اصول ، و کلام ، و منطقیات و حکمیات که غیر مدون است بسیار است .

این تألیفات که هر یك بتنهائی گنجینه ای نفیس و گرانبها است موجود و بر وزارت فرهنك است که در طبع و نشر آنها اقدام نماید .

ابن ابنه دکتر صدرالدین نصیری

بسم الله الرحمن الرحیم

اگه داری درد دین و ز حق همی جوئی دوا | بی تعاند از در انصاف و حق جوئی درا

بی وصیت رفت میگویند احمد از جهان | عقل و دین هم از قبول این سخن دارد ابا

مقتدی بد احمد مختار در هر قول و فعل | از چه در این ره بدان حضرت نکردند اقتدا

امت خود در ضلالت هشت پیغمبر ولی | آن دو از تیم و عدی گشتند اسباب هدی

با وصی بگذاشته امر نبی بشتافتند | از پی انجاح مقصودی که بودند در خبا

نوز نا داده حنوط و نوز ناورده کفن | نوز ننهاده بخاک و نوز نسپرده عزا

هنوز
هیچ مسلم می هلد پیغمبر خود بر زمین | با خواص جمع پوید از برای ارتقا

ارتداد خلق دانی از چه شد بعد از رسول | جانشین او نبد لایق که باشد پیشوا

آنکه چندین بار شد معزول چون منصوب شد | جز بتزویر و بزور و اشتباه و اعتدا

در بعمر خویش دیدی هرگز ای هشیار مرد | دیگری را آنکه گمراه است گردد رهنما

بعثت پیغمبران بود است پنداری عبث | حاش لله انما الانسان لم یترک سدی

با خواری لاف سبحانی زد آنکو دید قوم[1] | دعوتش را از فریب سامری[2] قالوا بلی

(۱) ابوبکر (۲) عمر

اقتدا بایست کردن گر باصحاب رسول

بلکه رسواتر ز سبّ و لعن یعنی نفی و قتل

بوذر و عمّار و عبدالله سلیمان و اُسَید

زید و سعد و بن عدی حبّان خبّاب و سُوید

جمله بودند از صحابه ای مسلمان از چه شد

ورنه از بهر چه با ایشان ستیزه خواستند

حرمت اصحاب پیغمبر اگر بایسته بود
واجب

یک زمان با خویش آی و خویشتن انصاف ده

لعن و نفرین باد بر آن کس که فتح باب کرد

وای بر آنکس کز و مظلوم شد خیر الرّجال

لعن بر آن کس که پیغمبر مر او را لعن کرد

بگذرد ایزد اگر از آن اسادت بگذرد

آنکه بر او نوجوانی چون اسامه بُد امیر

گفت اسامه من امیرم بر تو با حکم رسول

یکدگر را لعن میگفتند ایشان بر ملا

از چه شد در بارهٔ ایشان روا نی ماضی

ثابت و سهل و خزیمه خالد و عمرو و برا

ابن صوحان و رفاعه رافع و قیس و علاء

خونشان شرعاً مباح و عرضشان عقلاً هباء

در تباشیر صباح دین بغوغا و دغا

پس چرا قوم دغا کردند با ایشان غزا

قتل و سفک خون سزا و لعن و نفرین ابرا

ظلم را و غصب را بر حقّ آل مصطفی

ویل بر آن کس کز و مظلومه شد خیر النسا
در دوازده امام خواجه نصیر

از من آمین گفتن است آنجا کز و بیمم دعا

هم ز من این لعن با برهان اگر کردم خطا

کی سزد در جای پیغمبر شود فرمانروا

امر تو بر من روا نبود بصرف ادعا

آنکه از امر پیمبر سر کشید و شتم گفت | مستحق چیست میگو گر توئی مرد خدا

نسبت هذیان در آنموقع بچونان حضرتی | کو ادب کو معرفت کو حرمت دین و حیا

می نگوید یاوه چون بابی هشی بوبکر و گفت | آنکه با سوگند یزدان نفی کرد از وی هوا

آنکه مازاغ البصر در باره اش فرمود حق | مسلمی هرگز تماری جویدش بر ما رأی

آنکه سرپوشیدگان بر او خطا گیرند چون | رد ما ینطق نماید با فضول احسبنا

هرچه میخواهی بلی در قعر آن (قرآن) دریابیت لیک | بهره از آن می نیابی جز بمرد آشنا (اهل بیت)

هر یک از اجزای اکسیرست در گیتی بسی | عقد و تحلیلش ندانی جز بفنّ کیمیا

مرد دانا و هنرور آن بود کارد بچنگ | ورنه هر کس مرغ را بیند پران اندر هوا

گر کتاب الله بس بودی برای امر خلق | بیعت بوبکر را باید نکردی اعتنا

حسبنا از بهر پی گم کردن حضار بود | حسبنا بوبکر بد مقصود بعد از انجلا

آن وصیت را که در گاه پسین کرده عدی | بنگرید ای خلق تا بینید نکرا و هرا

بوی دین هرگز نیابد گر بود تا نجشه | زان وصیت هیچ مسلم زابتدا تا انتها

قتل مؤمن کی روا باشد بدستور کسی | بر خلاف امر (اذن) یزدانی بمحض اشتها

قتل مؤمن آنهم افرادی که بر قول عدی | حضرت ختم الرسل میداشت از ایشان رضا

آن وصیت بود یا دستانِ دمنه ای شگفت
پای تا سر چربک و تمویه و تهویل و شقا

دستی از شطرنج بود آن نی وصیت بد گران
عقل شد مات و شرف مهجور و آمین در عنا

ساخت شش کس را برابر با هم اول پس نمود
آنچه بد منظور از حرمانِ ختم الاوصیا

زان برابر ساختن بس فتنها بر پای شد
همچو صفین و جمل بل نهروان و کربلا

آن وصیت گر نبودی کعبه کی دیدی حریق
کی شدی اندر مدینه قتل و تاراج و زنا (۱)

آن درختی را که بار آرد پلیدی چون یزید
ریشه اش را سوخت باید بالظی جمر الغضی

ریشه اش یوم السقیفه غرس شد روز یکه قوم (۲)
خیره بفکندند امرِ مصطفی را در قفا

بر دربیت النبی آن آتشی کافروختند
شعلهٔ آن سر کشید از خیمه گاه نینوا

شد کهی بر گردنِ سجاد غلِ جامعه
شد اسیر آن روز دخت فاطمهٔ بین الوری

کز برای بیعت بوبکر با طوقِ عنیف
مرتضی را کش کشان بردند بر گردن ردا

آه از آن شوری که شد ز آثار آن اسلام خوار
علم و دین مستور و عدل آوار و ایمان بینوا

اُف بر آن شوری که بی قدری در آن چون ابن عوف
از جلافت برتری جوید بشاهِ اولیا

---

(۱) و دخل مسلم بن عقبه المدینه وانتهبها ثلاثه ایام وافتض فیها الف عذراء کذا فی اخبار الدول این عدد عذرای از آنها است تا ثیبات چند باشد نعوذ بالله

(۲) و شهادت آنحضرت در سقیفهٔ بنی ساعده شد چنانکه در احادیث متواتره صحیحه وارد است که هر خونی که از ما اهل بیت و از شیعیان ما ریخته شده همه در گردن آنهاست که بیعت باطل کردند از شرح تهذیب مجلسی ره اعلی الله مقامه نقل شد

از خلاف گرچه حقش(۱) بود دانی از چه رو | منصرف شد بر ملا سلطان بر حق مرتضی

زانکه میگفتند باید بر طریق آن دو تن | ره سپاری این بُد در دین آنحضرت روا

رد این معنی است برهانی قوی بر انکه بود | آن سه بر باطل ترا این بس دلیل مدعا

راه باطل چون پذیرد داور و نفس رسول | آنکه در تنزیل نازل شد بشانش هل اتی

راه ناحق کی گزیند بن عم و زوج بتول | آنکه در حقش فرود آمد بفرقان انما

راه پر بدعت چسان پوید کسی کز کودکی | جز قفای مصطفی هرگز نکرده است اقتفا(۲)

راه بوبکر و عمر چون برگزیند بر رهی(۳) | کش پیمبر برگزید از امر حق عز و علا

چون براه بی بها(۴) هرگز رود آنکو صریح | گفت شهر علم در فضلش علی با بها

آنکه ششصد سال نورش را نهان میکرد خصم | نور چون خورشید دارد روی گیتی پر ضیا

آنکه اندر قدح(۵) او و مدح بدخواهان او | سعیها کردند بهر مال دنیا سالها

باز عطر مشک(۶) و گند مشک خو در افاش گرد | ماند آخر بهر واضع اجر کذب و افترا

کله بر خورشید چندی گرچه بندد تیره(۷) ابر | عاقبت سازد فروغش عالمی را پر سنا

---

(۱) در گرچه حقش بود صنعت تتمیم است که آنرا اعتراض الکلام فی الکلام نیز خوانند

(۲) در قفاء و اقتفا اشتقاق است (۳) انسجام این ابیات بر ارباب ذوق پنهان نیست (۴) اگر از بها روشن مقصود و مراد از آن باستعاره علم باشد بها در بی بها با بها نوعی از تقابل باشد (۵) قدح و مدح تضاد است و تضمین مزدوج و جناس (۶) عطر مشک و گند مشک ترجیع قدح و مدح در بیت سابق است

گنبد ما را تیغ هندی خواندی گر جاهلی
عقل داند فرق هندی(۱) را از برگ گندنا(۲)

باید پاک و مصفی گوهری از بهر فضل
کس کلیم الله نگردد با گلیمی و عصا

گرچه تابنده بود جبریل و بافنده خلیل
پشم سگ سجاده کی گردد لارباب التقی

ماگذشتیم از فضیلت آنکه خوانی مسلمش
زد تو با نقض علی اثبات اسلامش نما

با حدیث سد باب و نور و طیر و منزلت
کعب و یعسوب و وصی و فرع و اقضی و لوا

آل و تسنیم و وزیر و عروه و عدن و قمیص
استماع و حجت و تاج و نبق و ذکر و سما

روح و ساق العرش و عنوان و حظیره اطلاع
وزن و نور الوجه و ابلی و سنام و انبیا

عضو و کرسی و فکاک و صورت و وحی و مقیم
من یعادیه و ولایت من احب من ابی

خاصف و حوض و مواسات و مع الحق و وضو
الف باب و اقدم الناس و صراط و نعلها

منکب و تطهیر و خیبر و حب و طوبی و امان
حجره و مولی و نجوی لاحساب و متکا

اجتماع و زینت و ناقه مفاتیح و نظر
سید و بشری و قربی و مباهات و جلا

صالح و هادی تمسک سبع و احسان و احق
افضل و قول النصاری و غیاض و انتجا

رائس و منی و عقیق و امرت و علمته
صخره و شمس و عمامه عرش و سطل و ابتلا

همچنین با آیه تبلیغ و اکمال و نعیم
و انس و ود و تلقی و سقایه ما غوی

(۱) هندی در اینجا بمعنی شمشیر است (۲) در این بیت صنعت رد العجز علی الصدر است

صادقین و راکعین و امتحان علم الکتاب — عصر و لا یخزی و بحرین و کفی و استوی

حضرتش را منقبتهاییست کاعدا از عنود — می نیارستند کردن هیچیک را اختفا

باب علمش خواند پیغمبر نه از روی گزاف — اذخلوا فرمود زان لیک من ابوابها

باب علم مصطفی را از چه در فهم کتاب — بسته بگشادند درهای دگر را ناروا [حرام]

چون ابی و اشعری و عمرو عاص و بن زبیر — بو هریره ابن مسعود و انس زید و عطا

عکرمه ضحاک و سدی و مقاتل بن جریح — کلبی و ابن انس ابن ابی سلمه عطا

غافلی از کینه خالی یاد آر و زین گروه — با امیر المومنین خورشید چرخ ارتضا

گفت میدانم که حماست پرسم خان کیست — آن فضایل را چرا فرمود پیغمبر چرا

در میان بادیه پرخار و خس در گزمگاه — از چه نازل شد نبی و شد علی رغم العدی

بر سر اقتاب و در حق علی آنجا چه گفت — این همه تاکید از بهر چه بود ای پارسا

تا بکی معزول سازی عقل را از فهم حق — لایق تقلید نبود اصل دین ای بادکا

جانشینی نبی را شرطها باشد بعقل — وین ز ملکت فرق دارد چون نبی از پادشا

طهر مولد باید و علم و شجاعت عدل و فضل — وز خداوند انتخاب و از پیمبر اکتفا

جانشینی رئیس و کدخدا نبود که خلق — نشسته بتراشند بهر خود رئیس و کدخدا

نایب یزدان بود آنکو نبی را نایب است
بهر این تصدیق لختی جانب فکرت گرا

اختیار نایب یزدان بدست خلق نیست
از خطا بر روی حق تا چند میپوشی غطا

چشم از آن دادت خدا تا بنگری تا کی بعمد
چشم پوشی و بخود می بندی از غفلت عمی

خواهی از جای پیمبر حیدر آسا بایدت
خاطری معجز نما و بازوئی خیبر گشا

گر ترا علمی محیط است و وصایت از نبی
می سزد بر مسند او پا نهی الا فلا

ظلم شد آغاز زانکه گر منافق شد نصیب
جهل را فرمانروائی علم دین را انزوا

صبح را فال الدجی و شمس را فال السهی
طاول الارض السماء فاخر الشهب الحصی

زان اوان کز اتفاق کینه جویان بهره شد
چشم بینش را قذی و حلق دانش را شجی

حظ جهل و ظلم آمد قهر و نصب و انبساط
بخش علم و عدل آمد ضعف و عزل و التوا

آن فتوحی را که یزدان با پیمبر وعده داد
گرچه با حسان امارت بود بنمودی وفا

از حکومت الغرض تا علم دین تفکیک شد
رایت کفر و فسوق و حکم ناحق شد بپا

آنچه احمد گفت در حق علی بهر چه گفت
مدحتش میگفت(۱) بی وزن و روی بهر عطا؟

یا برای آنکه ما دانیم و بعد از معرفت
حق او را آوریم آنسان که بباید بجا

خوب حق او ادا کردیم بر ما آفرین
آفرین بر ما که خوش کردیم حق او ادا

(۱) استفهام انکاری

عترت و قرآن که احمد ماند در امّت چنان — تأدیتش کردند حق هر دو را لا مرحبا

با وجود آنهمه تبلیغ و تکریر و بیان — حبّذا طوع و قبول و پیروی‌شان حبّذا

بر خلاف آنهمه تأکید دانی چون کسان — بر چنان حضرت ز روی فلته بگزیدیم ما

آنکه شیطانش گرفتی خاصه در هنگام خشم — بود از اذناب قومی رذل و بود از اغبیا

وانکه گه خربنده بود و گه مُبَرطِش در حَسَب — گاه هیزم کش بگاه بت پرستی چون نیا

وانکه بطن و فرج او را بود همّت لاجرم — جیفه‌اش افتاد اندر مزبله زین ماجرا

از نژاد جارچی و سارق و دف زن شمرد — گر تراود بر خلاف شرع انواع جفا

نز خبیثشان میتوان چیزی شمردن نز نسب — نز معارف نز فتوت نز وفا و نز صفا

علم از لو لا علیٌ جو عدل از حق فدک — مردی از والعادیات و نصرت از یوم التقی(۱)

جدّه و آبٌ و کلاله قود و احراق و بیا (عول) — بر کمال فضل و دانش بس بود بهر گواه

دفن و ایذان و تیمم هدم و تثویب و طلاق — جزیه و موت و حجر رجم و خراج اعتمرا

خالد و لا تفعل و جیش و اسامه تا نگشت — لیتنی عمّار و بن مسعود و مروان و حمی

سهم ذی القربی و روحین و مغیره نعثان — عدل و دین را شاهد صدقند هنگام قضا

(۱) الجمعان الآیه .

عزل از تبلیغ شش آیه در آن بس نکته‌هاست ... هیچیک نبود فرار از اهل بینش در خفا

بیعت رضوان و خشنودی یزدان در حنین ... یافت از بخش و هزیمت فتح و حفظ و انجا

فرت را با مطلع بگذار در میزان فکر ... با اقیلونی سلونی تا بیابی اهتدا

ثروت بی‌بی خدیجه یاد بارند و کنند ... قصه انفاق تیمی حجل قوم زار خا

گر نبودی ثروت بانو و بازوی علی ع ... از کجا افراشتی اسلام بر گردون لوا

چند اندوزد تواند مال پور کاسه لیس ... کش توان درگاه بخشش خواندن از اسخیا

آنکه از عز مناجات پیمبر بگذرد (۲) ... نگذرد از نیم فلسی زوجه پرسی از سخا

چند قرص نان جو را بل اتی آمد تشکر ... از برای چل هزاران نیز حرفی هل اتی

با چنان مالی (۱) روا چون داشتی کاندر ملا ... بینوا دختش بود از فقر حمال نوا (۲)

این ذخیره بس بود بهر هدایت مر ترا ... گر نباشی از گروه نطیع الله علی

یا امام المتقین شمس الضحی عین الیقین ... اول من اسلم یا ثانی اهل الکسا

---

(۱) غزالی از اسماء دختر ابوبکر روایت میکند که زبیر آنگاه که مرا تزویج نمود مالک چیزی نبود مگر اسبی و شتر آبکشی من اسبش را آب و علف میدادم و تیمار میکردم و برای شتر بسته هسته خرما از دو ثلث فرسخ روی سر گذاشته میآوردم (۲) غزالی در باب حقوق اقارب روایت میکند که حضرت رسول صلعم فرموده است افضل الصدقة علی ذی الرحم الکاشح و فرموده است الصدقة علی المساکین صدقة و علی ذی الرحم ثنتان

سراج الکتاب میرخانی

ای وَلی و فایز و داعی و شاهد جَبَل و خَیر   سابق[1] و صدّیق و مَن یُنفِق و مَن یَشری ابتغا

ای مُبیر مُشرکین و ای نکالِ ظالمین   یا امیر اِتّما و ای دلیر لافتی

چون ثنا آرم بدان حضرت بدین نطق کلیل   ایکه یزدانت بمُصحف جابجا گفته ثنا

با تضرّع خواهم از درگاهِ عالی رتبتت   کافکنی سویم لحاظِ رأفتی یوم الجزا

نیستم هر چند در خور لیک دارم نزدِ خلق   با همه نالایقی با خادِمانت اِنتما



ردیف جلو : در وسط حضرت مصنف قدس سره ، طرف راست ایشان آیة‌الله آقا سید ابو تراب دربندی و فیروزآبادی سمت چپ شاهزاده اعتضادالسلطنه فرزند مظفرالدین شاه که یکی از تلامذهٔ حضرت مصنف میباشد و ... دیده میشوند . ردیف عقب عده‌ای از اعضاء دربار احمدشاه قاجار را نشان میدهد

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی عبده خاتم الانبیاء و اشرف المرسلین وعلی آله الاکرمین المعصومین المظلومین واللعنة الدائمة علی اعدائهم اعداءالله اجمعین

و بعد :

فهذا کتاب احکمت ثم فصلت	دلائله فی حل خیر المسائل
من الفیصل الفاروق (لطف علیه)	وآیة رب العرش (صدر الافاضل)
فماذاك الا الفصل فیها و صارم	عجیب دقیق الحد فی کف باسل
یدافع عن نفس النبی وصنوه	امام البرایا خیر حاف وناعل

آری کتابیست ادبی، دینی، اخلاقی، انتقادی ، سیاسی ، اجتماعی که با دلائلی واضح وروشن ومنطقی سخت قوی بسیاری ازمشکلات ومعضلات تاریخ صدراسلام را تشریح نموده وبا اسلوبی بدیع وجذاب و دقتی حکیمانه باکمال بی طرفی یکی از مهمترین وغامض ترین موضوعات را مورد بحث وتحقیق قرارداده وحقیقت مسئلهٔ خلافت وحقیت صاحب ولایت کبری راکاملا روشن وآشکارساخته است .

این اثرمهم وتاریخی به نظم ونثر(متن وشرح) بقلمی شیرین وادبی، بطورخیلی مختصرو پرمغز، ودرعین حال با مدارك معتبرو کافی تدوین شده و قوت طبع و ذوق سرشار وعظمت روحی وقدرت علمی، وحدت نظر، وکثرت احاطه، ومتانت ،وانصاف وقضاوت عادلانهٔ مؤلف راآفتابی ومشهودمیسازد .

دراثرمطالعهٔ دقیق این کتاب بسیاری ازمشکلات ومعضلات و نکات تاریك تاریخ صدراسلام برخواننده کشف وچنانچه درمطالب آن دقیقتر شود بحقایق مهمی که تاکنون براومجهول بوده پی برده بهرمند ومستفید خواهد شد .

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش حق وصلوات برسید مطلق وجانشین برحق او که :

عمرم همه صرف شرح گردید و نشد　　یك نقطه ز دیوان کمالش (۱) مشروح

سلام الله علیه وعلی اولاده المعصومین الی یوم الدین سید المتالهین سید حیدر آملی اعلی الله مقامه در کتاب مستطاب کشکول خود ازمناقب قاضی حافظ زاهد عدل ابوالحسن علی بن محمد مشهور بابو نعیم (بضم نون) اصفهانی و همچنین جناب علامه حلی نورالله مضجعه درمنهاج الکرامه باندك اختلافی ازاخطب خوارزم نقل نموده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله الطاهرین فرمود :

و ان الله تبارك و تعالی جعل لاخی علی بن ابی‌طالب فضائل لایحصی عددها الاالله تعالی فمن ذکر فضیلة من فضائله مقراً بها غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر ولواتی یوم القیمة بذنوب الثقلین ومن کتب فضیلة من فضائل علی بن ابیطالب لم تزل الملائکة تستغفرون له ما بقی لتلك الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها ومن نظر الی کتاب فیه فضائل له محیت سیئآته(۲)

۱- نسخه بدل مدیحش

۲- خدای متعال فضیلت‌هائی ببرادرم علی بن ابی‌طالب عنایت فرموده که کسی جز حق نتواند شمرد . و کسیکه یکی از آن فضائل را ازروی عقیدت ذکر کند خدا گناه گذشته و آیندهٔ اورا ببخشد هرچند با گناه جن وانس بعرصهٔ قیامت بیاید وهر کس یکی از آن فضائل را که در علی ع است در کتابت آرد ودر ورقی بنویسد تا آن نوشته درورق باقی است ملائکه براو استغفار میکنند. وهر کس فضیلتی را بشنود وبدان گوش فرا دارد خدا هر گناهانی که درعمر مرتکب شده همه را ببخشد وهر که در کتابی که فضائل علی ع درج است مطالعه کند گناهانش محو گردد.

بنابراین مقدمه این مستغرق بحار ذنوب(۱)ومنغمر درلجج معاصی(۲)غفر الله له خواست برای ذخیرهٔ معاد باین عروهٔ وثقی(۳)متمسک شده مختصری درمناقب آن حضرت سلام الله علیه وعلی اولاده الطاهرین تالیف نماید دید انسب واولی آنست که شرح وتوضیحی براشارات قصیدهٔ موسومه بانصافیه بنگارد تا کلمات مرموزه وتعبیرات موجزهٔ آن روشن شود وموارد ومصادر آن تلمیحات بدست بیاید،واگر کسی خواهد بیشتر ازاین مختصر در تبیان هر بیت پیش نظر آورد باید بشرحی دیگر که مبسوط تر باشد رجوع نماید که پس ازمراجعه بدانها حق ابانهٔ(٤)معنی گردد ومن الله توفیق

۱ ـ غرق شده در دریاهای گناهان ۲ ـ فرو رفته در گرداب معصیت‌ها ۳ ـ ریسمان محکم ٤ ـ توضیح وروشن شدن .

مقدمه

این قصیده یکصد وسی‌وپنج بیت است ودر هر بیت آن اشاره بمسئله ومطلبی ازمسائل علم کلام است، وشاید دریك بیت آن اشاره بچند مسئله باشد، چنانکه براهل علم پوشیده نیست. وسخن منظوم ازمنثور بدوچیز امتیازدارد: بوزن وقافیه

اما وزن این قصیده بحر رمل مثمنی است که عروض و ضرب آن محذوفست و بوزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار وشاید بعضی از عروضهای آن مقصور باشد بوزن فاعلات مانند بیت ثانی واین جائزاست.

واما قافیهٔ آن متدارکه است وآن قافیهٔ است که در آن دومتحرك میان دو ساکن باشد. چنانکه در کلمهٔ فاعلن عین ولام هر دومتحرك ودر بین الف ونون واقع شده‌اند وباید الفهای ممدودهٔ آنرا ازباب اکتفاء مقصوره خواند واین معنی درقوافی اشعارفارسی بسیارمتداول است. چنانکه استادان این فن این کلمات را «ابتداء، ونداء، وماوی، ومرتضی، و یحیی، وکسری، وکبری، واولی» بسیاربا هم قافیه ساخته اند بلکه کلمهٔ شاه، وگواه و برگشای، وبربای‌را باآنها بسته وآنراروا داشته‌اند وباید دانست که آنچه بصورت یاء نویسنددراین نوع قافیه باید با الف نوشته شود چنانکه قیروانی در باب احکام القوافی فی الخط از کتاب عمده تصریح باین معنی نموده میگوید:

وان کان فی القوافی قصیدة ما یکتب بالیاء و ما یکتب بالالف کتبا جمیعاً بالالف لتستوی القوافی وتشتبه صورتها فی الخط(۱)

این بنده هرگاه درهر بیت بخواهد صنایعی راکه درآنها واقع شده ازقبیل حسن ابتداء، وانسجام، وجناس، و افتنان، ولف ونشر، وارسال المثل، ومراجعه، ومذهب

۱- واگردر قافیهٔ اشعارقصیده کلمهٔ باشد که بیاء نوشته و کلمه ای بالف همه رابالف نویسند تا قافیه ها همه مساوی شود وشکل آنها درخط مشابه گردد.

کلامی، وتتمیم، وتشبیه، وکنایه، وتعریض، وایتلاف، ونوادر، وحسن ختام متعرض بشود از مقصود باز میماند تبیان این گونه محسنات آنرا بدیگران وامیگذارد و بهمان نمایش مجملات آن قناعت میورزد آنهم بکمال اختصار واقتصار ومخفی نماند که آنچه احادیث در فضائل یا در احوال صحابه واخبار قوم نوشته میشود تمام از کتب معتبرهٔ عامه منقولست چنانکه بعد از رجوع محقق خواهد شد بمنه وتوفیقه سبحانه وتعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

ایکه داری درد دین وز حق همی جوئی دوا | بی تعاند از در انصاف و حق جوئی درا

درمطلع برای لفظ حق جوئی جناس تام واقع شده‌است. حق اول اسمی‌است ازاسماءالله **ان الله هو الحق المبین** (۱) وحق ثانی ضد باطلست و **نقذف بالحق علی الباطل** (۲) ومیتواند برعکس باشد بنابراین معنی چنین باشد که: ایکه میخواهی حق واقع ویقین ثابت را دوای درد خود سازی.

ومیتواند مراد ازحق درهردوموضع خدای تعالی باشد یا در هردوجا مقصود حق مقابل باطل باشد (این چهاراحتمال). معنی حقیقی درد که ترجمهٔ وجع باشد معروفست ومجازاً بشدت شوق و طلب و غیرت هم گفته‌میشود:

ای سنائی عاشقی را دردباید دردکو.

درد دین از درد دندان کم نمی شاید کز آن

می نخسبی با هزاران ویله و آه و انین

درمصراع اول برای مخاطب دوصفت آورده: یکی آنکه درددین داشته باشد دوم آنکه ازحق دوای آنرا طلب نماید در مصراع ثانی هم‌دوشرط برای معالجه ذکر کرده: اول آنکه تعاند، وتخاصم وعصبیت وتقلید جاهلانه راکنار بگذارد تا مانع از حق نباشد ثانی آنکه ازدر انصاف یعنی حقیقت جوئی وطلب واقع داخل شودتابمراد واصل گردد☆

بی وصیت رفت میگویند احمد ازجهان | غفل و دنیم از قبول این سخن داریا

ضمیرجمع بعامه راجع است که ازسوق کلام معلوم است.

۱ـ همانا خداست که وجودش برحق وآشکارمیباشد ۲ـ ما غالب میکنیم ومسلط میگردانیم حق را بر باطل

اما عقل - برای استبعاد (۱) اینکه عقل کل وهادی سبل بازماندگان خود را بکسی نسپارد، وباکثرت اضغان واحقاد(۲) اعراب جافی(۳) که انتظارفرصت داشتند تا ثارات(٤)خود را ازاهل‌بیت اوطلب نمایندمع ذلك امیری از ایشان‌برقوم نگمارد، ذریه (٥) وجگر گوشگان عزیزخود را ذلیل اغیار(٦) منافقین پسندد، وبااینکه بعد از او پیغمبری نیست تا حلال مشکلات باشد بدون وصی وجانشین رحلت نماید، و با اینکه تمام انبیاء وصی داشتند اوتعیین خلیفه برای خود نفرماید، خداوند باوخبر مرگ داده بود که انك میت (۷) وسورهٔ نصر را فرستاد و یکسال مهلت داد و سال اخیر عمرخود را حجّة الوداع نامید وهرروزخبر ازموت خود میداد.

اما دین- برای‌اینکه وصیت ازاوامر مو کدهٔ(۸) شرع اسلامی است **قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت** (۹)الایه.حضرت‌رسول بروایت‌مسلم‌وبخاری فرموده است:نیست حق مسلم دوشب بگذراندمگراینکه‌وصیتش نزد اومکتوب‌باشد وبازفرموده است **من مات‌ولم یوص‌مات میتةجاهلیة**(۱۰) **وقال‌سبحانه اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم**(۱۱)خصوصاً وصیتی که‌مدارتکلیف‌تمام امت‌است تاروز قیامت‌وبهمان دلیل که بایدپیغمبری میان‌خلق وخالق واسطه باشد چون پیغمبرازنوع بشراست میباید برای اوهم وصی‌وپناه‌گاه خلق باشد (تابعد ازفوت او شارح شرع و مبین(۱۲)آیات الهی وکلمات نبوی ومبلّغ جزئیات اوامر ونواهی باشد) تاامت را ازتیه ضلالت (۱۳)ووادی جهالت برهاند ومقرّب(١٤) بدرگاه سبحانی باشد ومسلماً هرگاه پیغمبری در ادای این تکلیف فرض تکاهل ورزد و دین خدا وحق خلق را مهمل گذارد مثل‌آنستکه هیچ تبلیغ رسالت ننموده باشد و معلوم است که ادای این فریضه‌بیش ازهمهٔ فرائض اهمیت داردواهمال‌آن موجب حبط (۱٥) تمام اعمال‌اوست

۱- بعیدشمردن ودورازحقیقت پنداشتن۲- کیفیت‌درونی ۳- جفاکارستمگر٤-خون خواهی وانتقام کشیدن ٥ - فرزندان ٦- بیگانگان ۷- توبزودی خواهی‌مرد ۸- فرمان ودستورهای‌جدی شرع۹- برشمادستورحتمی‌خدا این‌است که‌چون مرك‌فرارسدوصیت کنید ۱۰-هرکه بدون‌وصیت بمیرد بدین‌جاهلیت‌مرده‌است ۱۱-آیا بمردم‌دستورنیکی‌ونیکوکاری میدهیدوخود فراموش میکنید۱۲- بیان کنندهٔ‌آیات الهی۱۳- بیابان گمراهی ١٤-نزدیك کننده ۱٥- نابود شدن

مثلاهر گاه فرضاً روزی نمازی راکه عماد(۱) دینست ترک نماید بقضا وتوبه‌واستغفار ممکن است تدارک نماید ولیکن ترک این فریضه که‌موجب تضلیل وتضییع حقوق‌تمام خلق‌است الی یوم الدین(۲) قابل تدارک نیست.درحکایت استخلاف عمرعامه ازابن عمرروایت میکنند که بپدرخود گفت اگرساربانی یا چوپانی داشتی ومرگت میرسید آیاآنرا ضایع میگذاشتی پس رعایت خلق اشد است. جواب‌داد که من استخلاف(۳) نمیکنم چه رسول الله استخلاف نکرد اگرچه ابوبکراستخلاف کرد.ازین روایت بسی مطالب کشف میشود فتامل(٤).ابن قتیبه درکتاب الامامه و السیاسه گوید که عایشه برای‌عمر پیغام‌فرستاد که لاتدع امة محمد بلاراع استخلف‌عليهم ولا تدعهم بعدك هملا (٥).آیاحضرت رسالت باین‌رعایت سزاوارتر نبوده‌ومیتواند ترک فرموده‌باشد با اینکه برای هیچ‌غزوه وقریه بیرون نمی‌آمد مگراینکه خلیفه درمدینه نصب میفرمود وهیچ‌لشکری را مامور نمینمود مگراینکه امیری برایش معین‌میساخت؟بکلام‌ابوجعفر نقیب بصره که‌ابن‌ابی‌الحدیددرشرح کلامه لبعض اصحابه وقد ساله کیف رفعكم عن هذا المقام(٦)رجوع‌باید‌نمود☆

مقتدی بُدا احمد مختار در هر قول و فعل — *از چه در این ره بدان حضرت نکردند اقتدا*

یعنی ازآنجاکه امت مامور بمتابعت واتباع حضرت رسالت بودند و تمام اقوال واعمال‌وتقریرات آن حضرت حجیت برای خلق داشت ، چنانکه درعرض نمازیکروز نعلین از پای مبارک درآورد فوراً تمام چنین کردند ، پس چرا درباب ترک وصیت‌و عدم تعیین وصی تقلید واقتداء وتاسی‌باًنحضرت ننموده ابوبکرعمر را وصی‌وجانشین خودقرارداد همچنین بنوامیه وبنوعباس که عامه‌آنها را خلفا میخوانند ! مگر اینکه بگویند ابوبکرازعلم‌کامل ورافت شاملی که بخلق داشت ، قلب رحیمش روا نداشت

۱ـ ستون ۲ـ تا روزباداش ۳ـ خلیفه‌معین نمیکنم٤ ـ بادقت ملاحظه کن ٥ـامت محمد ص را بدون سرپرست ورئیس وامگذار برآنهاخلیفه ای قرارده وایشانراوامگذار بیهوده وسرخود ٦ ـ درشرح کلام حضرت امیرع که کسی ازاو برسید چگونه شماراازاین مقام امامت وخلافت دورساختند .

مردم در بیدای گمراهی سرگردان بمانند، محض ترحم بحال خلق آنها را بسرچشمهٔ آبحیات که پسرخطاب باشد راهنمائی نمود. همچنین عمرهم دل بارحمش برای امت سوخت وروا نداشت که درامرخودحیران بماند، نه اقتدا بحضرت رسول ص کرد که بقول او وصی را معین نکرد نه تقلید ازابوبکر کرد که وصی معین کرد بلکه اختراع شکل ثالثی نمود، وصیت بشوری کرد وحضرت رسالت باوصف رحمةً للعالمین ازفوز این گونه هدایت بی نصیب ازدنیا رحلت فرمود.

لقب مختار برای حضرت ماخوذ است ازاحادیث عدیده ازآنجمله بروایت ابن مردویه ازام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها در طی حدیثی است ان الله اختار من کل امة نبیاً واختار لکل نبی وصیاً فانا نبی هذه الامة وعلی وصیی فی عترتی واهل بیتی فی امتی من بعدی (۱) الخ ☆

امت خود در ضلالت هشت پیغمبر ولی — آن دو از تیم و عدی گشتند اسباب هدی
با وصی بگذاشته امر نبی تنها فتند — از پی انجاح مقصودی که بودند در خبا

عمداً تعبیر ازنام حضرت ولایت رتبت سلام الله علیه بوصی شده است یعنی جنازهٔ حضرت رسالت را زمین گذارده و کجا رفتند غزوهٔ (۲) بدرواحد وخیبر که نبود چرا فرار کردند ازغسل و کفن و دفن که تکلیف شرعی بود برای چه تهاون وتمرد (۳) ورزیدند! ابن ابی الحدید ازابن بطریق نقل میدهد که تجهیز حضرت بعدازسه روزازوفات واقع شد که قوم مشغول بامر بیعت بودند «حاشا که راه ورسم محبت چنین بود» خواهند گفت وصی حاضر بود حضورما لازم نبود میگوئیم ثبت المطلوب. وصی از جمله اسماء مبارکه حضرت امیرالمؤمنین است که درعهد حضرت رسالت امروصایت بدرجهٔ مسلم بود که لفظ وصی ازالقاب معروف جناب ولایتمآب شده بود اشعارواحادیث براین

---

۱ ـ خدای متعال برای هرامتی رسول وبرای هررسول وصیی وجانشینی برگزیدو علی بعد ازمن میان عترت واهل بیت وامت من وصی وجانشین من است ۲ـ جنگ بدر ۳ـ سستی ومخالفت

معنی بسیاراست ، بشرح کلام حضرت امیر بعد ازقتل عثمان دروصف آل محمد صلی الله علیه وعلیهم وفیهم الوصیه(۱) رجوع شود باتوضیح ابن ابی الحدید.

تقدم وصایت بر وصی مثل تقدم مصدر است بر مشتق (بمقتل حضرت امیر علیه السلام از کتاب کامل مبرد رجوع شود).

رحم الله من قال : (۲)

خواند پیغمبر علی را از چه رو آخر وصی
تا تودانی بعد از او تکلیف خود در انتخاب

(مطلوبی که بود اندر خبا) درشرح ابن ابی الحدید است که عمر خطاب در سن هیجده سالگی نوکر ولید بن مغیره بود. درسفر شام شتران اورا میچرانید و بار بر میداشت ومتاعش رامی پائید . ببلقاء که رسید مردی ازعلماء روم باو برخورد ودر او خیره نگاه کرد وعلامتی چند دراودید باو گفت تو پادشاه عرب خواهی شد .عمرخودش این قصه را میگفت که همراه من افتاده هرروزدست مرامیبوسید . از آن تاریخ طمع درپادشاهی بست ، تا صیت حضرت رسالت باورسید اظهار اسلام را وسیلهٔ وصول بموعود قرار داد ، اسباب مقصود را فراهم می آورد ، دخترش را باندرون حضرت فرستاد وانتظار فرصت میداشت ، وباابوبکر وبعض منافقین درانجام منظور مواضعه(۳) نمود تا کرد آنچه کرد .

بعضی گویند عالم رومی شیطانی بوده است که بآن صورت درآمده اوراتطمیع کرد و تخم ریاست درضمیر او کاشت و دست اورا چون میدانست مخرب (٤) بنیان اسلام خواهدشد میبوسید .

نوز ناداده حنوط و نوز ناورده کفن — نوز ننهاده بخاک و نوز نسپرده غزا
هنوز
هیچ مسلم می هلد پیغمبر خود بر زمین — با خواص جمع بود از برای ارتقا

۱ـ اهل بیت پیغمبر که وصی اوشخصی بود ازهمان اهل بیت

۲ ـ یك بیت از قصیدهٔ عقلیه که مطلعش اینست :

روح و روح دنیی وعقبی بحکم عقل ناب — عقل ودین است ای پسر زین حکم هر گز رخ متاب

۳ـ قرارداد وبنای امری نهادن ـ خراب کنندهٔ اساس .

قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین فمکث ذلک الیوم ولیلة الثلثاء و یوم الثلثاء و دفن لیلة الاربعاء وسط اللیل (۱). ابن اثیر در کامل میگوید وقیل بقی ثلاثه ایام لم یدفن صلی الله علیه و آله وسلم (۲) این قول موجب عبرت است (بکسر و فتح عین).

(باحواس جمع پوید) اشاره است بیکی از مطاعن شیخین خصوصاً عمر که در چنان موقعی که چنان وجود عزیز گرانمایهٔ ازدست رفته، وسیم تلگراف باعالم علوی گسسته وراه اختلاف ملائکه سد شده، بجای توغل در قلزم تحیّر (۳) و دهشت ازغلبهٔ افواج (٤) هم وغم و استیلای گریه وزاری، و استغراق در محیط حزن و اندوه، چگونه قلب فارغی داشت که از مکایدوحیل (٥) نکتهٔ فروگذاشت نکرد. و اگر ذرهٔ از مهر و محبت با او بود و بوئی ازعالم دوستی و وفا برده بود چنان آشفته و پریشان خاطر میشد که هیچ سر از پا نمی‌شناخت.

اولاً - بواسطهٔ جاسوس اندرون ازجیش اسامه تخلف کرد، دانست که وقت را غنیمت باید شمرد، موقع چیدن میوهٔ صبر چند ساله رسیده‌است، باید دنبال تفرس عالم رومی را گرفت.

ثانیاً - از احضار ادوات کتابت منع نمود چه بنا بر قول خودش که بعد ها اظهار کرد ملتفت شده بود که حضرت میخواهد مؤکداً عهد ولایت و خلافت حضرت امیر را تجدید فرماید.

ثالثاً - بحسبنا کتاب الله (٦) که مغالطهٔ عجیبی بود حضار را فریب داده و با چنان تمرّد رسوائی صحابه را باین منتر ساکت ساخت.

۱- وقتی که پیغمبر ص وفات نمود روز دوشنبه بود آن روز را و شب سه‌شنبه و روز سه شنبه ازدفن خودداری شد و شب چهار شنبه نصف شب جنازه دفن شد
۲ - و گفتند سه روز بدن پیغمبر برزمین بدون دفن ماند ۳ - فرو رفتن در دریای حیرت واضطراب ٤- سپاه غم و اندوه ٥ - مکروحیله ٦- کتاب خدا مارا کفایت میکند.

رابعاً - بآن کلمهٔ کفر آمیز (۱) که قلم از نوشتن آن شرم دارد حضرت رسالت را یکی از مردم سوقی و ازجملهٔ رعایا گردانید، ومقام عالی **ماینطق عن الهوی** (۲) را پست کرد، و بچنان ناسزائی جسارت ورزید که حضرت را منصرف ساخت زیراکه حضرت بعد از آن نسبت بهر مرام و مرادی که تصریح میفرمود دیگر اثر و فایدهٔ نداشت. بی شرمی که در حال حیات و در حضور بچنان دشنام زشتی و اسناد قبیحی بی باکانه جرأت نمـاید معلومست بعد برای منع از اجرای امر چه خواهد کرد.

خامساً - بمقام انکارموت حضرت برآمد و ازآن چندین غرض داشت: یکی آنکه از اثبات و تحقق وقوع آن که موجب التذاذ اهل نفاق (۳) بود یقین حاصل نموده باخاطر جمع بروند پی انجام مقصودی که داشتند دیگرآنکه بعبارت انکار موت آن حضرت خواست مرهمی بر جراحت اصحابی بگذارد که از جسارت و بی‌ادبی که نسبت بحضرت رسالت در منع احضار آلات کتابت کرده رنجیده بودند مبادا که تنفر آنها مانع پیشرفت مقصودش باشد.

دیگر آنکه میخواست القای شبهه در میان خلق کرده مهیج فساد و موجب ارتدادامت شود تاازآشوب غوغائی‌ها نتیجه حاصل کندمثل اینست که صریحاً میگفت این شخص مدعی نبوت و رسالت الهی چنانکه خدا نمی‌میرد پیغام رسانش هم باید نمیرد. برادرش‌ابوبکر باورسانید که این حیلهٔتو ثمری‌ندارد، مردم‌قرآن خوانده‌اند و میدانندکه خداوند ازین پیش فرموده است پیغمبر بشر است و بشر وقتی خواهد مُرد، پس‌براین تصنّع(٤) توجز جهل‌تواثری مرتب نخواهدشد اینهارا بگذار باید بسرعت‌رفت بسقیفه وگوی خلافت را ربود.

سادساً - در میعاد گاه که حاضر شد دید از تمام حاضرین بی‌عرضه‌تر و دورتر

---

۱ - هنگام دوات و قلم خواستن پیغمبر برای نوشتن ولایت عهدی حضرت علی علیه‌السلام عمر گفت (ان‌هذا الرجل لیهجر) یعنی این‌مرد هذیان میگوید ۲ - هرگز رسول حق سخن ازروی هوای نفس نخواهدگفت ۳ - خوشی منافقان ٤ - بخود بندی وریا و ظاهر سازی

از جهات حمایت همان ابوبکر است. اگر ابوبکر ضعیف با او بیعت کند مردم را نمیتواند بعنف (۱) وادارد باو بیعت نمایند برخلاف عکس قضیه، لهذا پیش افتاده او را مقدم داشت و دست بیعت دراز کرد و دیگران را هم بعنف مجبور به بیعت با او ساخت.

سابعاً - بجعل کلماتی چند درغیاب حضرت امیر چنان ذهنی حضار کرد که خلافت و نبوت و امامت دریك خانواده نباید جمع بشود. گمان کردند که این حدیثی است نبوی و ناسخ نصوص سابق است و غیبت حضرت را هم قرینهٔ صدق این عبارت ساختگی قراردادند. این تدابیر تمام ازجمعیت حواس ناشی است.

کلمهٔ پوید اشاره است بآنچه در خبر سقیفه است که ابوبکر و عمر بسرعت راه افتادند چنانکه گوئی یکدیگر را می‌راندند (بماده ق و د جزء رابع لسان العرب رجوع شود) ☆

ارتداد خلق دانی ازچه شد بعد از رسول جانشین او نبد لائق که باشد پیشوا

کسانی که ارتداد (۲) جستند دوطائفه بودند یا کسانی بودند که از خلافت مثل ابوبکری استدلال کردند که اصل رسالت هم حقیقتی نداشته ابتدای امر بمغالبه و اشتباه کاری پیش رفته یاکسانی بودند که ایمان ایشان ثابت وراسخ بود وحضرت امیر را وصی و خلیفه میدانستند مانند طایفهٔ مالك بن نویرهٔ مظلوم که گفتند ماز کات را معتقدیم ولی بعمال ابوبکر تکلیف‌مان نیست بدهیم لهذا نام ارتداد بر آن بیچارگان گذارده خالد ولید ملعون را مأمور کرد. تاکرد آنچه کرد. درهرصورت عدم لیاقت ابوبکر باعث ارتداد و خون های ناحق شد. و در خبراست که **لما قبض رسول الله ارتدالعرب قاطبة** (۳). و همین ارتداد یکی از اسباب ترك منازعه و محاربهٔ حضرت امیر شد با غاصبین خلافت زیرا که طوایف خارج از مدینه که مرتد شده بودند هرگاه مرکز را هم منقلب میدیدند یک باره صورت اسلام از

---

۱ - بزور و سختی و بجبر ۲ - ازدین برگشتن ۳ - چون رسول خدا از دنیا رحلت فرمود عرب دوباره تمام بکفر زمان جاهلیت برگشتند.

میان میرفت ☆

آنکه چندین بار شد معزول چون منصوب شد　　　جز بتزویر و بزور و اشتباه و اعتدا

عزل از حرب در بدر کبری و از تبلیغ چند آیه ، واز رأیت (۱) خیبر ، واز جیش (۲) عادیات ، و از سکنای مسجد ، و از نماز بجای حضرت رسالت ص .

(جز بتزویر) تعداد اسباب بحسب مراتب خلق است که جملهٔ را بتزویر به بیعت واداشتند و جماعتی را مثل زبیر و سلمان و ابوذر باعتداء ، حضرت امیر سلام الله علیه فرمود اگر بیعت نکنم چه میکنی عمر قسم خورد که گردنت را میزنم بجمعی دیگر شنوانیدند که پیغمبر فرموده است : الائمة من قریش (۳) . از این خبر هم مردم گمان کردند که حکم وصیت منسوخ شده ، هم جمعی بطمع ریاست و سروری افتاده ، در اجرای حکم نص سابق اهمال کردند . از طرف دیگر مکرر گفتند که خداوند نبوت و امامت را در یك خانواده جمع نمیخواهد ، قوم را از حق وحقیقت دور انداختند . لفظ زور در مصراع اخیر بلغت عربی وفارسی هردو درست است .

غفر الله لمن قال :

گر عمر او را بمنبر برنشاند　　　شد خلافت را برایش خواستار
اوهم آخر بهر پاداش عمل　　　ساخت اورا از امارت کامکار
منقبت های علی ازیاد شد　　　وآن فضیلتهای بیرون ازشمار
برطرف شد حق شرع و شرع حق　　　در میانه باطل و حق برکنار

در بعمر خویش دیدی هرگز ای هشیار مرد　　　دیگری را آنکه گمراه است گردد رهنما

خفته را خفته کی کند بیدار.　　　ذات نایافته ازهستی بخش　　　کی تواند که شود هستی بخش

بعثت پیغمبران بوده است پنداری عبث　　　حاش لله انما الانسان لم یترك سدی

۱- پرچم　۲- لشگر　۳- امامان و پیشوایان دین ازطایفهٔ قریش باشند .

بعث و عبث از باب قلب است . معلوم است هرگاه نالایقی برمسند ختم الانبیاء صلوات الله علیه وعلیهم تکیه زند، رفته رفته شرع شریف و احکام حقهٔ الهیه از میان رفته ، مردم درصحرای حیرت و ضلالت سردرگم خواهند ماند . در مادهٔ خلف از نهایهٔ ابن اثیر است وفیه ان الیهود قالت لقد علمنا ان محمداً لم یترك اهله خلوفاً ای لم یترکهن سدی لاراعی لهن ولاحامی(۱) . همانا عقیدهٔ یهود دربارهٔ پیغمبر ما بهتر از اعتقاد عامه بوده ☆

باخواری لاف سبحانی زد آنکو دید قوم[(۱)] وعوتش را از فریب سامری[(۲)] قالوا بلی

اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ عجلاً جسداً له خوار (۲). یای سبحانی میتواند یای متکلم باشد ومیتواند یای مصدری باشد . در احادیث ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تعبیر از اول بعجل هذه الامة (۳) و ابوالفصیل و حبتر وازثانی بسامری و ابتر ، وزریق ؛ و شیطان و فرعون هذه الامه وارد شده است . تعبیر اول که عجل باشد مستخرج از حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی (٤) است که درمواطن کثیره روایت شده است و متمم آن خطاب حضرت امیر است بقبر مبارك که ان القوم استضعفونی (٥) الایه . خدا رحمت کند سنائی را میگوید :

از پی رد و قبول عامه خود را خر مساز
زانکه نبود کار عامه جز خری یا خرخری
گاو را دارند باور در خدائی عامیان
نوح را باور ندارند از در پیغمبری

وغفر الله لمن قال :

بر بجای دادگر از کینه عجلی سامری بردبرمنبر که او رامی نبد غیر از خوار

۱ – یهود گفتند نزد ما محقق است که محمد ص امت خودرا بدون رهبر و پیشوا نگذاشته تا بفساد و بطالت افتد ۲ – پیکر گوساله که صدائی منکر داشت ۳ـ بگوساله این امت ٤ – تو نسبت بمن بمنزلهٔ هرونی نسبت بموسی ٥ – امت مرا نافرمانی کرده و ناتوان ساختند .

(۱) ابوبکر (۲) عمر

اقتدا بایست کردن بر اصحاب رسول یکدیگر را لعن میگفتند ایشان بر ملا

اشاره است بردّ اخباری که عامه در حرمت صحابه وضع و جعل کرده‌اند که شاید مردم را از مطاعن و ملاعن آنها منصرف و ساکت گردانند چه خود میدانند که هیچ فضیلتی برای آن دو سه نفر نیست جز اینکه در قطار صحابه بودند. گاهی میگویند حضرت فرموده است اصحاب مرا سب مکنید، گاهی میگویند فرموده‌است بهریك از اصحاب من پیروی کنید هدایت می‌یابید؛ و فرموده است بهترین شما اصحاب منند و فرموده است هر مسلمانی که مرا دیده است دیگر آتش باو مس نخواهد کرد.

شیعه میگویند:

اولاً نهی حضرت ازذکر مساوی و مثالب‌ومطاعن اصحاب کشف میکند که برای آنها معایب و مساوی هست.

ثانیاً - اول کسی که بمساوی اصحاب التفات نموده بزرگواریست که از قول حضرت عزت سبحانه در ذیل خبرقیامت واصحاب نقل فرمود که **انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذفارقتهم** (۱) وازدر اعجاز بزبیر خبرمیدهد که باعلی مقاتله میکنی وتوظالم‌خواهی بودولعنت بر گروه‌ستمکاران‌هم که‌نص کلام‌الهی‌است. بازفرموده است: روز قیامت من بر لب حوض (کوثر) باشم که گروهی از اصحابم را آورند چنین و چنان و من میگویم **بعدا وسحقا لمن غیر بعدی** (۲) و همچنین حدیث اهل عقبه که درصحیح مسلم‌است.

اگر ذکر مساوی صحابه برای حضرت جایز و برای دیگری غیر مجوز است پس چرا این معنی‌را ازخصایص حضرت نشمرده‌اند.

ثالثاً - بحکم بداهت عقل (بعدازآنکه تسلیم شود که آن اخبار جعلی‌نیست)

---

۱ - امت وقتی که تو (ای‌رسول) ازآنها دورشدی (یعنی‌وفات کردی) بازمانند اجداد وپدران خود در جاهلیت به کفر و بیدینی برمیگردند

۲ - هر که بعداز من دین خودرا تغییر دهد ازرحمت‌خدا دوز وبعذاب ابد گرفتار باد.

آن کمالات برسبیل کلیت غلط ومبنی بر اغراء بجهل وزور و قبول تناقض است :

آنکرا روی بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت

صحابی نیست مگر مثل سایر امت . درهیچیك از ابواب طهارت و صلوت ، و زکات و ، و خمس ، وحج ، وجهاد ، ومعاملات ، و احکام ، و دیات ، وقصاص استثناء و اختصاصی بعنوان صحابی وارد نشده‌است . بلی خوب‌ایشان بسیار خوبند . ولی بدآنها بسیار بدند ، یعنی کسانی که عصیان‌ورزیده‌ونافرمانی خدا ورسول کردند. ما بعداز چندین سال بنظر و فکرایمان بحضرت‌آورده ، سر برخط فرمان‌آن‌حضرت داریم . اما از آنها بااینکه حاضر و مُشاهد اعلام وآیات ومعجزات بودند جمعی عقبهٔ نفاق پیموده‌اند و ظاهراً در شمار صحابه و مقرّبین بوده‌اند ، و جمعی تمرّد ورزیده یك جمله داخل درمرتدین و جملهٔ دیگر درفسّاق مندرج بودند . مگرعثمان وقتلهٔ او ازصحابه نبودند، درجنك صفین از صحابه که دنیا را بر آخرت‌ترجیح داده داخل لشگر معویه شدند چندنفر بودند ؟ ولیدبن عقبه و هلال‌بن امیه ، و بُسربن ارطاة ، وعمروعاص ، وخود معاویه ، و اشعث ، و حکم ، وخالد ، و ابوسفیان ، وابومحجن ، و طلحة‌بن خویلد ، ومغیره ، و قدامة‌بن مطعون،و ابوهریره قدوهٔ کذّابین ، و کعطب ، و ابی‌بن کعب ، و ابن‌مسعود ، و اصحاب افك مگر ازصحابه‌نبودند پس‌چرا مورد طعن‌ولعن و ضرب و شتم واقع شده‌اند . وآیا درجهٔ صحبت بیشتر بوده است یازوجیت که خداوند جل‌وعلا میفرماید :من یأت منکن بفاحشه مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین(۱)درموطا است که حضرت دربارهٔ شهداء احد فرمود که این جماعت راشهادت میدهم ابوبکر گفت آیا اخوان ایشان‌نیستیم ، اسلام آوردیم چنان که‌اسلام آوردند مجاهده کردیم چنانکه مجاهده کردند ، حضرت فرمود بلی‌ولی نمیدانم‌بعد از من چه احداث خواهید کرد .

پس معلوم‌میشود تاریخ جعل و تخرّص آن اخبار درفضائل مطلق صحابه‌متاخر از عصرحضرت‌رسالت‌است که بنی‌امیه‌آنها راتراشیده اند .

---

۱ ـ هرکس ازشما (زنان رسول) عمل زشتی مرتکب‌شود عذاب او دوچندان خواهد بود .

رحم الله من قال:

نام آن سوره که بعد از جمعه اندر مصحف است
چیست بنگر تا شناسی فضل صحبت را جواب
رتبهٔ اصحاب را رو از حذیفه باز پرس
تا بر اسائی چو طعنی بشنوی از پیچ و تاب

(یکدیگر را لعن میکردند)

بآن مقاله رجوع باید کرد که بعضی از زیدیه در رد جوینی ذکر کرده و ابن ابی الحدید اوائل جزء عشرون از شرح نهج البلاغه از ابوجعفر نقل نموده است ☆

بلکه رسواتر ز سبّ و لعن یعنی نفی و قتل
از چه شد در بارهٔ ایشان روانی امضی

بوذر و عمّار و عبدالله سُلیمان و اُسَید
ثابت و سهل و خزیمه خالد و عمرو و برا

زید و سعد و بن عدی حبّان خبّاب و سُوید
ابن صوحان و رفاعه رافع و قیس و علا

جمله بودند از صحابه ای مسلمان از چه شد
خونشان شرعاً مباح و عرضشان عقلاً هباء

(بوذر و عمار الخ) نام بیست و دو تن از صحابه گرام حضرت رسالتست صلوات الله علیه و آله که برای حب حضرت امیر سلام الله علیه بنی امیه ایشان را آزار دادند، خواه بنفی و خواه بقتل، و اکثر ملازم رکاب ولایتمآب بوده‌اند. آزار و ایذاء ابوذر و عمار علیهما السلام داخل در مطاعن عثمانست. باجماع اهل سیر در یوم بصره هشتصد تن از انصار و نهصد از اهل بیعت رضوان و هفتاد کس از اهل بدر با حضرت امیر سلام الله علیه بودند.

بنام عبدالله از صحابه که در غزوات حضرت امیر سلام الله علیه بشرف ملازمت رکاب مبارك مشرف بودند متعدد داند چون عبدالله بن بدیل، و عبدالله بن ابی طلحه، و ابن کعب، و ابن عباس، و ابن عتیك. ابن مسعود هم که از ظلم عثمان وفات یافت عبدالله نام داشت و در شمار صحابه و بعدها از جیره خوران عمر بوده است.

ابن صوحان نسخه بدل ابن عباس (زید بن صوحان از اخیار بود و در یوم الجمل شهید شد) ٭ نفی مثل ابی ذر رضی الله عنه اخرجه عثمان من المدینه یعنی عثمان ابوذر رضی الله عنه را از مدینه خارج کرد

ورنه از بهر چه با ایشان ستیزه خواستند در تبا شیرِ صباحِ دین بغوغا و دغا

اگرچه همیشه جنگ، و آشوب، و فتنه، و قتل وغارت بین مسلمین مذموم هست ولی البته درمبادی اسلام جدال اهل اسلام با یکدیگر بدتر ووخامت آن بیشتر ست بجهات عدیده : مثل ضعف اسلام برای تفرقه و تشعّب(۱) مسلمین، و تقویت و خشنودی کفار، و بازماندن ازجهاد باکفره، ونیفزودن برحوزهٔ مسلمین، و درصدر اسلام هر نفری که کشته شده بمنزلهٔ قتل یك طائفه از مسلمین است که از نسل او ممکن بود پیدا بشوند. یکی از حکم ومصالحی که حضرت امیر سلام الله علیه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمکین از خلفای جور داشت ملاحظهٔ این گونه امور بود.

حرمتِ اصحابِ پیغمبر اگر بایسته بود (واجب) پس چرا قوم دغا کردند با ایشان غزا

یک زمان با خویش آی و خویشتن انصاف ده قتل و سفکِ خون سزا و لعن و نفرین ماسرا

انصاف عبارت است از بجا آوردن نفس شیوهٔ عدالت را با خلق، خواه در معاملات باشد، خواه درمکالمات، وسایر حرکات و سکنات، وآن ضد حمیت است. و بحسب حدیث مروی ازحضرت صادق سلام الله علیه انصاف از جنود عقل است و ضد آن از جنود(۲) جهل حمیت است. ودراثر است که من انصف الناس من نفسه رضی به حکماً لغیره(۳). مناوی در کنوزازتر مذی ناقل است که حضرت رسالت فرموده است اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی فالعنوهم (٤)، وازطبرانی ناقل است که لعن الله من سب اصحابی. ازاهل قیاس باید پرسید که هر گاه سب اصحاب موجب لعن است قتل

---

۱ ــ مردم رادردین متفرق و ایجاد نفاق واختلاف کردن ۲ ــ لشکر. ۳ ــ هر که نسبت بخود باانصاف میان مردم بود شایستهٔ آنست که میان مردم حکم ودادستان باشد ٤ ــ چون ببینید کسانی را که دشنام باصحاب من میدهند آنها را لعن کنید ٥ ــ بارالها لعنت فرست بر نخستین کسیکه برمحمد و آل محمد ظلم کرد.

عترت وظلم بر آل آنحضرت موجب چه چیز خواهد بود ☆

لعن ونفرین باد بر آن کس که فتح باب کرد ظلم را وغصب را بر حق آل مصطفی

بعد از آنکه ازروی دلیل اثبات لعن نمود شروع کرد بترجمهٔ **اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد** (۱) یعنی بر حسب امتثال امر **اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون الایه** پیروی حق تعالی لازم است که **ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا الایه** (۲) (مراد انشاء است بصیغهٔ خبر) ☆

وای بر آنکس کز و مظلوم شد خیر الرجال ویل بر آن کس کز و مظلومه شد خیر النساء

در دواز دو امام خواجه نصیر

حضرت امیر سلام‌الله علیه هیچوقت بر منبر نشد مگر اینکه در آخر کلام میفرمود **مازلت مظلوماً منذ قبض الله نبیه علیه السلام** (۳). بحسن مجتبی علیه السلام میفرماید : **وایم الله یابنی مازلت مظلوماً مبغیاً علی منذ هلك جدك صلی الله علیه وسلم** (٤). و از کلمات آنحضرت است **اللهم انی استعدیك علی قریش فانهم ظلمونی** (٥). بمعاویه مرقوم فرمود **و ما علی المسلم من عضاضة فی ان یکون مظلوماً الخ** (٦). مناوی از دیلمی ناقل است که حضرت رسالت فرموده است **لعن الله من رأی مظلوماً فلم ینصره** (۷)، و از طبرانی روایت میکنند که **اللهم**

---

۱ ـ بارالها لعنت فرست بر نخستین کسیکه بر محمد و آل محمد ظلم کرد

۲ ـ آنانکه خدا و رسول اورا آزار وستم کنند خدا در دنیا وآخرت آن ها را لعنت کنند ۳ ـ از هنگامیکه رسول خدا از دنیا رفت من میان امت مظلوم وستم رسیده بودم ٤ ـ ای فرزند عزیزم (الحسن ابن علی) من ازهنگامیکه جدت رسول‌الله از دنیا رفت بظلم وجور امت گرفتار بوده‌ام ٥ ـ خدایا من از تو انتقام قریش را میخواهم که بمن جور و ظلم کردند ٦ ـ افسوس نیست بر مسلمان هر گاه مظلوم واقع شود ۷ ـ خدا لعنت کند کسی را که مظلومی در چنك ظالمی به بیند و بیاری او نرود .

اخذل من خذل علیاً (۱) . ابن الحدید روایت میکند که حضرت امیرالمؤمنین دربین خطبه بود که اعرابی برخاست و فریاد کرد که وا مظلمتاه حضرت او را نزدیک خواست و فرمود ترا یك مظلمه است و من مظلوم شده‌ام بعدد مدرو وبر یعنی بشمار هر کلوخی و موئی . در روایت دیگر است که بمظلوم فرمود منهم والله مظلومم بیا تا هر دو نفرین کنیم بر کسی که بما ظلم کرده است . عمر بابن عباس گفت ماأظن صاحبك الا مظلوما (۲) . باید گفت لعن الله من ظلمه و بغی علیه و لعنة الله علی القوم الظالمین (۳) .

(ویل بر آنکس) اشاره است بحدیث ویل لمن ابغضه ولمن ابغضها (٤) . ابن بطریق در کتاب عمدة الاخبار چهل و دو حدیث از کتب معتبرهٔ عامه در سیده نساء العالمین بودن و سائر فضائل آنحضرت نقل کرده است *

لعن بر آن کس که پیغمبر مراورا لعن کرد　　　از من آمین گفتن است آنجا که زو بینم دعا

آنها چند فرقه‌اند : اول کسانی که بتصریح و تشخیص ملعون شده‌اند مثل ابوسفیان ، و پسرش و تمام شجرهٔ ملعونه .

دوم آنکه داخل درعمومی شده‌اند مثل : لعن برظالم ، و بر کافر ، و برمنافق ، و بر متخلف (٥) از جیش اسامه ، و بر کاذب (٦) ، و کسی که مظلومی بیند و یاریش نکند ، و بر کسی که مومنی را برنجاند یا بترساند یا بحدید بر او اشاره کند ، و غیر ذالك *

---

۱ ــ خدایا هر کس علی ع را ترك گفت و خوار دشمنان کرد تو اورا خوار وذلیل گردان　　۲ ــ من رفیق تورا (یعنی علی ع را) جز مظلوم وستم رسیدهٔ امت نمیدانم
۳ ــ خدا لعنت کند کسی را که بر او ظلم کرد و در حق او جور و بیداد روا داشت و لعنت خدا بر همهٔ ستمکاران عالم　　٤ ــ وای بر آن کس که علی و فاطمه را دشمن دارد　　٥ ــ مخالفت کننده و ترك تبعیت کننده　　٦ ــ دروغگو .

آنکه بر او نوجوانی چون اُسامه بُد امیر	کی سزد در جای پیغمبر شود فرمانروا

گفت اُسامه من امیرم بر تو با حکم رسول	امرِ تو بر من روا نبود بِصِرفِ ادّعا

(نوجوانی چون اسامه) اشاره است باینکه جوانی مانع ازامارت بر مشایخ نیست . چنانکه حضرت رسول بامر الهی اسامه‌را که جوانکی بود برابوبکر وعمرو دیگران امیر فرمود و او از بیست سال بیشتر نداشت (کمتر هم گفته‌اند) وشیخین را رعیت او قرارداد . غفرالله لمن قال :

کشت روشن از امیری اسامه آنکه نیست
نزد حق پیری و بُرنائی امارت را مدار

وذکر نام‌اسامه بعد از بیت‌سابق اشاره‌است بلعنی که حضرت رسالت برمتخلف از جیش او میفرمود . چه‌آنحضرت درمدت پانزده روز ناخوش حالی‌دایم میفرمود : باید جیش اسامه بروند ، هر که تخلف کند بر او لعنت باد☆

آنکه از امر پیمبر سرکشید و شتم گفت	مستحقِ چیست میگو گر توئی مرد خدا

(سرکشی ازامرپیغمبر) شامل است امر بتجهیز جیش اسامه و امر باحضار ادوات کتابت را برای تجدید و تاکید عهد ولایت حضرت امیر وغیره .
(مستحق چیست) مأخوذ است از قول‌حضرت امیر سلام‌الله‌علیه درآخرخطبه بعد از انصراف از نهروان الا وانه بلغنی ان معاویه سبنی و لعننی اللهم انزل اللعنة علی المستحق آمین (۱) ☆

نسبت هذیان در آنموقع بجوپان حضرتی	کو ادب کو معرفت کو حُرمتُ و دین و حیا

در مصراع اول‌سه امر را عجیب شمرده‌است : اولا نسبت یاوه‌گوئی و زشتیاد

---

۱ — مردم آگه باشید بمن خبر رسیده که معویه لعن و دشنام‌بمن داده‌است بارالها تو بر مستحق لعن لعنت فرست این‌دعا راآمین گوئید .

کردن و دشنام بهر کس باشد که خارج ازشیوهٔ کرام است . ثانیاً ـ ذکر فحشاء درچنان حالی ، چه آخر عمر ، باضیق وقت ، قلب رقیق‌تر و توقع ادب بیشتر واستفاده درآن وقت مغتنم ترست .

ثالثاً ـ چنین نسبتی بچنان حضرتی بمواجهه و تعبیر از شخص حضرت رسالت بکلمهٔ الرجل ، که معلوم است توهین آن تا چه اندازه‌است ، بااینکه خداوندعالمیان با احترام یاد از آن بزرگوار فرموده است .

درمصرع ثانی‌هم نشر بترتیب لفست

در جواب‌نامهٔ افاضل ماوراءالنهر است : امری که حضرت‌پیغمبر درباب‌نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیهٔ کریمهٔ وحی است ومنعی که عمر کرد منع و رد وحی است و رد وحی کفرست و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست . تمام این نامه در مجالس المؤمنین منقول است . **غفرالله لمن قال :**

آنکه ماینطق‌خدا فرمود درحقش بدو   هیچ مسلم نسبت هذیان دهد الاعتبار

و هویداست که از فحوای قول حضرت در وقت احضار اسباب کتابت بر می‌آید که منع از حاضر ساختن قلم و کاغذ در آن وقت سبب گمراهی ابدی امت بود فتدبر ☆

آنکه باسوگند یزدان نفی کرد از وی هوا   می‌نگوید یاوه چون بابی هُشی بوبکر گُفت

بیهوشی بوبکر دوقسم است : اول ذاتی ـ بشهادت عمر دربارهٔ‌اش درآن قصه که عبدالرحمن‌پسر ابوبکر نزد عمر برای‌شفاعت حطیئه شاعر آمد ، که شاید ازحبس اورا مستخلص سازد . عمر از ابوبکر تعبیر باحمق بنی تیم کرد . در بعضی روایات احیمق بنی‌تیم است بصیغهٔ تصغیر تحقیر .

ثانی عارضی ـ که درحال احتضار عثمان برایش وصیت مینوشت بتعیین‌خلیفه که رسید ابوبکر را غشی دست داده بیهوش‌شد بعد از افاقه پرسید کرا نوشتی گفت عمر را اوهم امضاء کرد . ای عقلای عالم ملاحظه کنید کار خلافت اشرف‌الانبیاء والمرسلین بکجاها کشید ☆

آنکه مازاغ البصر در باره‌اش فرمود حق   مُسلمی هرگز تماری جُویدش بر ما رُاُی
بگذرد ایزد اگر از آن اسارت بگذرد   هم زمن این لعن با بر هان اگر گردم خطا

(تماری جویدش) اشاره است بفواتح(۱) سورهٔ مبارکهٔ والنجم . چون بتفاسیر صحیحه رجوع شود از فضائل حضرت امیر سلام‌الله علیه چیزی متعلق بسورهٔ مزبور مسطور است(۲) . در لسان العرب است : **افتمارونه معناه افتجادلونه (۳)**☆

آنکه سر پوشیدگان بر او خطا گیرند چون   رَدِ ما یَنطِق نماید با فُضول حَسبُنا

(**سر پوشیدگان**) یعنی زنان با اینکه از معارف دورتر اند . و این اشاره است بیکی از مطاعن خلیفهٔ ثانی که بر منبر منع و نهی از گران کردن کابین(٤) نسوان نمود . زنی از پای منبر بآیتی از قرآن مجابش ساخت . برای رفع خجلت زبان بمعذرت و اذعان گشود و گفت **کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال**(٥) . و این تصدیق یکی از حیل او بود تا او را منصف دانند و جهل او را محدود گمان کنند . پس بیت مزبور متضمن دو طعن از مطاعن عمر خواهد بود . حاصل آنکه کسی که در جهل تا جائیست که زنان پرده نشین باو ایراد وارد می آورند و باو تعلیم شرعیات میکنند چگونه جسارت ورزید و منع از احضار ادوات کتابت را کرد آنهم بآن کفر صریح که رد وحی الهی بود **نعوذ بالله القهار (٦)** .

---

۱ – اول سوره ها   ۲ – مذکور و نگاشته شده است   ۳ – آیا با او بمجادله و مخالفت بر میخیزید   ٤ – مهر زنان   ٥ – همهٔ مردم داناتر از عمرند حتی پشت پرده   ٦ – پناه بخدای قهار

هرچه میخواهی بلی در قعر آن دریاست لیک (قرآن) بهره از آن می نیابی جز بمرد آشنا (اهل بیت)

هریک از اجزای اکسیر ست در گیتی بسی عقد و تحلیلش ندانی جز بفنِ کیمیا

مردِ دانا و هنر ور آن بود کار دُ بحنگ ورنه هرکس مُرغ را بیند پران اندر هوا

گر کتاب الله بس بودی برای امر خلق بیعتِ بوبکر را باید نکردی اغنیا

حَسْبُنا از بهر پی گم کردن حضّار بود حَسْبُنا بوبکْر بُد مقصود بعد از انجلا

در سه بیت اول سه تشبیه شده است : اول ـ بقعر دریا نظر بیطونی که کلام‌الله المجید دارد . ثانی ـ باکسیر بملاحظهٔ مجملات و متشابهات ، و ناسخ و منسوخ ، عام و خاص ، وسایر شرایط استنباط احکام‌الله از کلام‌الله . ثالث ـ بطیر درهوا اشاره است بجهل از ترجمهٔ مفردات : مثل اب و کلاله ☆

آن وصیت را که در گاهِ پسین کرده عدی بنگرید ای خلق تا بینید نُکرا و هرا

بوی دین هرگز نیاید گر بُوَد تا بحشر زان وصیت هیچ مُسلم زابتدا تا انتها

(آن وصیت را که) مسلماً شخص مجروح بچنان جراحتی نمیتواند آنهمه تدبیر در نفس آخرین برای پیش بردن مقصود خود بکار ببرد . معلوم میشود که در مدت خلافت آن فکر را تدریجاً ساخته و پخته بوده است آنوقت اظهار کرده . والحق آن عالم رومی باید دست چنین کسی را ببوسد که اگر هیچیك از اعمال او نبود مگر این وصیت برای اضمحلال اسلام و برانگیختن هزاران فتنه ، وریختن خون مسلمین آنهم اوائل اسلام ، و تقویت مخالفین بخصوص ملت روم کافی بود . وسر اینکه او را ملك و پادشاه عرب خواند از این طور وصیت خوب مکشوف می‌شود . بلکه هیچ سلطان جباری و پادشاه قهاری و سپهدار سفاکی باین تجری و بیرحمی و بی‌باکی وصیت

آشنا ــ دو معنی دارد مقابل بیگانه و بمعنی شنا کردن وسباحت .

نکرده است · عوام بغلط معاویه را اول پادشاه عرب میخوانند . بلی اگر تکلف ملوك اعاجم برخود درخوراك ولباس نمی‌بست اولاً ـ بهمان خوراك و پوشاك چنانکه از شرح احوالش درعصر جاهلیت برمی‌آید بزرگ شده بود . ثانیاً ـ بعداز حضرت رسالت باآن زهد و پرهیزکاری ممکن نبود چندان تغییر اسلوب بدهد چنانکه کار بعثمان که رسید و ازمرکز عصمت بعدی پیدا کرد دیدیم دست و پای او چگونه بازو دراز شد و از اصحاب براو چه رسید · ثالثاً ـ التذاذ او درفرمانفرمائی و ریاست بربزرگان بود بخصوص برحضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه که از فرط محبت حضرت رسالت در بارهٔ آن حضرت وتکرار مناقب وفضائل دایم دیگ حسدش در جوش بود .

(مراء) بکسر میم جدال وخلاف وشك ومناظره است. غفرالله لمن قال :

بایدی از نیرۆ (۱) رومی و چنگیز مغول
در جهان چو نان وصیت می بماند یادگار

قتل مؤمن کی روا باشد بدستور کسی — بر خلاف امر یزدانی بمحض اشتها
قتل مومن آنهم افرادی که برقول عدی — حضرت ختم الرسل میداشت ازایشان رضا
آن وصیت بود یا دستان دمنه ای شگفت — پای تاسر حربك وتمویه وتهویل و شقا
دستی ازشطرنج بود آن نی وصیت بدگران — عقل شد مات وشرف مهجور و آیین درعنا
ساخت شش کس رابرابر باهم اول پس نمود — آنچه بد منظور ازحرمان ختم الاوصیا

قتل مؤمن اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً (۲) الایه · نیز در سورهٔ مبارکهٔ نساء وارد است که وماکان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الاخطأً (۳) همانا ازنسخهٔ حسبنا کتاب‌الله (٤) این آیات سقط شده بوده‌است.

---

۱ ـ امپراطور ششم روم است . (بصفحهٔ ۱۱۷ جام جم رجوع شود) ۲ـ هر کسی مؤمنی را بقتل رساند کیفر ابدی او آتش جهنم است ۳ ـ هیچ مؤمنی نباید مؤمنی را بقتل رساند مگر خطا کند ٤ ـ کتاب خدا (قرآن) مارا کفایت میکند

ابن اثیر در مـادهٔ بناء از کتاب نهایه حدیثی از حضرت سلیمان نقل میکند که من هدم بناء ربه تبارك و تعالی فهو ملعون (۱) ابن اثیر میگوید یعنی یقتل نفساً بغیر حق الخ (۲). ای مسلمان مستحلّ جرعهٔ ازشراب کافراست مستحل خون مؤمنین کافر نیست!

ای صاحب بدع(۳) تو چه مذهب گرفته‌ای
کت خون ما حلال تر از شیر مادر است

در روایات عامه است که قتل مسلم حلال نمی‌شود مگر بیکی از سه چیز: کفر پس از ایمان، وزنا بعد از احصان، وقتل نفس محترمه. عامه از عمر خطاب روایت کنند که از حضرت رسول شنید که اگر سماوات و ارض را در پلهٔ ترازوئی گذارند ایمان علی بر آن خواهد چربید. واین اجماعی است که هر کس شرب یك جرعه خمررا حلال شمارد کافر است. پس حلال شمردن خون مؤمنی چه حال خواهد داشت تا چه رسد بخون کسیکه پیغمبر ماینطق عن الهوی (٤) باو فرموده باشد: حربك یا علی حربی و سلمك سلمی (٥). مناوی از دیلمی نقل میدهد که: سألت ربی هل لقاتل مؤمن توبه فابی علی (٦). زمخشری در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا الایه (۷) از حضرت امام حسن سلام‌الله علیه روایت میکند که بولیدبن عقبه فرمود: کیف تشتم علیاً و قدسماه‌الله مؤمنافی‌عشر آیات وسماك فاسقاً، انتهی. فلیتدبر (۸).

اولا در بارهٔ آن شش تن گفت که حضرت رسول زمان رحلت از هر یك راضی بود. بعد یکیك را خواست و بطعنی جرح کرد. مگر ایشان صحابه نبودند چگونه ذکر مطاعن ایشان جواز پیدا کرد! بطلحه صریحاً گفت پیغمبر برای طمعی که بعایشه داشتی از دنیا که رفت بر تو سخط داشت. آیـا این تناقض نبود؟ و این

---

۱ ـ هر کس بنای خدارا خراب کند ملعون است ۲ ـ کسی‌را بناحق بکشد ۳ ـ بدعت‌ها ٤ ـ رسول سخن ازروی هوای نفس نخواهد گفت ٥ ـ یا علی جنك تو جنك بامن و صلح باتو صلح بامن است ٦ ـ از خدا سؤال کردم که آیا توبهٔ کسیکه مؤمنی را کشد قبول‌شود خدابمن جواب منع داد ۷ ـ آیا مردباایمان مانند مرد فاسق است؟ ۸ ـ چگونه علی‌ع را دشنام و ناسزا گوئی در صورتیکه خدا علی‌ع را در ده آیهٔ قرآن مؤمن خوانده و تو را فاسق نامیده تاآخر مطلب درآن فکر وتأمل باید کرد.

طعن بالالتزام طعن بر عثمان را هم متعرض است زیرا که او طمع بام سلمه‌را اظهار کرده بود .

بعد گفت : اگر در تعیین خلیفه دو دسته شدند هرطرف که عبدالرحمن پسر عوف باآن باشد باید آنرا قبول کنیدوطرف‌مقابل‌را بکشید . اولاً کدام آیه‌درعصمت پسرعوف نازل شده بود که باین درجه رأی او سبب رجحان بود . ثانیاً چرا باید مسلمانی راکه تقلید رأی دیگری نکند بکشند .

بعد گفت : اگر سه روزه خلیفه معین نشد هر شش تن را بکشید . این هم امری بود عجیب ، اگر ازچنگیز مثل آن نقل کنند از خونریزی و قساوت او تعجب خواهند کرد .

بلی چون میدانست عبدالرحمن حامی عثمان است که‌هم داماد او بود هم پسر عمو، باین حیله میخواست حضرت امیررا سلام‌الله علیه بقتل برساند . پس ظاهر آن وصیت شش تن بود و باطن آن همان یك نفر بود یعنی عثمان . و همانا شنیده بوده است که شهادت آنحضرت بواسطهٔ عبدالرحمن نامی است غافل که او ابن ملجم است نه ابن عوف . عجب تر اینست که بعد از جراحت در ضمن پیغام بعایشه گفته بود که من دیگر امیر مؤمنین نیستم معذلك این گونه تحکم جابرانه می کرد و این از غرائب است ، فتامل ✡

زان برابر ساختن بس فتنها برپای شد — همچو صفین و جمل بل نهروان و کربلا (۱)

آن وصیت گر نبودی کعبه کی دیدی حریق — کی شدی اندر مدینه قتل و تاراج و زنا

اولا - (زان برابرساختن) حضرت‌امیر را سلام الله‌علیه ، که از رتبهٔ شریفهٔ اشرف الانبیاء (۱) صلوات‌الله علیه وعلیهم بنابفرمایش‌حضرت هیچ کم‌وکاسی جزوحی نداشت ، باپنج نفر دیگردرنزد عوام مساوی ساخت وسی‌هزار حدیث نبوی‌راکه‌در فضائل حضرت امیر بود از میان برد .

ثانیاً ـ طلحه و زبیر را همان وصیت بکشتن داد برای کشیدن بوی خلافت

---

۱ - باشرف ترین پیغمبرانست .

بدماغ آنها .

ثالثاً - همان سبب تجری مردم شد بحضرت امیر، تابجائی رسید که عوام عایشهٔ چادر بسر هودج نشین ومعاویهٔ گاوخور بیدین را طرف باآن حضرت قرار دادند ، و همین تجری کار را منجر ساخت بحکم شدن ابو موسی اشعری بی‌شعور و پیدا شدن خوارج و سایر مفاسد عالم اسلامی تا امروز و از امروز تا یوم‌الحساب **کما لایخفی**(۱) .

دو بیت فوق شرح تاریخی میخواهد درچندجلد.☆

آن درختی راکه بارآر دلپیدی چون یزید — ریشه اش راسوخت باید بالظی جمر الغضی
ریشه اش یوم السقیفه(۲) غرس شد روزیکه قوم — خیره بشکستند امر مصطفی را در قفا
بر در بیت النبی آن آتشی کافروختند — شعلهٔ آن سرکشید از خیمه گاه نینوا
شد گهی بر گردن سجاد غل جامعه — شد اسیر آن روز دخت فاطمه بین الوری

(**لظی جمر الغضی**) یعنی زبانهٔ آتش هیزم طاق که نزد عرب بسختی و دوام معروفست . در خصال مرویست که از ابواب ناربابی است مخصوص بنی امیه موسوم بلظی و **باب یدخل منه بنوامیه هولهم خاصة لایزاحمهم فیه احد وهو باب لظی الحدیث** بتفسیر **لهاسبعة ابواب**(۲) از سورهٔ حجر ازصافی رجوع شود . ومخفی نیست که لفظ درخت اشاره است بشجرهٔ ملعونه که در قرآن است در سورهٔ بنی اسرائیل (بتفاسیر رجوع شود).ابن جوزی درزادالمسیر و در منتظم میگوید وردفی تفسیر **قوله تعالی والشجرة الملعونه فی القرآن انهم بنوامیه** (۳) . ☆

---

۱ - چنانکه هیچ پنهان نیست ۲ - برای دوزخ هفت دراست ۳ - در تفسیر وارد شده که مراد ازشجرهٔ ملعونه (درخت لعنت) درقرآن بنی امیه هستند .

کز برای بیعت بوبکر با سَوقِ عنیف مرتضی را کِش کشان بُردند بر گردن رِشا

آه از آن شوری که شد زآثار آن اسلام خوار علم و دین مستور و عدل آواره و ایمان بینوا

(باسوق عنیف) جمعی که خواسته‌اند جمع بین نقیضین کرده حمایت عمر را با دعوی حب امیرالمؤمنین فراهم آرند منکر میشوند که حضرت را باخفت برای بیعت نبردند. ابن ابی‌الحدید سوق عنیف را روایت کرده، بلادری میگوید ابوبکر بعمر گفت ایتنی به باعنف العنف (۱) عمر هم چنین کرد. از حضرت صادق روایت کرده‌اند که والله ما بایع حتی رأی الدخان قد دخل علیه بیته (۲).

تلبیب آنست که جامه یا چیزی را بگردن کسی انداخته واورا بکشند بسمتی و منه قول عدی بن حاتم مارحمت احداً رحمتی علیاً حین اتی به ملبباً فقیل له بایع (۳) الروایه ☆

اُف بر آن شوری که بی قدری در آن چون ابن عوف از خلافت برتری جوید بشاه اولیا

از خلافت گرچه حقش (۱) بود دانی از چه رو منصرف شد بر ملا سلطانِ برحق مرتضی

زانکه میگفتند باید بر طریق آن دو تن ره سپاری بن نهد در دین آنحضرت روا

(چون ابن عوف) ابن ابی‌الحدید از کتاب بلادری ناقلست که عبدالرحمن بن عوف پس از بیعت باعثمان بحضرت امیر گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنم و جز او دیگری شمشیر نداشت فاعتبروا یا اولی الابصار (٤). عبدالرحمن بدبخت با اینکه خواهر عثمان زنش بود، ولذا دین خودرا بدنیای عثمان داد که شاید بعد از عثمان خلافت باو برسد نه عمرش باو وفا کرد نه عثمان، چه بدعای حضرت امیر صفای

---

۱ ــ ابوبکر بعمر گفت علی ع را باسخت ترین سختی سوی من برای بیعت بکشید

۲ ــ بخدا قسم که علی ع تادود آتشیکه بدرخانهٔ او افروختند درداخل خانه ندید بیعت نکرد

۳ ــ عدی بن حاتم گفت دلم بحال هیچکس نسوخت مانند علی ع هنگامیکه از روی ظلم گردنش را بسته وبرای بیعت با ابوبکر بمسجد میکشیدند ٤ ــ اهل بصیرت عبرت گیرید.

آنها بکدورت بدل شد . از کلمات اوست ماکنت اری ان اعیش حی یقول لی عثمان یا منافق یعنی گمان نمیکردم همچو روزی را ببینم که مثل عثمان کسی بمن بگوید ای منافق ازین کلمه مقام هردو خوب معلوم میشود . اگر راستست منافق است ، و اگر دروغست گوینده‌اش کاذب است و دشنام دهنده . و نوشته‌اند عبدالرحمن پس از آن رنجش تا دو سال دیگر که حیات داشت با عثمان سخن نگفت با اینکه حضرت رسول فرمود لایحل لمؤمن ان یهجر اخاه المؤمن فوق ثلثة ایام (۱) .

در مقدمهٔ قتل عمرو بن عبدود از کتاب ناسخ التواریخ است که : عبدالرحمن بن عوف باجماعتی گفت که این شیطان که عمرو باشد هیچکس را زنده نخواهد گذاشت صواب آنست که اگر توانیم با یکدیگر همدست شویم و محمد را دست بسته بدو سپاریم تا اورا بکشد و ماخود با قوم پیوسته شویم و روزگار بآسودگی بسر بریم (غزوهٔ احزاب را از تفسیر صافی یافته مطالعه نمایند) . در کتاب ذم بخل وذم حب المال که از مهلکات است (در کتاب احیاء العلوم) بذم عبدالرحمن و ذم مداح او تصریح شده است . در کتاب سیاسه ابن قتیبه است که عمر باو گفت انك قارون هذه الامه (۲) وازین جهة اورا معین برای خلافت نکرد غفر الله لمن قال :

کی رضا دادی اگر بودی پیمبر کابن عوف
حکم راند از جفا بر حکمران ذوالفقار

رد این معنی است برهانی قوی برانکه بود
آن سه بر باطل ترا این بس دلیل مدعا

(آن سه بر باطل) اما ابوبکر وعمر برای اینکه حضرت امیر از خلافت گذشت و قبول بدعتهای مخالف شرع آن دو نفر را نکرد ، اما عثمان برای آنکه باطل را قبول نمود وزیر بار بر طریق آن دو نفر رفتن رفت .☆

راه باطل چون پذیرد داور و نفس رسول
آنکه در تنزیل نازل شد ثنائش هل اتی

پس با اینکه حضرت بعلم محیطی که داشت داخل شوری شد یك حکمتش این

---

۱ - برای مؤمن روا نیست که برادر مؤمن خودرا بیش از سه روز ترك گوید و بدیدنش نرود .   ۲ - توقارون این امتی .

بود که بامت خلاف شرع بودن و بطلان طریقهٔ آنها را بفهماند تا بدانند که آنحضرت از خلافت ظاهری گذشت و قبول راه باطل نفرمود ، و این موجب تنبیهی عظیم و موعظتی بلیغ بود . و الا از اینکه ابن عوف رئیس این جمع شده بود و تمایل او را بعثمان همه میدانستند ابده بدیهیات بود که برای انصراف امراز حضرت امیر علیه السلام پی بهانه خواهد گشت و بمجرد مخالفت یکحرف خلافت را بعثمان انتقال خواهد داد (کسیکه خبر از پانصد شش صد سال بعد را میدهد چگونه از روز حاضر خود بی‌خبر میماند) .

حکمت دیگر اینکه همه بدانند که آن حضرت در آن جمع بر همگی حق تقدم داشت و بعد از ردکردن آن‌حضرت وباآن شرط مردود بعثمان رسید آنهم بمیل یکنفر که ابن عوف باشد . ازین جهة گفته‌اند که خلافت عثمان بر حسب میل یك‌تن بود وقتل او باجماع امت .

(دادرو نفس) دادر بمعنی برادراست :

آنراکه هست باعلویان ارادتی | گر از نژادترك بود هست دادرم

اشاره است بحدیث مؤاخات حضرت رسول صلی‌الله علیه وعلی اخیه وابن از مفاخر بزرگست . و ازآن بزرگترآیهٔ مبارکهٔ انفسناست در قضیهٔ مباهله.

(هل اتی) درتفسیر ثعلبی است که سورهٔ مبارکهٔ هل اتی برای علی بن ابی طالب نازل شد بعد حکایت نذر و روزه گرفتن آهل بیت رسالت را مفصلا ذکر کرده‌است شافعی میگوید **انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی (۱) الخ** ✡

آنکه در حقش فرود آمد بفرقان اِنَّما | راه ناحق کی گزیند بن عم و زوج بتول

قال سبحانه **انما ولیکم الله و رسوله (۲) الایه** . تفسیر ثعلبی، ومناقب ابن المغازلی ، والجمع بین الصحاح الست و عتبه ، و غالب بن عبدالله ، والماوردی ، والقسیری ، والقزوینی، والنیسابوری ، والفلکی، وابو مسلم الاصفهانی والزمخشری فی تفاسیرهم. ✡

---

۱ ـ من بندهٔ آنکسم که در شان او سورهٔ هل اتی نازل‌شد ۲ ـ ولی و سلطان وصاحب اختیار شما خداست و رسول تاآخرآیه .

راه پر بدعت چسان پوید کسی کز کودکی // جز قفای مصطفی هرگز نکرده است اقتفا(۲)

راه بوبکر و عمر چون برگزیند بر رهی(۳) // کش پیمبر برگزید از امر حق عزّ و علا

(جز قفای) تعریض(۱) است بکسیکه بعداز چهل سالگی و استخوان بندی در کفر و خوراکهای پلید و ارتکاب افعال شنیعه که باقتضای نفس وعدم مانع شرعی بجا آورده ودر نفس اثر کرده رحم الله من قال :

نفس راغب دیو غالب خود نگر مانع ار نبود چه خواهد بود کار ۰ فافهم(۲)☼

چون براه بی بها(۴) هرگز رود آنکو صریح // گفت شهر علم در فضلش [حقش] علیّ بابُها

(براه بی بها) یعنی راه تاریك وظلمانی الظلم ظلمات (۳) .

عامه حدیث علی بابها را سه قسم روایت کرده اند : انامدینة العلم و علی بابها(٤)، وانادار الحکمه و علی بابها (٥) و در کتاب استیعاب باین عبارت هم وارد شده است که انا مدینة الجنه وعلی بابها فمن ارادالجنة فلیأتها من بابها(٦) . واین صریح است بارجاع امت بعتبهٔ شریفهٔ مرتضویه وترك اغیار ☼

آنکه ششصد سال نورش را نهان میکرد خصم // نور چون خورشید دارد روی گیتی پر ضیا

در توضیح این بیت بشرط فرصت میتوان کتابی بزرگ نوشت مشتمل بر ظلمهای خلفا وملوك بنی امیه ، و بنی مروان ، و بنی عباس ، و جسارتهای آنها ، واحادیث مجعوله

---

۱ ـ اشاره و کنایه ۲ ـ مطلب را صحیح بفهم ۳ـ ظلم وستمگری ظلمت روز قیامت است ٤ ـ که من شهر علمم علیم در است ، درست این سخن گفت پیغمبر است (فردوسی)
٥ ـ من خانهٔ حکمتم علی درگه اوست ٦ ـ من شهر بهشتم و علی درگه اوست هر کس خواهد ببهشت داخل شود باید از درگاه آن وارد شود .

(۲) در قفا و اقتفا اشتقاق است (۳) انسجام این ابیات بر ارباب ذوق پنهان نیست

(۴) اگر از بها روشنی مقصود و مراد از آن باستعاره علم باشد در بی بها و سنا و فروغ تضاد است

در عصر آنها و بیان ساختگی و افتراهای آنها. بلکه در شرح هر بیت ازین قصیده باتتبع شامل ممکن است رسالهٔ مستقلی تألیف گردد غفر الله لمن قال :

من چگویم سزای مدح کسی | کش ستوده است ایزد متعال
دوست از بیم ودشمن از کینه | مدحتش را نهفت ششصد سال
باز چون آفتاب منقبتش | کرده گیتی ز نور مالامال

ابن ابی الحدید گوید باغلبهٔ بنی امیه و طول مدت سلطنت آنها و گماشتن مردم را درهر شهری و بلدی بلعن علی علیه السلام و کشتن دوستان علی و شیعیان علی را درهر شهری و بلدی اگر علی سرّ الله نبود هر گز قصهٔ ازفضایل او درجهان باقی نبود بلکه نام آنحضرت دیگر مذکور نمیشد☆

آنکه اندر قدح⁽⁵⁾ او و مدح بدخواهان او | سعیها کردند بهر مال دُنیا سالها

ابن ابی الحدیداز علمای عامه درشرح نهج البلاغه ناقلست که معاویه جمعی ازصحابه راگماشت ، وهمچنین گروهی از تابعین را، که اخبار قبیحه که مقتضی طعن و بر آءت(۱) از حضرت امیر باشد جعل و روایت کنند و برای ایشان جعاله قرارداد . ازآنجمله است ، ابوهریره، وعمروعاص ، ومغیره ، وعروة بن زبیر . بعد از مجعولات کفریهٔ (۲) آنها چیزی ذکر کرده .

غزالی میگوید : ابو حنیفه وضع حدیثی را که موافق مذهب باشد جایز می داند .

باز درشرح ابن ابی الحدید است که معاویه چهار صد هزار درهم بسمرة بن الجندب بذل کرد برای اینکه آیهٔ ومن الناس من یعجبك قوله(۳) را در بارهٔ علی بگوید نازل شده است ، و آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله (٤) در بارهٔ ابن ملجم . قال عز من قائل : انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون (٥) .

---

۱ - بیزاری جستن ۲ - سخن بافته گی و بی اصل و دروغ ۳- بعضی مردم تورا بشگفت آرند ٤ - برخی مردم برای رضای خدا با جانش فداکاری میکنند ٥ - خدای متعال فرماید کسی بر خدا دروغ میبندد که ایمان بخدا نیاورد .

مطلب وضع حدیث در عصر بنی‌امیه و بنی مروان شیوع و استمرار داشت تا دورهٔ بنی عباس امر بمردم چنان مشتبه شد که فرق میان صحیح و موضوع (۱) نمیتوانستند . از این‌جا جمعی از مشایخ عامه بنای انتخاب گذارده موافق عقیدهٔ خود و میل پادشاه عصر ، که اطلاع بر ملاعبهٔ شرع و شرعیات آنها بعهدهٔ کتاب اغانی‌است ، کتبی فراهم آورده آنها را صحاح نامیده‌اند . ازجمله دو کتابست که سلاطین عامه در ترویج آنها بیشتر کوشیده اند : **صحیح مسلم و صحیح بخاری** ، در این دو کتاب تا توانسته اند احادیث مناقب اهل بیت و اخبار معایب ثلاثه را کتمان کرده‌انـد .

علمای اصول حدیث نوشته‌اند که یکصد نفر از رُوات بخاری مجهولست و یکهزار و دویست نفر ازخوارج ، وجملهٔ از بغات(۲) (مثل معاویه و عمرو ، و دو پسر عمر « عبدالله وعبیدالله » و ابوالاعور) ، و از ناکثین چون : طلحه و زبیر ، و عایشه ، وپسر زبیر .

مناوی در شرح **من کذب علی فهو فی‌النار** (۳)از جامع صغیر میگوید : بیضاوی ازشعبه ، و احمد ، و بخاری ومسلم نقل میکنندکه نصف احادیث کذب‌است. باز درشرح حدیث **ویح لفراخ** (٤) درحرف و او میگوید اجماع اهل‌سنت‌است که علی درقتال بااهل‌جمل (طلحه وزبیر و عایشه) و اهل‌صفین (معاویه وعسکرش) مصیب بوده وآنها بغات و ظالمون بودند . معذلك کتب صحاح خودرا از روایات‌این گونه مردم انباشته و دستور الهی‌را **ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا** (٥) الایه **ولا ترکنوا الی‌الذین‌ظلموا** الایه (٦) متروك داشته‌اند .

و یقیناً کسی که جوشن حربك حربی بپوشد ، و مغفر من سته فقد سبنی برسرنهد، یا هودج از من اذی علیاً بسازد ، و امر قرن فی‌بیوتکن را پس‌پشت‌اندازد ، وازآن که چندین هزار مسلم بکشتن دهد باك‌وبیم نداشته باشد ، از بافتن دروغی چند چه

---

۱ - حدیث صحیح حدیث راست و موضوع یعنی جعلی‌و دروغ ۲ - ستمکاران
۳ - هر کس برمن‌دروغ بندد روزقیامت درآتش جهنم است ٤ - رحمت برجوجگان
٥ - اگر فاسقی خبری‌آورد تحقیق‌کنید که دروغ است یار است ٦ - باستمکاران و مردم ظالم مساعدت و همکاری نکنید وباآنها همدست مشوید .

بیمی خواهد داشت . اماکو شعور که این معنی را بفهمند.ازین عجیب تر آنست که در رجال عامه عمر بن سعد شقی قاتل جگر گوشه حضرت رسول را نوشته‌اند ثقه بوده ، و مروی از مروان بن الحکم ملعون بن ملعون را کرمانی در شرح صحیح از مراسیل صحابه شمرده میگوید هو معتبر اتفاقاً . **ختم الله علی قلـوبهم و علی سمعهم الایه** (۱) .

از عداوت بخاری بااهل‌البیت و خدمت باعدای ایشان این شمه کافیست که خبر غدیر خم باطرق متجاوز ازحد تواتر ، وحدیث طیر مشوی ، و آیهٔ تطهیر ، و یك نیمه از حدیث رأیت خیبر ، وحدیث سد ابواب ، وحدیث زیدبن ارقم: **علی اول من اسلم و اناالصدیق الاکبر و اناالهادی والنبی المنذر**(۲)، و حدیث **من احب علیاً فقد احبنی** ، و حدیث **من احب ان یحیی حیواتی** (۳) ، و حدیث **انت ولیی فی الدنیا والاخره** (٤) ، و حدیث **من کنت مولاه** بروایت بریدهٔ اسلمی ،**وعلی منی و انامنه ، وهو ولی کل مؤمن بعدی** (٥) ، **وعلی سیدالعرب** ، و حدیث **او حی الی ثلاثاً فی علی** (٦) ، و حدیث **النظر الی وجه علی** (۷) ،وحدیث خطاب بحضرت صدیقه اما ترضین ان‌الله ، وحدیث انامدینةالعلم ، وقول ابوبکر ای سماء تظلنی ، وخبر کلاله ، و خطبهٔ استقاله و بدایع عثمان ، وحدیث ماءالحوءب را ترك نموده متعرض نشده‌اند . اگر این احادیث که کتب عامه و سایر صحاحهای معتبر بآنها مشحونست باین دو مؤلف (مسلم وبخاری) نرسیده زهی قصور و بی‌خبری ، و اگر عمداًروایت نکرده‌اند زهی عداوت وتهمت وبغض و بدبختی.**ان الذین یکتمون ما انز لنامن البینات الایه** (۸) آیا با وضوح این درجه غرض باز بروایات آنها وثوق و اعتماد میتوان داشت ؟ سخت عجبست که چگونه تعصب بیجا حس اسلامیت بلکه قوهٔ دراکه راکه

---

۱ ـ خدامهر (شقاوت) برگوش و دل‌های آنها نهاد ۲ ـ علی ع اول کسیست که ایمان آورد و من صدیق اکبر (راستگوی بزرك) و رهبر و پیغمبر و بشارت دهنده‌ام ۳ ـ هر کس بخواهد زندگانی من زنده‌شود ٤ ـ تویار ویاور وجانشین منی در دنیا وعقبی ٥ ـ علی ع از من است ومنهم ازعلی٬واو بعد از من مولای هرمؤمنی وامیر همهٔ اهل ایمان است ٦ ـ وعلی سیدعرب است ۷ـ نگاه کردن بصورت علی ع حسنه وعبادت است ۸ ـ آنانکه آنچه ما نازل کردیم ازدلائل وبراهین روشن کتمان کردند وپنهان داشتند .

ملاك انسانیت است از قوم بکلی برداشته .لهم قلوب الایه.

(مدح بدخواهان او) از جملهٔ کرامات حضرت سلام‌الله علیه که کمتر بآن متفطن شده‌اند اینست که بنی‌امیه از روی فضائل و احادیث نبویه که در شأن آن حضرت وارد شده است خواسته‌اند درباره بعضی نیز حدیث وضع و جعل نمایند تا از رونق آنها بکاهند، بااینکه مبلغ‌های خطیر خرج کرده و اهل‌زبان و هوش بوده‌اند، و احادیث واردهٔ در فضائل حضرت امیر را بمنزلهٔ سرمشق داشته‌اند، باز کلماتی تلفیق کرده‌اند که آثار وضع و ساختگی از آنها میبارد. جملهٔ از آنها مخالف قرآن مجید است، وجملهٔ از سوق کلام حضرت رسالت که رزانت واستحکام آن نزد عقلای عالم مسلم است بحسب لفظ یامعنی خارجست، جملهٔ با احادیث صحیحه ویاحکم صریح عقل منافی، و اکثر مشتمل است برتوهین حضرت رسالت، وتفضیل شیخین و تفضیل رای وظن وعلم آنها بر آن حضرت و برعلم آنحضرت، باسلوبیکه در بادی نظر برای اهل بصر موجب مضحکه است، مثل احتمال وحی در بارهٔ عمر که، اشتمال آن از جهات عدیده براهانت مقام عالی ختمیت رسل کشف میکند که جاعل دروغ تراش و صانع متخرص آن ابداً بهرهٔ ازدیانت اسلامیه نداشته‌است، از کلمات خوب زمخشری است آخر تفسیر سورهٔ تحریم ابی‌الله الا ان یجعل للمصنوع امارة تنم علیه و کلام رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم احکم و اسلم من ذلك (۱). ومثل گریختن شیطان ازعمر، که برای گریختن در یوم احد و سپردن حضرت رسالت را باعادی خونخوار صریح قرآن میفرماید: شیطان اورا لغزانید همان شیطانیکه قرنی با او قرین و در جاهلیت باعمال ناشایسته راهنمای او بود؛ و مثل اینکه حضرت میل باستماع باطل داشت وعمر مکروه میداشت وازآن منزه بود، و مثل اینکه ابوبکر و عمر وزیر حضرت بودند بقیاس اینکه حضرت معاذالله از قیاصره وهراقله وکیاسره بوده است وحاجت بوزیر وآرای خلق و استشارهٔ با غیر داشته است، غافل که در تمام کلی و جزئی بدستور الهی حرکت میفرمود، عقل کل را با جبرائیل وروح‌القدس چه نیازی

---

۱ ـ خدا اباو امتناع دارد مگرآنکه برای هرساختگی و سخن دروغی علامتی قرار دهد که بوی دروغ بودن و نمامی او را خلق بشنوند و سخن رسول خدا محکمتر و آراسته‌تر ازآن است.

بعقل و رأی مکتبدار درزی(۱) و راعی بعیر(۲) و نخّاس حمیر (۳) . و مثل اینکه عمر در مدینه بود فریاد کرد و بساریه که در نهاوند بود دستورداد . جاعل این خرافه هیچ باخود خیال نکرده است که عقلای عالم این کرامت را دربارهٔ اشتر چران دلال الاغ درشت خلق زشت خلق حق شکن که بیشتر عمر را بکفر و شرب خمر و اعمال شنیعه گذرانیده هرگز باو نخواهند کرد و بزور این گونه افسانهای لغو دانشمند هوشیار را نمیتوان فریب داد . و آیا برای جعل این کلمهٔ مهمل چند گرفته باشد؟ اجرت حرام برای جعل کذب (٤) آنهم دروغی که باور نشود . و مثل اینکه حضرت رسول عزت اسلام را بسبب مسلمان شدن عمر از خدا درخواست . اولا مناوی در کنوز از طبرانی ناقل است که حضرت رسالت فرموده است ان الله یعز الدین بالرجل الفاجر (٥) . و از صحیح بختری نقل میدهد که حضرت فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر (٦) ثانیاً از آن دعا برمی آید که باوجود اسلام کسانی که قبل ازعمر گرویده بودند که از آنجمله ابوبکر بوده هنوز اسلام اعزاز پیدا نکرده بوده است . ثالثاً اگر این دعا باجابت مقرون شده بود عمر دانا وخوشرو خوشخومیشد ، یا تمولی پیدا میکرد که در مبادی امر سبب شکوه و شوکت اسلام میگردید ، یادنائت وخمول (۷) قبیله‌اش برطرف میشدتامردم نجیب باشرف داخل درحوزهٔ اسلامیه میشدند ، یالسان لینی پیدا میکرد که مسلمین را بزخم زبان نمی‌رنجانید ووحی الهی را بهذیان نسبت نمیداد ، یاجبن و بز دلی اورفع میشد ، در جنگها پشت بمردان کارزار نمیداد و موجب وهن اسلام و مسلمین نمیشد و از او اثری در مغازی و مجاهدهٔ مشرکین و مبارزت باابطال کافرین ذکر میشد ، یا علوم بر او انکشاف پیدا میکرد بسرزنش مخدرات و اطفال و اقرار بجهل دوچار نمیشد ، یا لااقل نسیانی عارض مسلمین میشد که صحبتهای نسب پاك ونژاد تابناکش صفحات کتب نسّابه را آلوده نمیساخت . ازغرائب حدیثهائی که در بارهٔ این خلیفه وضع نموده‌اند اینست که شیطان

۱-خیاطی ۲-شترچران ۳-دلال خر ٤-دروغ بستن ٥-محققاً خدا دین را عزت و بزرگی میدهد بمردمان فاجر بدعمل فاسق ٦ - خدا همیشه دین اسلام را بدست مردم بدکار قوت میدهد ۷ - پستی و نامعروفی خانواده و طایفه‌اش .

در ایام عمر امر بمعاصی نمیکنند از ترس اینکه اونهی از آن کند دیگر کسی آن را بجا نیاورد.

نمیگویم ترکیب (ایام عمر) بصوت بلند میگوید که مرابعد از ایام عمر ساخته‌اند. ولی ملاحظه کنید که بیچاره واضع در تراش این کلمهٔ ناهنجار چه‌قدر ازدین و آئین دور افتاده که نهی عمررا مؤثر تراز نهی و وعید خدا و رسول که نامهٔ الهی و سنت نبوی بآن منادی‌است قرار داده‌است. غریب تر اینکه اهل‌علم عامه آن‌را فضیلت گمان کرده‌در کتب خود درج نموده‌اند. آیا همچو گمان میکنند که در ایام او خون ناحق و زنا و شرب خمر و سایر فسوق وفجور واقع نشده‌است؟ زهی بی‌خبری (بماده دمق ازلسان العرب رجوع شود).

ازتمام آنچه متخرصین دربارهٔ ابوبکر جعل کرده و خواسته‌اند فضیلتی برایش بافته باشند عجیب‌تر این است که خدای عزوجل بحضرت رسول اکرم وحی فرستاد که بابوبکر بگو من ازتوراضیم ونمیدانم آیا تواز من راضی هستی شخص عاقل از شنیدن این خبر بین گریه و خنده متحیر میماند: اماگریه - برای اینکه اگر ابوبکر ازین خدای جاهل راضی نباشد حق‌سبحانه و تعالی بااین خجلت وخفت و خسارت‌و ندامت چه خواهد کرد و البته راضی نخواهدشدمگر اینکه‌چشمهای ابوقحافه را بینا و بصید قمری و حمامه‌اش دوباره توانا کند تاازگدائی برهد، و بسراسماءکه ازهستهٔ خرماکشی اصلع(۲) شده مو برویاند، وصاحبهٔ رأیت حمراء رابیامرزد، وشیطانی که اورا فرو میگیرد از او دور کند، ومعنی اب و کلاله و میراث جده، و این‌معنی راکه قریش حق خلافت دارند یانه ازراه وحی باو بفهماند، وفجاه راکه سوزانیده بود زنده سازد تا ازاوحلالیت بطلبد، وحضرت صدیقه راکه رنجانیده‌بود ازاوراضی سازد تا اجازه دهد که بر جنازه‌اش نماز گزارد، و دست چپ سارق را که بحکم او بریده شده رد فرماید تا حکم بقطع دست راست او بدهد، و از دخترش عایشه که برد وخلیفهٔ مفترضی الطاعه خروج کرد و مصدوقه **یضاعف لها العذاب ضعفین (٤)** شد بگذرد.

---

۱ - دروغگویان ۲- بی‌مو ۳- برچم سرخ ٤- دوچندان باو عذاب قیامت خواهدرسید.

اماخنده - برای اینکه نمیدانیم خدای تعالی در چه حالی ازاو راضی شده‌است آیا هنگام فرار درغزوهٔ احد ، یادرحال گریز ازخیبر ، یا درغزوهٔ ذات السلاسل ، یا دریوم حنین که مانند عمر پشت بمردان کارداد ، یاآنوقت که حضرت رسول او را مامور ابوالخوارج فرمود واوچون دیدنماز میخواند اجتهاد ومعرفت خودرا در بارهٔ او بیشتر از حضرت رسول **الذی اخرجهم من الظلمات الی النور و من عبادة الاوثان الی معرفة الایمان** (۱) یافت و فرمانش را ردکرد و اقدام بقتل نکرد ، یا دروقت تخلف ازجیش اسامه که عامداً متعمداً قبول طوق لعنت کرد ، یابعوض ودلجوئی از خفت معزول ساختن ازرسانیدن چندآیه باهل مکه وبستن راه مراوده از مسجد رسول ، یابرای تفرقه انداختن بین ثقلین و امت ، یاوقت نزول سورهٔ تحریم ، یابرای سالی دوازده هزاردرهم از بیت مال المسلمین که برای دخترش وظیفه قرارداد تاآن مستوره در موقع لشگرکشی وسپهسالاری در تنفیز عسکر و تجهیز عسکر (۲) بکاردارد ، یا برای روزی سه درم که ازمال صدقات حراماً بیناً خودش برمیداشت زیراکه امام منصوب باجرت اجرت او برمسلمین است و این غیر از مصارف هشتگانهٔ صدقاتی است که خدای تعالی مقرر فرموده است **انما الصدقات للفقراء الایه** (۳) ، یا شاید رضایت خدای تعالی ازاو آن روز بود که بزوروعنف مردم را به بیعت خودخواند و بی اجازهٔ رسول‌الله قبول لقب خلیفهٔ رسول‌الله کرد و بحمایت عمرو قنفذ خود را برمسلمین احرار فرمانروا ساخت ، یا روزی که ذوالقربی را محروم کرده و بامر او درِ نیمسوخته را برحضرت صدیقه فشارآوردند و شوی بزرگوارش را کشان کشان برای بیعت از خانه بیرون کشیدند ، یابرای افترای **نحن معاشر الانبیاء** (٤) و تکذیب بضعة الرسول و رد شهادت معصومین و منع ترکه و استرداد فدك که پیغمبر اکرم بدختر محترمهٔ خود بخشیده‌بود ، یابرای مرتد خواندن مسلمینی که اورا قابل خلاف ندانستند لذا جان و مال و ناموس آنها هدر داد ، یابرای سخن گفتن در نماز که خالد ولید را امر کرده بود حضرت امیر را بعداز سلام بقتل برساند ودر نماز ازخوف بنی‌هاشم پشیمان

---

۱ ـ آنکه امت را از ظلمت سوی نور معرفت و علم آوردو ازبت پرستی سوی توحید و ایمان بخدای یگانه دعوت کرد ۲ ـ نامشتر عایشه ۳ ـ زکوة بفقرا و بینوایان اختصاص دارد والخ ٤ ـ ماجماعت انبیاء .

شد و قبل از سلام گفت (خالد باید بجا نیاورد آنچه را امر کرده‌ام) که هم نماز خود و مأمومین را فاسد ساخت و هم بدعت تکلم قبل از سلام از آنروز یادگار ماند ، یا برای امر بدفن در خانهٔ حضرت رسول بدون اجازهٔ حضرت امیر و اولاد آن حضرت ، یا برای وصی ساختن مانند عمر شخصی که مجمع فضایل و معارف و اخلاق حسنه بود تا تلافی بیعتی که ابتدا از او شده بود بعمل آورده باشد ؟ رحم‌الله من قال :

گر عمر او را بمنبر برنشاند	شد خلافت را برایش خواستار
او هم آخر بهر پاداش عمل	ساخت اورا از امارت کامکار

(بهر مال دنیی سالها) اما بنی‌امیه هزار ماه که هشتاد و سه سال و چهار ماه باشد . اما بنی‌عباس پانصد و بیست و چهارسال و چندماه . تا در این مدت مدید باسلطنت قاهره ، وعداوت ظاهره و شقاوت باهره ، وفسوق مبیّنه ، و ذنوب مدوّنه چه‌حقها ضایع وچه باطلها شایع ساخته باشند که قلم تألیف ، وتصنیف تفسیر ، وتاریخ وحدیث در دست دشمن بود . و منبر خطابه ، و دارالانشاء جعل و وضع ، و کرسی تدریس ، و مکتب تعلیم ، و مسندقضا ، وشمشیر قتل ، وزندان حبس ، واریکهٔ‌حکم وشکنجهٔ تهدید ، وبیت‌المال‌تشویق ، و تازیانهٔ تعذیب ، و نفوذ اوامر واجرای‌مقاصد تمام بامعاندین دین و خصماء حق و حسّاد عنود علیهم مایستحقون بود . حتی در احادیث معتبره وارد است که خطب فصیحه و کلمات بلیغه از قول خلفاء میساختند که پرده برنادانی و کودنی آنها بپوشند . بقول اسکافی درشرح خطبهٔ قاصعه که ابن ابی‌الحدید نقل کرده و مصدّر است باین عبارت **لولاماغلب علی الناس من الجهل و حب التقلید الی آخره** (۱) باید رجوع نمود ☆

بار عطر مشک و گند شک خود را فاش کرد	ماند آخر بهر واضع اجر کذب و افترا

مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید . **غفرالله‌لمن قال:**

پشگ داری بطبله و خواهی	مشک اذفر فروشی ای بیهوش

---

۱ ــ اگرنه این بود که برمردم جهل و میل بتقلید غلبه‌دارد الخ .

بو ممیز در این دو گانه بود

(اجر کذب) در جامع صغیر است که حضرت فرمود : هر که دروغی بر من بندد بعمد نشست گاه او در آتش باد . مناوی درشرح میگوید کرامیه و متصوفه مباح وحلال میدانند وضع احادیث برای بیم وامید دادن . ومخفی نیست که دروغ مطلقا معصیت است ، وچون نسبت دهندو دروغ باشد این دو معصیت خواهدبود و اگر در امر دین باشد البته گناه آن بزرگتر وعذاب آن بیشتراست ✡

کِلّه برخورشید جندی گرچه بندد تیره ابر (۷) | عاقبت سازد فروغش عالمی را پرسنا

گند نارا تیغ هندی خواندی گر جاهلی | عقل داند فرق هندی (۱) را زبرگ گندنا (۲)

بایدی پاک و مصفّی گوهری از بهر فیض | کس کلیم الله نگردد با گلیمی و عصا

گرچه تابنده بود جبریل و باقنده خلیل | پشم سگ سجاده کی گردد لارباب التقی

(کله برخورشید) کله در لغت اگر چه بمعنی پشه بند معروفست ولی در استعمالها بمعنی مطلق پرده نیز آید :

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من،میدمد صبح و کِله بسته‌سحاب.

(گرچه تابنده بود) این‌مصراع را چنین نیز میتوان خواند :

گر چه حبالش بود جبریل ونساجش خلیل دراین صورت عود ضمیر برمتأخر خواهدشد واین درفارسی بسیاراست :

من کنم سینه و او سنگ اگر انصاف دهی

درمیان‌مرحل‌ها فرق من از کوهکن است

مصراع ثانی برای‌اشتمال بر قافیه که از ابتدا منظور ناظمست در حکم مقدم است .

(پشم سگ‌سجاده) تشبیهی است بدیع و تمثیلی بارع . حاصل اینکه هرگاه لیاقت جبلی وقابلیت ذاتی و فضیلت نفسی جوهری نباشد توصیف وصاف ومدیح

مدّاح وتزیین مشّاطهٔ عرضی ابداً سودی ندارد . غفر الله لمن قال :

چونانکه از سگاله نکو پیکری بدیع

سازد بلطف صنعت خرّاط حیله گر

فرضاً اگر اخباری چند دررأفت چنگیز ، ورحمت حجاج ، و صدق ابوهریره ، وقدس ولید ، وزهد مغیره ، و دیانت یزید ، وایمان معاویه ، وهوش ابوموسی ، وسعادت ابن ملجم و تشیع نظّام وارد شده باشد اگر درسندآنها خللی نباشد مسلماً جز شك درمصدر آنها ثمری نمی بخشد .

حاصل بیت اینکه اولاً بخبری که مثل حسن بصری ، وزهری ، وثوری ، وابن سیرین، ومقاتل ، و معاویه ، وعمروعاص ، و خالدولید ، ومغیره ، وابوموسی ، وابن عمر وابوهریره که هریك انبانی بودند پر ازنفاق و شقاق ، و بغض وفسق وکذب و عداوت آنها مشهور است ، و آخرت را بیك شکم حلواء به بیع قطع میفروختند ، چگونه شخص باشعور استناد، واستدلال، و استشهاد، و استثبات ، واحتجاج ، واعتماد و اعتضاد میجوید ! که هریك با چندین قرینه کذب ، و جعل ، و وضع ، و اختلاق (۲) و تخرّص مقرونست بـا این که حضرت رسول صلعم (چنان که در جـامع صغیر است) میفرماید :

لاتأخذ واالحدیث الاعن من تجیزون شهـادته (۳) . شارح مناوی میگوید: فیشرط فی راویه العداله (٤) : عدالتی که باکذب ، وفسق ، وزنا ، وقتل نفس ، و سب حضرت رسول ، و بغض امیرالمؤمنین ، وظلم، وبدعت ، و تخلف از اوامر و ارتکاب مناهی شکسته نشود وضوی بی بی تمیز خواهدبود .

ثانیاً هرگاه فرض وتقدیر شود که بجای حدیث معروف حضرت رسول فرموده باشد انا مدینة العلم وعمر بابها و مجبور بقبول ظاهر آن باشیم باوجدان عقلاء و اهل علم و اهل تحصیل چه بایدکرد که از رفتن زیر بار اعتقاد بآن استنکاف دارد . آیا این تکلیف برخلاف امرضروری و خارج ازطاقت بشری نیست؟

---

۱ - فضلهٔ سك ۲ - سخن بافتن بدروغ وغرض ۳ - کسیکه شهادتش مقبول وپذیرفته نیست (یعنی عادل نیست) حدیث اورا نپذیرید و تصدیق سخنش مکنید
٤ - در راوی اوعدالت شرط است .

کسیکه در مسائل عدیده عجز ولغزش آن هویدا شده و از کمال جهل اغلب عبادات و معاملات امت بدبخت را فاسد کرده و برای اصلاح نام آنها را رأی و اجتهاد گذارده‌اند چنین کس روزنهٔ حقهٔ علم نمیتواند باشد تاچه رسد بدر مخزن یا در بیت ومحله تابدرب مدینه چه‌رسد.

میتوان گفت متخرّص و دروغزن چنین خبری غرضش توهین مقام رسالت بوده است نه‌مدح وفضیلت عمر پس هرگاه موضوع لیاقت وقابلیت مدح و منقبت نداشته باشد بهزار حدیث مجعول و خبر منحول خردمند دانشور را نمیتوان متقاعد ساخت زیرا که بدلالت ان آثار نا تدل علینا (۱) برمیگردد باحادیث منقوله و کلمات مأثورهٔ ازین در علم وقتی که رجوع مینماید ابداً در آنها اثری از حکم الهیه، و معارف ربانیه، و معانی دیانتیه، و اسرار حقایق دین، وعلم مافوق الطبیعه، واخبار ملکوت، واحوال نشآت اخرویه، ومقامات عالیهٔ عرشیه، ودقائق لطیفهٔ شرعیه، واصول دینیه، وتحقیق توحید، ودقائق خفیهٔ ایمان، وذوقیات عرفان، و اشارات طریقهٔ اخلاقیه، و حکمتهای حقیقیهٔ فقهیه ولطایف معنویهٔ اسلامیه که حلال غوامض مشکلات (۲) ومبرم قضایا و موضح مسائل علمیه و عملیه باشد نمی‌بیند. جزقصهٔ اسفار، و حکایات وقایع، وبعضی از تدبیرات مدنیه، و معارکات بین عرب و کفار ونسوان، و تقسیم اموال. ازینجا کشف خواهد نمود که موجب ریاست طلبی ومحرك رشتهٔ رشك وحسد همان جهل باسرار حقایق دین و نشناختن مقام عالی خیر المرسلین است چنین کسی بچه تأویل علم پیغمبر راباب میتواند بود.

همچنین هرگاه بکسی درعین سوگواری وعزاداری بگویند از ابوبکر شجاع تر وسخی تری دراسلام نیامده است بی‌اختیار بخنده می‌افتد چه گدا زادهٔ درز دوزجامه فروشی که در همهٔ جنگها مانند عمر پشت بمیدان کارزار داده است، و فرار و جبن ملکهٔ او بوده، واز گدا منشی وتنگ‌چشمی لشکر مسلمین را درغزوهٔ حنین چشمزخم رسانید ناچار اقتران نام او بادلیری و پهلوانی و جرأت یا بابخشش و ریزش وسخاوت موجب مضحکه است مانند نظر بازی کور، و تیر اندازی اشل، وجود مادر، و

۱ ــ همانا آثار وجودی ما بر حقیقت و حقانیت ما دلالت دارد ۲ ــ مطالب مشگل.

بلاغت باقل(۱) .

همچنین هرگاه صادقی امین فرضاً نقل نماید که نام ابوبکر و عمر را حضرت آدم بانام حضرت رسول در ساق عرش مکتوب دید می بینیم سبب تنفر طبیعی مردم متدین میشود از چنین عرشی که آیا چیز دیگری نبود برای زینت عرش الهی و قرین نام مبارك طاهر مطهری(۲) که طرفة العین عصیان نورزیده مگر نام دو نفر که بیشتر عمر را در بت پرستی و کفر ، و فسق ، وفجور ، و پلیدی‌های دراکل و شرب و اعمال شنیعهٔ ایام جاهلیه گذرانیده‌اند ؟ یامثلاً عمر سعد ازیزید او از مغیره و او ازابوهریره و او ازعثمان و او ازعایشه که صدق وصفا ودیانت همه احراز شده روایت کند که حضرت فرموده باشد مروان حکم خلیفهٔ من است ، یاعمر ازنجبای عرب بوده‌است ، آیا از تصدیق این یك خبر تکذیب چند ورق از کتب سیر و انساب لازم خواهد آمد ؟ همچنین اگرعلی‌الفرض ابن ملجم مرادی ازابن حطان خارجی ، ازابن‌عوف ، ازانس ، از حفصه روایت کنند که حضرت رسول فرمود حب‌عمر و بغض علی برابر عبادت ثقلین است ، عقلاء قطع نظر ازسلسلهٔ روات که‌نزد عامه ازثقاتند کرده تعبداً بنابشود آنرا بپذیرند تمام باکمال تضرع سر بر آستان خضوع گذارده عرض خواهند کرد که ای‌عقل کل و هادی سبل اگر امر مبارك صادر شود که یکی ازین دوتن را سجده کنیم و دیگری راگردن بزنیم غیر ازاطاعت و امتثال فرمانت چاره‌نداریم وچون این هردو ازاعمال جوارح ظاهری است میتوانیم بجاآوریم ولی‌حب وبغض امراختیاری نیست . محبت موقوفست بطلعت زیبا وقامت رعنا ، وهیأت مطبوع ، وصوت ملایم ، وحرکات موزون ، اینها از حیث محسنات صوری . اما از جهة محسنات معنوی که دام ارباب عقول‌است خلقی خواهدکریم ، وعلمی شامل ، وادبی وافی ، و نسبی نجیب و حسبی باشرف ، وزبانی نرم ، وچشمی باشرم ، وقلبی رحیم ، سخاوتی عام ، و شجاعتی بارز ، وعبادتی خالص ، وقتی که هیچیك نباشد عفو فرمای که عجزست نه نافرمانی. بصورتی مهیب ، وصوتی هولناك ، وحلقی فظّ (۳) ، وقلبی غلیظ ، وغلظتی شدید ، وجانبی وعر(٤) ، و ملمسی خشن ، وعبوسی دائم ، و جهلی مرکب ، و روئی وقیح و حسبی پست ، و

---

۱ ــ دو شخص معروف اولی در بخل دومی در عجز و ناتوانی در سخن گفتن
۲ ــ پاك و پاك کننده و پاکیزه ۳ ــ اخلاقی زشت ٤ ــ سخت گیر و ناصاف .

نسبی ناپاك، وزبانی بذی و فحّاش (بماده حذو و جلج و ثلث و حجم از کتاب نهایه رجوع شود)، وجسارتی آشکار، و جبنیِ رسوا، و فهمی کج، و لجاجی سخت، و عقیدتی سست، وحسدی راسخ، وحیلتی ثابت چگونه دوستی ورزیم. وبچه تاویل دل خودرا رام کنیم باکسیکه بمحض قول يك نفر که کودن (۱) امت بود خود را بر تمام مسلمین امیر ساخته و با اینکه خودرا جانشین و مجری اوامر پیغمبر خوانده چندین جا صریحاً بخلاف امر پیغمبر رفتار کرده و ازغایت بیخبری ازشریعةالله هرجا که غلط میرود میگوید رأی من اینست یعنی رسالت ختم الرسل باوصف **الیوم اکملت لکم** (۲)، (که فاعل اکمال حق تعالی است) ناقص ومحتاج باصلاح و تکمیل شریك الرساله است. با اینکه خودرا بعدل معروف نزد عوام ساخته يك شعبه از ظلم او که ظلمهای عالم همه بآن راجع است این است که مردك خیاط نادانی را بعنف و اسباب چینی برمسلمانان رئیس و امیر و آزاد مردان را به بیعت باو مجبور گردانید. و باب علمی را که پیغمبر بامر خدای تعالی نشان داده بود بروی خلق بست وباب جهل و بدعت را گشود. دراین صورت چگونه باشرط انصاف قلب خودرا جای محبت چنین حق شکن باطل تراش درشت خوی سخت گوی نامهربان جافی سنگدلی قرار بدهیم. همچنین چگونه و ازکدام راه وبچه بهانه بغض داشته باشیم باکسیکه باحضرت رسالت ازيك نور خلق شده، و محبوب خدای تعالی، وبهترین نوع بشر باشد، وخداوند او را ازهرگونه بدی که تصور شود شست وشو داده، و نظر بروی او بروایت دشمنش عبادت، ومحبت او فریضه، و جواز بر پل صراط بسته باجازهٔ او باشد، ويك ضربت او درعالم شجاعت برتری برهمهٔ عبادات امت داشته باشد، ويك اثرازمقامات او کتاب نهج البلاغه باشد، و بربی نظیری درشجاعت وسخاوت وعبادت و زهد و اخلاق حسنهٔ او دوست و دشمن همزبان باشند، و هرچه خدای تعالی به پیغمبرش آموخته تمام را بدون استثناء پیغمبر هم باو آموخته، وسیصد آیه از قرآن مجید درحق او نازل شده، و همیشه حق باو دور بزند، درحلم و حسن اخلاق و بزرگواری او همین مختصر بس باشد که بیوه زنی رشگین ناقص عقل باکینهٔ که خلیفهٔ رسول را که عثمان باشد کافر میخواند وبکشتن او مردم‌را تحریك میکرد و بعد بااین حضرت عداوت ورزید

۱ - ابوبکر ٤ - امروز دین شما بحد کمال رسید

تا اینکه سپهدار و سپهسالار چندین هزار کس از او باش اعراب شد که بجنك باآن حضرت برانگیخت پس ازآنکه حضرتش بر او مظفّرشد و او را اسیر گرفت بدون انتقام بلکه بااحترام از راه اسجاح و اکرام بخانه‌اش برگردانید که بطور یقین میتوان گفت اگر این مخاصمه را باعمر میکرد بعد از ظفر براؤ . . . در جزء سابع عشر ازشرح نهج‌البلاغهٔ حدیدی است دربارهٔ عایشه بعدازذکرذنوبش: **ولو کانت فعلت بعمر ما فعلت به وشقت عصاالامة علیه ثم ظفر بها لقتلها و مزقها ارباً ارباً و لکن علیاً کان حلیماً کریماً** (۱) . و بااینکه نزاع عایشه باعثمان بلشگرکسی نرسیده وقتیکه عایشه قبایح افعالش را براو میشمرد باوجوابی داد که قلم از نگارش آن شرم دارد گفت **لئن لم تنتهی لادخلن علیك الحجرة سودان الرجال و بیضانها .**
غفر الله لمن قال :

برای چند نفر جلف جافی از اعراب ——— تهی زعلم وفضیلت پرازنفاق وخلاف
حدیث چند بهم بافتند از در مدح ——— بنی امیه در ایام سلطنت بگزاف
مگر بمغلطه بر ظلم رفته پرده هلند ——— برای بی‌خبران مردم لئام و ضعاف
که کام نفس دهند از طریقهٔ الحاد ——— بمکر وحیله واسباب چینی‌واجحاف
چوآفتاب حقیقت طلوع کرد زشرق ——— شدنداخلاف آگه‌زسیرت اسلاف(۲)
تمام بافتها پنبه(۳) گشت و لعنت شد ——— همه ذخیرهٔ جعال و مادح اجلاف
توخود حقیقت جویی اگرزبعدرسول ——— بحق و باطل بنگرید بدیدهٔ انصاف
بدون علم وشجاعت بدون فضل‌وسبب ——— چرا ستوده‌شود کس بافضل‌الاوصاف

(**رو تو بابغض علی**) اضافهٔ مصدر است بمفعول یا بفاعل،درهر دو صورت نتیجه یکی‌است . در جامع صغیر است بروایت از حضرت رسول و سند حسن و در تاریخ‌الخلفاء بسند صحیح است ازام‌المومنین ام‌سلمه‌رضی‌الله عنها که **من احب علیاًفقد احبنی و من ابغض علیاً فقدابغضنی** (٤) . در روایت انس است **کذب من زعم**

---

۱ ـ اگرعایشه آنچه با علی کرد ازجنك و خلاف وتفرقه میان امت با عمرمیکرد وعمر مانند علی براوظفر میافت البته عایشه راکشته وقطعه قطعه میکردولیکن علی‌ع شخصی با حلم و کریم وبزرگوار بود ازاو درگذشت . ۲ـ نیاکان‌واجداد .۳ـ نسخه‌بدل‌پشم.
٤ـ پیغمبر فرمود هر که علی را دوست دارد محققاً مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد البته مرا دشمن‌داشته

انه یبغضک ویحبنی (۱) بروایت ابو نعیم یا علی حبک تقوی و ایمان و بغضک کفر و نفاق (۲) . ابوسعید خدری میگوید : ما جماعت انصار منافقین را ببغض علی بن ابی طالب می‌شناختیم . واین خود معلوم است که بغض رسول الله صلی الله علیه وآله بغض خدای تعالی است . ابونعیم ازمعویه بن وحید راوی است یاعلی لایبالی من یبغضک مات یهودیاً او نصرانیا (۳) . حدیث حب علی ایمان و بغضه کفر و نفاق (٤) راازمتواترات شمرده‌اند(درمجلد تاسع از بحارالانوار باب وسیعی دارد). فقیه شافعی ابوالحسن بن مغازلی در کتاب مناقب باسناد خود ازابوذر راوی است که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله فرمود من نازع علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو کافر (٥) . این حدیث اگر راست باشد درکفرجمعی تردید نمی ماند . مناوی درکنوزاز دیلمی راوی است که من قاتل علیا علی الخلافة فاقتلوه کائنا من کان (٦) .افسوس که الفاظ احادیث از دلالت برمعانی معزول شده است .

(تفریع) هر کس فی‌الجمله قوهٔ خواندن تاریخ داشته باشد اگرشك بکند در اینکه اول وثانی، ومعاویه ، وعمروعاص، ومغیره ، وعروه ، وبوهریره . وولید واشعث کندی ، وعبدالملك مروان وپسرش ، وزیادبن ابیه ، وحجّاج ، وانس، وکعب‌الاخبار وعبدالله عمر، وعبدالله زبیر، ومروان حکم ، وحسن بصری ، وعایشه ، وشریح قاضی ازمبغضین حضرت امیر بوده اند چنین کس همانا درسیاهی زغال وسپیدی برف و گچ وحرارت آتش ودرمحب بودن میثم تمار، وحبیب بن مظهر، ومحمدبن ابی بکر وحارث همدانی ، وسلیم بن قیس ، وقنبر، وسلمان فارسی ، ومقداد، وابوذر، وعمار، وجابر ، و

---

۱ ـ یاعلی هر که دعوی کند دوست من است باآنکه ترا دشمن است دعوی دروغ کرده
۲ـ یا علی دوستی توتقوی وایمان بخدا ودشمنی تو کفرومنافقی است ۳ـ یا علی هر که با تودشمن است اومسلمان نیست چه باك که یهودی بمیرد یا نصرانی ٤ـ دوستی علی ایمان ودشمنی اوکفراست ٥ ـ هر که با علی درمسئله خلافت جنك ونزاع کند البته کافر است وباخدا ورسول جنك کرده است وهر که درحق امامت علی شك کند اوهم کافر است
٦ـ هر کس با علی برسرخلافت جنك وقتال کنداورابکشیدهر کس که خواهدباشد .

اویس، و رشید هجری ، و کمیل، ومالك اشتر ، واصبغ بن نباته شك نموده است
أيحتاج النهار الى دليل ❁

باحدیث سد باب، نور و طیر و منزلت — کعب، یعسوب و وصی و فرع و اقضی ولوا

احادیث فضائل حضرت امیر سلام الله علیه را نمیتوان احصاء کرد . در ترجمهٔ احمد حنبل که ازائمهٔ چهارگانهٔ عامه است آورده اند که سی هزار حدیث با اسناد در این معنی روایت میکرد. واقدی نیز درمقدمهٔ بیان مسخ خطیب دمشقی ، که هرون الرشید نشان داده بود ، آورده که بعض ازحاضرین مجلس هرون همین مبلغ درفضائل آنحضرت مضبوط داشت(باحرص وولوعی که اعادی درمحو واضمحلال واعدام مناقب ومفاخر آنحضرت داشته اند) .

خلاصه ازین بیت ازقصیدهٔ انصافیه تا یازده بیت باقتضای مقام نود وسه کلمه به یك نسق ذکرشده هریك اشاره بیك حدیث یابیشتر وهمچنین هفده کلمه اشاره بهفده آیه که تمام یکصد وده منقبت باشد در شأن حضرت امیرمؤمنان سلام الله علیه است که عامه همگی را قبول دارند ودر کتب معتبرهٔ خود بروایت ذکرنموده اند ، نه مثل موضوعات معدوده و مجعولات مردودهٔ عامه در فضیلت ائمهٔ خود که در کتب خاصه ابداً ازآنها عین واثری نیست بلکه دراخبارمتواترهٔ صحیحه ازاهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم تکذیب آنها وارد شده است .

(سد باب) نسائی درخصائص، ابو نعیم درحلیه ، ابویعلی درمسند ، خطیب و بلادری هر دو در تاریخ خود، ترمدی درجامع ، ابن بطّه درابانه ، احمد وسمعانی درفضائل، نطنزی درخصائص، ابن میمون در املاء خود، عسقلانی درصواعق ، شعبه درامالی، بزّار و بیهقی در کتاب خود ، خرگوشی درشرف النبی ، هروی در غریبین ، زمخشری درفائق ، ابن اثیر درنهایه ، وابن مکرم درلسان العرب، زبیدی درتاج العروس(هرپنج درمادهٔ قلع) ، صاحب جامع الاصول ازصحیح ترمدی در ذیل حدیث سدّ باب میگوید حضرت فرمود یاعلی حلال نیست احدی راکه جنب شوددراین مسجد بغیرمن و بغیر تو حدیث

سدّالابواب را بااینکه متجاوزازسی نفراز صحابه روایت کرده اند بخاری ازروی تعصب خواسته است آفتاب را بگل اندود کند ازصحاح خودانداخته وخود را هدف اعتراض اهل انصاف قرارداده است . ازجملهٔ مطاعن ابوبکر حکم بافتتاح ابوابرا شمرده اند **تامل وانصف(۱)** .

(**نور**) حدیث منقبت مشتمل برنورمتعدد است طرق حدیث نور، حدیث طیر مشوی (۲)،حدیث ولایت وحدیث منزلت را ازکتب عبقات باید خواست که برای هر یك مجلدی بزرك بطبع رسیده‌است درحلیهٔ حافظ‌ابونعیم در بارهٔحضرت‌امیرخطاب‌است باابوبرزه **امام اولیائی ونورجمیع من‌اطاعنی** (۳) ابن سمان از ابوبکر از حضرت رسالت راوی است .

(**منزلت**) **علی منی کمنزلتی من ربی** (٤)ازاربعهٔ متناسبه که‌مدلول این حدیث شریف است بسی اسرارودقایق کشف میشود .

(**کعب**) حضرت رسول که عطسه میکرد حضرت امیرمیگفت **رفع الله‌ذکرك** (٥)، حضرت میفرمود **اعلی‌الله‌کعبك** (٦).وپیداست که دراین جواب چه مایه‌اعظام واکرام‌واحترام است با اینکه حضرت امیربمنزلهٔ ربیب (۷) آن بزرگواربوده است وفی فردوس الدیلمی **یاعلی انت بمنزلةالکعبه** (۸) الحدیث .

(**یعسوب**) بطرق متعدّده والفاظ مختلفه احادیث مشتمله براین کلمه وارد شده است . ازآنجمله است درحدیث وضو ازانس‌بن مالك **امام المتقین وسید المرسلین ویعسوب‌المؤمنین وخاتم الوصیین وقائد الغرالمحجلین (۹).**

۱ـ دقت وفکر کن آنکاه انصاف بده (درحق مطلب) ۲ـ مرغ بریان ۳ـ ای ابو برزه علی پیشوای‌دوستان وپیروان من ونورهدایت جمیع مطیعان من است ٤ـ علی نسبت بمن مثل منزلـ من نسبت بپروردگارمن است ٥ ـ خدا ذکر نام نیکوی ترا بلند گرداند ٦ـ خدا پایهٔ مقام‌ترا برهمه کس برتری دهد۷ـ تربیت شده ۸ـ ای علی‌تو بمنزلهٔ کعبهٔ خدا هستی ۹ـ پیشوای متقیان وبزرك پیغمبران وپادشاه اهل ایمان وآخرین‌وصی رسولان خداوپیشوای بزرك روسفیدان وآبرومندان من است .

(وصی) دراحادیث مکرراین لقب وارد شده است ازآنجمله است حدیث نجم منقض درمناقب ابن المغازلی شافعی. دربحارالانوار احادیث وصایت ووصی بابی وسیع دارد. در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ **وانذرعشیرتك الاقربین** (۱) ثعلبی خبری مفصل نقل کرده است مشتمل برلفظ وصی وخلیفه هردو. ابن حنبل ازانس بن مالك از سلمان فارسی تعیین وصایت را روایت نموده است،همچنین ابن المغازلی درمناقب.

(فرع) درشواهدالتنزیل است:

من وعلی ازیك درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آن و حسنین میوه های آن وشیعیان برگهای آن. نظیراین درجزء اول فردوس دیلمی دو حدیث دیگروارد است. ابن المغازلی سندرابجابر بن عبدالله میرساند که **یاعلی خلقت اناوانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها** (۲) الحدیث. و اگربجای فرع کلمهٔ آل باشد اشاره خواهد بود بحدیثی که درروایات ابونعیم است **ان علی بن ابی طالب هوآل محمد ومن یتعلق به من نسله وانه اصلهم وفرعهم واميرهم ومميزهم** (۳).

(اقضی) دراستیعاب ودرمصابیح بغوی ازحضرت رسالت مرویست که **اقضاهم علی بن ابیطالب** (٤)،روایت بابن عباس میرسد که **علی اقضی امتی لکتاب الله** (٥)، درحدیث دیگر **اقضاکم علی**(٦)وارد است واین ازمناقب عالیه است چه اساس خلافت براین کلمه است، واهل تحصیل دانند که قضا چندین علم لازم دارد. اینکه بنی امیه برای پی گم کردن عوام **اقرؤکم فلان و افرضکم فلان و اعلمکم فلان** (۷) را

۱- خویشان نزدیك خود را پند واندرزده وخدا ترس گردان ۲- ای علی من و تودرخلقت یکدرخت هستیم که من ساقهٔ آن درخت وتوشاخه های آن میباشی ۳- همانا علی بن ابی طالب آل محمد است وهرکه باو پیوسته است هم واز نسل پیغمبراست واواصل اهل بیت پیغمبروفرع آنها وامیرآنها ومشخص آنهاست ٤- بهترین و عالمترین قاضی و دادستان علی ٤ پسرابوطالب است ٥ - بهترین قاضی ودادستان امت من در کتاب خدا علی ٤ است ٦- بهترین قاضی ودادستان شما علی ٤ است ۷- بهترین قاری قرآن فلان است ودانا تربواجبات فلان ودانشمند ترین فلان است.

بدان الحاق کرده‌اند گوئیم: درجهٔ عالیهٔ دانشمندی اجلّ از تناقض گوئی است تا چه رسد بمقام منبع نبوت زیرا که علم قضا بمنزلهٔ فذلکهٔ (۱) تمام علوم است که از آن جمله است فرائض پس اقضاکم درقوهٔ اعلمکم است . درمناقب ابن المغازلی از ابوایوب انصاری درحق آنحضرت مرویست که **اعظمهم حلماً و اقدمهم سلماً و اعلمهم بالقضیه** (۲) . درحدیث سبع خصال ازحلیهٔ ابونعیم منقول است **واقسمهم بالسویه واعلمهم بالقضیه** (۳).سیوطی درتاریخ الخلفاء ازابن مسعود ناقلست که **افرض اهل المدینه واقضاها علی بن ابیطالب**(۴)(درعصرصدوراین حدیث اهل علم منحصر بوده است باهل مدینة الرسول).

(**لوا**) حدیث لوا نیز متعدد است : از آنجمله است لواء الحمد.

در مسند ابن خلیل و فضائل درطی دوحدیث ، همچنین در حدیث یوم خیبر چنانکه درخصائص نسائی است ، درمناقب خوارزمی ازابو سعید خدری **اذاکان یوم القیمة حشر علی امامی و بیده لوآء الحمد** (۵) الحدیث ، درمسنداحمد حنبل در ذیل حدیث **مؤاخات بین مسلمین**(۶) مفصلا مذکوراست✡

آل و تسنیم و وزیر و عمروه و عدن و قمیص　　　استماع و حجت و تاج و نبق و ذکر و سما

(اما حدیث آل) **ان علی بن ابی طالب هو آل محمد ومن یتعلق به من نسله** (۷) (درشرح حدیث فرع عین این حدیث نقل شده). سیوطی در تاریخ الخلفاء از مسلم متعلق بایهٔ مباهله لفظ اهل روایت کرده است که حضرت رسول علی و فاطمه و حسنین را یکجا خوانده و گفت **الهم هولاء اهلی**.

۱ـ خلاصه ولب مطلب ۲ـ بردبارترین مرد ومقدم ترین شخص دراسلام و دانا ـ ترین امت علی ٤ است ۳ـ بهترو عادلترین قسمت کننده ونیکوترین قضاوت کننده علی ـ بن ابی طالب است ٤ ـ داناترین مردم مدینه بواجبات دین وبقضاوت بین خلق علی٤است ۵ـ چون روزقیامت شود علی٤ پیشاپیش من بیاید و پرچم حمد و بیرق شفاعت بدست او باشد ٦ـ برادری میان مسلمانان ۷ـ همانا علی٤ آل محمد است و بستگان او از نسل محمد است.

(اما حدیث تسنیم) اذا کان یوم القیمة یقعد علی بن ابیطالب علی الفردوس وهو جبل قد علا علی الجنة وفوقه عرش رب العالمین و من سفحه ینفجر انهار الجنة و تتفرق فی الجنة وهو جالس علی کرسی یجری بین یدیه التسنیم (۱) الحدیث مناقب خطیب از حسن بصری از ابن عباس از حضرت رسالت. همچنین سجستانی از جابر مرویست که: حضرت رسول بحضرت امیر بشارت داد که در بهشت چشمه ایست موسوم به تسنیم از آن دو نهر جاری است که اگر کشتیهای دنیا را در آنها در آورند روان گردند، بعد از وصف آن چشمه میفرماید:

بالای کوههای نورانی کنار آن چشمه جماعتی تشنه باشند که بر جبین آنها از نور نوشته باشند که اینان مؤمنان و دوستداران علی بن ابیطالبند.

(اما حدیث وزیر) متعدّد است ان خلیلی ووزیری وخلیفتی و خیر من اترک بعدی ویقضی دینی وینجز موعدی، علی بن ابیطالب (۲) مناقب ابن مردویه و وسیله از انس مالک. وصیک من اهل الارض علی بن ابی طالب (۳) سعد بن مسیب عن رسول الله (شرح خطبهٔ قاصعه از نهج البلاغه بروایت ابن ابی الحدید).

(اما حدیث عروه) سیأتی من بعدی فتنة مظلمه الناجی منها من تمسك بعروة الله الوثقی فقیل یا رسول وما العروة الوثقی قال ولایة سید الوصیین الحدیث (٤).

۱ـ چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب بر بالای فردوس می نشیند و فردوس کوهی از نقاط مرتفع بهشت است ودر فراز فردوس عرش پروردگار عالم قرار دارد و از چشمه هائی که در اطراف آن کوه است نهرهای بهشتی در بهشت منشعب میگردد وعلی ع برتختی برفراز فردوس نشسته ونهر تسنیم که یکی از بهترین وبزرگترین نهرهای بهشت است درمقابل تخت اوجاری میباشد ۲ـ همانا دوست خاص من ووزیر من وجانشین من وبهترین کسیکه من بعد از خودم میان امت میگذارم وآنکه ادای دین مرا خواهد کرد و پیمان و وعدهٔ مرا انجام میدهد آن علی بن ابیطالب است ۳ـ وصی و جانشین تو از تمام اهل زمین تنها علی بن ابی طالب است ٤ـ پس از وفات من بزودی فتنهٔ تاریك کننده ای پدید آید وازآن فتنه نجات کسی یابد که بزنجیر محکمی چنك زند اصحاب گفتند ای رسول خدا آن زنجیر وحلقهٔ محکم کیست فرمود ولایت ودوستی علی ع سید جانشینان من است

(اما حدیث عدن) قال رسول‌الله ان الله لما خلق جنة عدن قال تزینی فتزینت ثم ماشت فقال لها وعزتی وجلالی ماخلقتك الاللمومنین والذی بعثنی بالحق نبیاً یا علی ما خلقت جنة عدن الا لك ولشیعتك (۱) ابونعیم سند را بـه حضرت میرساند که فرمود:

من سره ان یحیی حیوتی ویموت مماتی ویدخل جنة عدن فلیتوالی علیاً والاوصیاء من بعده(۲) الحدیث.

(اما حدیث قمیص) سند آن بقنبر مولای حضرت امیرمنتهی است که بر کنار فرات پیراهن خود را آنحضرت درآورده داخل درآب شدند موجی بلند شده وقمیص را برد ازآب بیرون آمده پیراهن را ندیده وغمگین گردیدند. ناگاه هاتفی ندا کرد یا ابالحسن بسمت راست نگاه کن وهرچه به بینی بگیر. دیدند دستمالی درآن پیراهنی پیچیده، برای پوشیدن برداشتند ازجیب آن رقعهٔ افتاد درآن مکتوب بود بسم‌الله‌ـ الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیزالحکیم الی علی بن ابیطالب هذا قمیص هرون بن عمران واورثناها قوماً آخرین (۳).

(اما حدیث استماع) متعلق است باستماع فضائل آنحضرت و در دیباجهٔ این کتاب گذشت.

(اما خدیث حجت) بضم حای حطی درحلیه است انا و علی حجة الله علی

۱ـ خداچون بهشت عدن را آفرید فرمود خودرا زینت‌ده بهشت خود را بیاراست آنگاه اندام خود را بپیراست پس خداوند بآن بهشت فرمود قسم بعزت وجلال خودم که تورا جزبرای مؤمنان نیافریده ام،آنگاه روبعلی کرد وفرمود یا علی توئی بزرك مؤمنان ومؤمنان شیعیان تواند، ای‌علی ٤ قسم بآن خدائی که مرا برسالت بحق فرستاد کـه بهشت عدن‌را جزبرای تووشیعیانت نیافریده‌ام ۲ـ هر که دوست میدارد که درحیات وممات با من باشد ودربهشت عدن درآید پس باید علی ٤ را بسیاردوست بدارد وامامان‌جانشین بعد ازاورا ۳ـ بنام خدای بخشنده مهربان‌هدیه‌ایست ازجانب‌خدای مقتدرحکیم‌بسوی علی‌بن ابیطالب این پیراهن هرون پسرعمران است که ماآنرا بارث بدیگران بخشیدیم

عباده(۱)، درمسند است اذ اقبل علی فقال النبی انا وهذا حجة الله علی خلقه (۲) راوی انس مالك است و در کلمات حکمة است که اصح الثناء ما نقله الاعداء (۳).

(اما حدیث تاج) ازعبدالله عمر مرویست که اذا کان یوم القیمه یؤتی بك یا علی علی نجیب من نور علی راسك تاج یکاد نوره یخطف ابصار اهل الموقف الحدیث النبوی (۴).

(اما حدیث نبق) بفتح نون و کسر موحّده میوهٔ درخت سدراست . واین تلمیح برؤیاه حضرت رسالت است که فرمود عم خود حمزه وابن عم جعفررا در واقعه دیدم طبقی ازنبق برابرداشتند وازآن میخوردند که یکدفعه برگشت و رطب شد از آن خوردیم. پس گفتم به آن دونفرچه عملی ازاعمال رابرتردیدید گفتند نمازوحب علی بن ابیطالب واخفاء صدقه را .

(اما حدیث ذکر)ازعایشه روایت کنند که حضرت رسالت فرمود ذکرعلی عبادة (۵)، مناوی نیز درحرف ذال معجمه از کنوزالحقائق نقل کرده است، ثعلبی باسنادش از جابرجعفی درقول حق تعالی فاسئلوا اهل الذکر الایه (٦)ازحضرت امیر روایت میکنند که فرمود نحن اهل الذکر (۷).

(اما حدیث سما) از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود:در آسمان چهارم خدایتعالی صد هزار ملك خلق فرموده است و درآسمان پنجم سیصد هزارودرهفتمین ملکی که رأس اوزیرعرش است ودوپای اوتحت الثری و ملائکهٔ آن بیشترازربیعه ومضر است نیست ایشانرا طعامی وشرابی مگرصلوات برامیرالمومنین

---

۱ ـ من وعلی ٤ حجت خدا بربندگان اوهستیم ۲ ـ چون علی بر پیغمبر وارد شد پیغمبرفرمود من واین مرد حجت خدا برخلقیم ۳ـ بهترین ودرست ترین مدح آنست که درحق شخص دشمنان او گویند ٤ ـ چون روزقیامت شود ای علی٤ توراسوار براسبی نجیب ازنور بمحشردرآورند وبرسرتوتاجی ازنورباشد که نور آن تاج چشم اهل محشررا خیره سازد ۵ ـ ذکرعلی(بردل وزبان)عبادت است ٦ـ ازاهل ذکرسئوال کنید ۷ـ ما اهل ذکریم

علی بن ابیطالب ومحبین اوواستغفار برای شیعیان گنه کارو موالی او. ابوبکر بن مؤمن شیرازی دررسالهٔ اعتقادیه اش از ابن عباس راویست که سمعت رسول الله یقول مثلی ومثل اهل بیتی کصلوات الخمس انا صلوة الفجر وعلی صلوة الظهر وفاطمة صلوة الوسطی والحسن والحسین صلوة العشائین (۱) . در کتاب شرف مرویست که حضرت فرمود :

لاتصلوا علی الصلوة التبری، قالوا وما الصلوة التبری یا رسول الله، قال لا تقولوا اللهم صل علی محمد و تمسکوا بل قولوا صل علی محمد و آل محمد(۲)☆

الف باب و اقدم النّاس و صراط و بعلها — خاصف و حوض و مواسات و مع الحق و ضو

(خاصف) خاصف النعل از القاب حضرت امیر است علیه السلام . حدیثی که بر این کلمات اشتمال دارد متعدّد است:

درمسند احمدودرجمع بین الصحاح السته است باید متن حدیث را دید تا فضیلت معلوم شود ، سبط ابن جوزی درتحت عنوان (فی خصف النعل) از کتاب تذکره، ابن ابی الحدید درشرح کلام حضرت متعلق بذم نساء .

(حوض) در حدیث عترت است لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۳) ثعلبی تفسیر آل عمران واعتصموا بحبل الله جمیعاً (٤)، سورهٔ کوثر ازمنهج الصادقین از تفاسیر شیعه ، وفی کفایة الطالب، یرد علی الحوض رایة علی امیرالمومنین وامام الغر

۱ـ ازرسول خدا ص شنیدم که فرمود مثل من ومثل اهل بیت من مانند نمازهای پنج گانه است،من نمازصبحم وعلی ٤ نمازظهراست وفاطمه نمازوسطی است «یعنی عصر» و حسن وحسین نمازمغرب وعشا هستند ۲ـرسول گفت برمن هرگزصلوات منقطع نفرستید اصحاب عرض کردند ای رسول خدا صلوات منقطع کدام است ،حضرت فرمود آنست که بگوئید اللهم صل علی محمد ونگوئید وآل محمد ومرا ازآل منقطع وجدا سازید

۳ـ ازهم جدانشوند «قرآن وعترت من» تا دربهشت در حوض کوثر بر من وارد شوند ٤ـهمه باتفاق چنگ برشتهٔ خدا «قرآن» بزنید وراه تفرقه نپوئید

المحجلين (١) الحديث سيوطی در تاریخ الخلفاء . ودرمناقب ابن مردویه ازام سلمه روایت است علی مع القرآن والقرآن معه لایفرقان حتی یردا علی الحوض (٢) معنی این حدیث چیست ؟

(مواسات) اشاره است بقول حضرت جبریل علیه السلام دریوم احد ان هذه لمواسات (٣) مسند احمد، درتذکرهٔ ابن جوزی ان هذه لهی المواسات (٤) است ومیگوید الناس فرواعن رسول‌الله صلی الله علیه و سلم حتی عثمان فانه اول من فرودخل المدینة وفیه نزل ان الذین تولوا یوم التقی الجمعان (٥) الایه.

(مع الحق) اللهم ادر الحق معه (٦) درجمع بین صحاح سته است، همچنین درحدیث عمار رضی الله عنه ، ودرفردوس دیلمی ، ودرجامع الاصول ، وعقدبن عبدربه الاندلسی ودر کتاب شرف النبی در حدیث مفصلی خطاب بامیرالمؤمنین است و ان الحق معك (٧). ودرصفوة التاریخ جرجانی است علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض (٨)، این خبر دلیل تام است برعصمت و عجب از عامه است که این گونه حدیث را روایت کنند ومعنی آنرافهم نکنند کذلك یطبع الله علی قلوبهم (٩). دربارهٔ جناب عماررضی الله عنه نیز حدیث مع الحق که وارد شده است مؤید همین حدیث است چه میفرماید عمارمع الحق والحق مع عماریدورمعه

---

١ ـ پرچم علی ٤ امیرالمومنین وپیشوای بزرك روسفیدان وآبرومندان امت من نزد حوض کوثر بر من وارد می شود ٢ـ علی ع با قرآن وقرآن با علی ازهم جدانشوند تا نزدحوض کوثر برمن واردشوند ٣ـ رسول درروزاحدفرمود این است معنی مواسات که علی بجا آورد ٤ ـ این بحقیقت مواسات است که علی دراحد دریاری پیغمبر کرد

٥ ـ درجنك احد مردم ازاطراف رسول خدا فرار کردند حتی عثمان واواول کسی بود که فرار کرد وداخل مدینه شد باین واسطه این آیه درقرآن نازل شد ان الذین تولوا یوم التقی الجمعان الایه یعنی آن کسانیکه از شما مسلمین روزمقابلهٔ دولشگراسلام و کفر روی ازجنك گردانیدند شیطان آنها را بلغزش افکند (مراد فرارجمعی درجنك احدست)

٦ـ خدایاحق رابا اووملازم او گردان ٧ـ حق باتواست ٨ـ علی باحق وحق با علی ازهم جدا نشوند تا نزدحوض کوثر برمن واردشوند ٩ـ این چنین خدا بردلهای کافران مهرقهرمیگذارد

حیث دار فاذاافترق الناس یمیناً وشمالا فانظروا الفرقة التی هوفیهافاتبعوها

(۱) .باید دید درعصرخلفا ودرنوبت‌معاویه عمّار باکدام فرقه بوده است تاحق‌هدایت وراه نمائی‌حضرت‌ص محقق شود.

(وضوء) اشاره است بحدیث وضوی حضرت رسالت صلی‌الله علیه وآله که در طی آن چنانکه درحلیة الاولیاء است ازانس دربارهٔ حضرت امیر مرویست هوامام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المومنین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین(۲).

(الف باب) درصحیح مسلم است علمنی رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم الف باب من العلم فی کل باب الف باب (۳)دررسالهٔلدنیهٔ غزالی است ان رسول‌الله ادخل لسانه فی فمی فانفتح فی قلبی الف باب من العلم مع کل باب الف باب(۴).

(حاصل ضرب آن‌میشود دو کرور) واگر بجای‌الف باب الف عام خوانند اشاره خواهد بود بحدیث خلق نور.

(اقدم الناس) در حدیث محبت است هذا علی اقدمکم اسلاماً(۵)،ودر مسند احمدست انی زوجتك باقدم امتی سلماً واکثرهم علماً (۶)، در کفایه الطالبین اعلمهم علماً واکثرهم علماً (۷).باین معنی است علی‌اول‌من اسلم(۸)

۱ــ عماربا حق وحق باعماراست دورمیزند حق جهتی را که عماردورمیزند وقتی که مردم دودسته شدند (راست وچپ) نگاه کنیدبه دسته ای که عماردرآنست ازآن‌دسته پیروی کنید ۲ـ علی ٤ پیشوای اهل تقوی وبزرك مسلمانان وپادشاه اهل ایمان وآخرین وصی رسولان خدا ورهبر بزرك روسفیدان وآبرومندان امت من است ۳ـ رسول خدا هزاردرعلم بروی من گشود که ازهردری بازهزاردردیگرازعلم بروی من بازگشت

٤ ــ رسول خدا زبانش را دردهان من گذارد که ازآن هزاردرعلم برقلب من‌باز گردید وازهردری بازهزاردردیگرباز گشت ٥ ــ این علی است که مقدم برهمهٔ بـاسلام گرویده است‌اول کسیتسکه اسلام‌آورده٦ـ ای فاطمه‌من ترا باکسی که مقدم برهمهٔامت اسلام آورد، وازهمهٔ امت درعلم برتراست تزویج کردم۷ـ من ترا باکسی تزویج کردم که دراسلام مقدم برهمه‌ودرحلم وعلم‌برهمه فزونی‌دارد ۸ـ علی٤ اول کسی است که اسلام آورد

که زید بن ارقم راوی آنست، ابن حنبل در مناقب، ترمذی در جامع، وحاکم در مستدرك آنرا صحیح الاسناد شمرده است.

(صراط) من احب آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط (۱)، ثعلبی در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم صراط محمد و آله (۲). و در حدیث ابن انس است که اذا کان یوم القیمه و نصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب (۳)، در بعض روایات جواز من علی بن ابی طالب (٤) وارد شده است، ابن سمان از ابوبکر از حضرت رسالت راوی است لایجوز علی الصراط الا من کتب له علی الجواز (۵)، تعمیم این روایات شامل تمام انبیاء واوصیاء واولیاست امیرخسرو دهلوی گوید:

درجنت فردوس کسی را نبود ره تا خط غلامی تواش پته (٦) نباشد

در کتاب اخطب خوارزم است الصراط صراطان (۷) الحدیث. و در کتاب ابراهیم ثقفی است ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الایه. سألت الله ان یجعلها لعلی ففعل (۸). همین آیه در تفسیر ثعلبی متعلق بسورهٔ فاتحه وارد است. و در تفسیر صافی متعلق بکریمهٔ لا قعدن لهم صراطك المستقیم «۹» عیاشی از حضرت صادق سلام الله علیه روایت میکند که الصراط هنا

۱- هر که آل محمد ص را دوست دارد درهنگام حساب ومیزان اعمال وعبور بر پل صراط آسوده خاطر است ۲- ما را براه راست هدایت فرما دراین آیه مقصود راه محمد ص واهل بیت اوست ۳- چون هنگام قیامت شود وپل صراط را روی آتش دوزخ بزنند هیچ کس از آن پل نگذرد مگر کسی که نامهٔ ولایت ودوستی علی دردست دارد ٤ - ودر روایتی وارد است مگر کسیکه جواز عبور ازعلی ٤ داشته باشد ۵ - کسی بر پل صراط عبور نکند مگر آنکه علی ٤ بر اوجواز وگذرنامه نوشته باشد ٦- جواز وگذرنامه ۷- راه دوراهست (حق وباطل، حق با علی وباطل با مخالفان او) ۸- این همان راه راست است از آن پیروی کنید وبراههای دیگر که شما را ازراه حق متفرق ساخته وگمراه میکند نروید رسول فرمود من ازخدا خواستم که این راه راست را برای علی ٤ مخصوص گرداند خدا هم مخصوص بعلی ٤ قرارداد ۹ - شیطان گفت ایخدا من خلق را از راه راست تو بازمی دارم

علی (بعلها)(۱)فاطمة بهجة قلبی ، و ابناها ثمرة فؤادی ، و بعلها نور بصری
رواه الزمخشری (۲) سعیدبن مسیب ازوهب روایت کرده که وقت زفاف حضرت
صدیقه زنهای انصارمیگفتند ابوها سید الناس «۳» حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمود بگوئید و بعلها ذوالشدة و البأس «۴» پس ذکر نکردند آنرا،حضرت
علت آنرا خواست، گفتندمنع کرد ما را عایشه.حضرت فرمود دست برنمیدارد عایشه
ازعداوت ما اهل‌البیت . (معلوم میشودکه عایشه خارج ازاهل البیت است) ☆

روُح وساق العرش وعُنوان وحظیره اطلاع	وزن ونور الوَجْه واَنْلِیَ وسنام وانبیا

(اما حدیث روح) اشاره است بحدیثی که در کتاب وسیله از اباذر غفاری متعلق
بلیلۀ اسراء وملاقات عزرائیل مرویست درذیل آنست که فان الله تعالی و کلفی
بقبض ارواح الخلائق ما خلا روحك وروح علی بن ابیطالب فان الله تعالی
یتوفا کما بمشیته(۵).

(اما حدیث ساق العرش) درمسند امام است رأیت‌علی ساق العرش الایمن
اناوحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوة الله ایدته بعلی
(٦) ، درکتاب وسیله این گونه مرویست نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت
کتاباً فهمته محمد رسول‌الله ایدته بعلی و نصرته «۷».

(اما حدیث عنوان) در فردوس ازجابر بن عبدالله رضی الله عنه مرویست که

---

۱ ـ (راه راست اینجا مقصود علی‌ع است) ۲ـ فاطمه سرور قلب من است و دو
فرزندش حسنین میوهٔ دل منند وشوهراو نورچشم من است ۳ـ پدرفاطمه سید بشراست
٤ ـ شوهر اوصاحب نیروی الهی و شجاعت ربانی است ۵ ـ عزرائیل گفت خدا
مرا مأمورقبض روح همهٔ خلایق کرده بجزروح توای رسول خدا وروح علی‌بن‌ابیطالب
که هردورا خدای‌متعال بمشیت خود قبض‌میکند ٦ـ درساق عرش‌طرف راست دیدم‌نوشته
من خدای یکتایم که بجزمن خدائی‌نیست درختان بهشت عدن را بدودست محمد که بندهٔ
خاص خداست نشانیده ام واورا بوجود علی یاری دادم .

حضرت فرمود: عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن ابي طالب (١).

(اما حديث الحظيره) صاحب كتاب الوسيله و كتاب شرف النبی از عمر بن خطاب روایت میکند که قال رسول الله انا وفاطمه و الحسن والحسين وعلی فی حظيرة القدس فی قبة بيضآء وهی قبة المجد (٢).

(اما حديث الاطلاع) در كفاية الطالب از ابوهریره، درمناقب خطيب از سلمان درذیل خبرحضرت صدیقه سلام الله علیها مرویست ان الله تعالى اطلع على اهل الارض اطلاعه فاختارنی منهم نبياً مرسلاً ثم اطلع اطلاعه فاختار منهم بعلك فاوحى الى ان ازوجه اياك واتخذه وصياً (٣).

(اما حديث الوزن) درمناقب، خطیب درضمن خبری ازعمر بن خطاب نقل‌می کند که من شنیدم رسول الله فرمود: لوان السموات و الارض وضعت (٤) فی كفة ووزن ايمان علی لرجح ايمان علی (٥).

(اما حديث نور الوجه) ازانس بن مالك روایت کنند: خلق الله من نور وجه علی بن ابيطالب سبعين الف ملك يستغفرون له ولمحبيه الى يوم القيمه (٦).

ابن ابی الحدید معتزلی درعلویات سبع میگوید:

هو النبأ المكنون والجوهر الذی تجسد من نور من القدس زاهر (٧).

---

١ ـ مقدمهٔ نامهٔ عمل مؤمن دوستی علی بن ابی طالب است. ٢ ـ رسول خدا فرمود من وفاطمه ع و حسن ع وحسین ع و علی علیه‌السلام درحظيرة‌القدس زیر گنبد سپید که طاق مجدوعظمت است در بهشت منزل داریم ٣ ـ رسول ص خدا بدختر گرامیش فاطمه علیها سلام فرمود خدای متعال باهل زمین بعلم کامل نظر فرمود و مرا برسالت انتخاب کرد سپس شوهرترا باز نظر بعلم کامل خود انتخاب کرد وبمن‌وحی فرمود که ترا باواو ازدواج کنم ووصی خودگردانم ٤ ـ نسخه بدل‌وضعتا ٥ـ اگر آسمانها وزمین‌رادر کفهٔ ترازوئی نهند وایمان علی را در کفهٔ دیگر ایمان علی افزون باشد ٦ ـ خدای متعال از نور جمال علی ع هفتاد هزار فرشته آفریده که آن فرشتگان تاروزقیامت برای‌اوودوستارانش طلب مغفرت میکنند ٧ ـ علی خبرسرغیب و گوهررخشان عالم شهود است که ازنور تجلی قدس لاهوتی در نشائه جسم ناسوتی پدیدار گردیده است.

(اما حدیث اهلی) درذیل خبر مباهله است سعدبن ابی وقاص گوید، وترمذی حدیث او را حسن شمرده، که حضرت رسول ص علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و گفت **اللهم هؤلاء اهلی** (۱).

(اما حدیث سنام) درمناقب خطیب مرویست درضمن این حدیث میفرماید: **یاام سلمة اسمعی واشهدی هذا علی امیرالمؤمنین وسیدالمسلمین وعیبة علمی و بابی الذی اوتی منه اخی فی الدین وحدثی فی الاخرة ومعی فی السنام الاعلی** (۲).

(اما حدیث انبیاء) حدیث بیست ونهمین ازچهل حدیث موسوم بسرور الشیعه مروی ازابن عباس **من صافح علیاً فکانما صافحنی و من صافحنی فکانما صافح ارکان العرش ومن عانقه فکانما عانقنی ومن عانقنی فکانما عانق الانبیاء کلهم الحدیث** (۳)✡

منکب وتطهیر وخیر وحب وطوبی وامان   حجره ومولی ونجوی لاحساب ومتکا

(منکب) احمد درمسند، زعفرانی درفضائل، خوارزمی دراربعین، علامه در منهاج الکرامه از ابومریم ازحضرت امیر سلام‌الله علیه:

ابر دوش پیغمبر پاك رای	خدا دست سودو خداوند پای
و علی واضع اقدامه	**فی محل وضع الله یده**

درشرح ابن ابی الحدیدست که: **انا من رسول الله صلی الله علیه واله کالعضد من المنکب الخ** (۴)، همچنین درخبر مناشدهٔ حضرت امیرست با اهل

---

۱ - پروردگارا علی وفاطمه و حسن وحسین اهل بیت منند ۲ - ای ام - السلمه این سخن‌را گوش دار و گواهی ده همین علی ع است که امیرمؤمنان و بزرك مسلمانان است وصندوق علم من ودری است که ازآن دربایدبشهرعلم ودین وارد شوند واو برادرمن دردین ودوست من درآخرت است وبامن در بلندترین مقام بهشتی خواهد بود ۳ - هرکس با دست علیع مصافحه کند چنانستکه بامن مصافحه کرده وبامن چنانستکه باارکان عرش خدا مصافحه کرده وهرکه روبرروی علی نهد ومعانقه کند چنانستکه بامن معانقه کرده وبامن چنانستکه با همهٔ انبیاءالهی معانقه کرده است ٤ - علی فرمود من نسبت برسول خدا مانند بازو نسبت بشانه هستم

شوری که جمعی ازقریش ازحضرت رسول برسبیل معجزه خواستند درختی قلع شود بسوی حضرت حرکت کند . درخت باریشه اش کنده شده بسوی آنحضرت آمد چنانکه بعض ازشاخهای آن بر منکب حضرت امیر آمد مع ذلك ایمان نیاوردند، علی علیه السلام گفت : ❋ لااله الاالله انی اول مؤمن بك یارسول الله الخبر (۱) .

(تطهیر) ویطهرکم تطهیراً الایه صحیح ترمدی ، جامع الاصول مشکوه، صحیح مسلم، تفسیر ثعلبی ، صواعق ، آیهٔ مبارکه در حق آل عبـا وخصوص اهل بیت رسول که حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین باشد وارد شده است سلام الله علیهم اجمعین .

(خیر) علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر (۲) از جـابر بن عبدالله و حـذیفه مرویست . ابن مردویه سه حدیث متحد المال روایت کـرده در یکی خیر البشر (۳) است ودردیگری خیر البریه (۴) درسومین خیر هذه الامه (۵). درحدیث وضوچنانـکه در کتاب مناقب ابن مردویه بروایت انس است امیرالمؤمنین وسیدالعرب و خیر - الوصیین و اولی الناس بالناس (۶) وارد است . فخر رازی ازابن مسعود از حضرت رسالت راوی است ووصینا خیر الاوصیآء و هو بعلك (۷)،(من کفایة الطالبین ابن اثیر درترجمهٔ الی ازنهایه خیر اهلی) (۸)، وابونعیم درار بعین خیر الناس ، فی المناقب لابن المغازلی خیر من اخلفه بعدی (۹) . ابن عبدوس وخطیب خوارزمی همچنین در

---

۱ ـ علی خدمت رسول عرض کرد هیچ خدائی جزخدای یکتای عالم نیست ومن اول کسی هستم که بشما ایمان آوردم ۲ ـ علی ع بهترین نوع بشراست وهر کس انکار کند محققاً کافر است ۳ـ بهترین نوع بشر ٤ ـ بهترین خلق ٥ ـ بهترین این امت ٦ ـ علی ع بزرك اهل ایمان وسید عرب و بهترین اوصیاءو لایق ترین مردم برای حکم فرمائی وسلطنت برمردم است

۷ ـ رسول فرمود ای فاطمه وصی من بهترین اوصیاء است واوشوهر تو علی ابن ابیطالب است ۸ ـ بهترین اهل بیت من است ۹ ـ علی بهترین کسیستکه بعد ازمن جانشین من است

حدیث لیله الاسرآء بروایت صدرالائمه خلفت فی امتك خیرها علی بن ابیطالب (۱).
درخبر مسروق مروی ازعایشه است درحق خوارج یقتلهم خیر الخلق و الخلیقه
الخ (۲).

(حب) حدیث حب از حدیث خاصه و عامه بسیار است مثل حدیث حب علی حسنة (۳) درروایت انس است عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابیطالب (٤).
ابونعیم آورده است: اتانی جبرئیل فقال یامحمد ان ربك یأمرك بحب علی بن ابیطالب و ولایته (٥)، ترمذی ازحاکم ناقل است که حضرت فرمود: ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم علی وابوذر والمقداد و سلمان (٦). سیوطی در تاریخ الخلفآء گوید که آنرا صحیح شمرده اند. صاحب مستدرك من احب علیاً فقد احبنی (۷) راصحیح الاسناد شمرده، وحدیث حب علی حسنة لایضر معها سیئه (۸) که مؤید بآیهٔ کریمه است ان الحسنات یذهبن السیئات (۹)، حدیث یحب الله و یحبه (۱۰) را سیوطی درتاریخ الخلفآء ومناوی درحرف واو از شرح صغیر متعلق بفتح خیبر روایت کرده است وازآن بطریق فحوی خوب مُعلوم میشود که آن دو نفرفرار غیر کراربودند ولا یحبان الله ولایحبهما الله فافهم وانصف (۱۱).

(طوبی) ثعلبی درتفسیرخود از ابن عباس راوی است که طوبی درختی است

---

۱ - در شب معراج خـدای متعال برسولش فرمـود جانشین کردی میان امتت بهترین امت راکه علی بن ابی طالب است ۲ - فرقهٔ خوارج رابهترین خلق وبهترین خوبان که علی است خواهد کشت ۳ - دوستی علی ع عمل نیك و ثواب است ٤ - سرلوحهٔ نامهٔ عمل مؤمن دوستی علی ابن ابی طالب است ٥- رسول خدا فرمود جبرئیل برمن نازل شد وگفت یا محمد خداتورا البته بدوستی و ولایت علی ابن ابی طالب امر میکند ٦ - رسول خدا فرمود خدامرابدوستی چهـار نفر امر فرمود و بمن هم خبرداد که اوآن چهار نفررا دوست میدارد آنها علی و اباذر و مقداد و سلمان هستند ۷ - هر کـس علی را دوست بدارد البته مـرا دوست داشته است ۸ - دوستی علی ع عمل نیك وثوابی است که باوجود این ثواب هیچ گناهی بایشان زیان نمیرساند ۹ - نیکو کاریها بدکاریها را نابودمیسازد ۱۰- علی دوست میدارد خدارا وخدا اورا دوست میدارد ۱۱ — خداآن دوتن را که ازجنك خیبر فرار کردند دوست نمیدارد دراین مطلب بنظردقت وانصاف بنگر

در بهشت اصل آن درخانهٔ علی است ، مثل آن بروایت ابونعیم ازابن سیرین متعلق به **طوبی لهم و حسن مآب الایه**(۱)وارد است، درمسند احمد بروایت ابن ابی الحدید ست که حضرت فرمود **فطوبی لمن احبك وصدق فيك** (۲) الحدیث ،**فطوبی لمن احبه واطاعه** (۳) فی بشائر المصطفی درخبر ولادت حضرت امیر سلام الله علیه .

ودرفردوس است **یاعلی طوبی لمن احبك و صدق فيك و ويل لمن ابغضك وكذب فيك** (٤) .

(امان) **و اهل بیتی امان لاهل الارض** درمسنداحمد است. همچنین در کتاب مفاریدصدرالائمهٔ مکی.

(حجزه) در فردوس دیلمی است :**یاعلی اذاکان یوم القیمة اخذت بحجزه الله عزوجل** (٦) ، بعد روایتی است که زمخشری در مادهٔ ح ج ز کتاب اساس البلاغه ذکر کرده است ، وعجب از کسی است که باصحت این حدیث تردید در حقیقت تشیع داشته باشد نهایت عجب !

(مولی) درخبرسریه مبعوث بیمن درمناقب خوارزمی ازبریدهٔ اسلمی مرویست که حضرت فرمود **من کنت مولاه فعلی مولاه** (۷)، اما در ضمن خبر غدیر خم معروفست چنانکه درصحیح ترمذی وتفسیر ثعلبی متعلق به **سأل سائل بعذاب واقع** آیهٔ (۸) تبلیغ بسند متعدد روایت شده ودرمناقب ابن مغازلی واسطی شافعی در

---

۱ ـ خوشا براحوالشان ونیکوست منزلگاهشان ۲ ـ حضرت رسول فرمود یا علی ع خوشا براحوال هر که تورا دوست بدارد وتصدیق ولایت تو کند . ۳ ـ خوشابراحوال کسیکه علی را دوست بدارد واورا اطاعت کند ٤ ـ حضرت رسول فرمود یا علی خوشا براحوال آنکس که ترا دوست بدارد وولایتت را تصدیق کند ووای بحال کسیکه تورا دشمن دارد وولایتت را تکذیب کند ٥ ـ اهل بیت من امان و آسایش برای اهل زمین ازعذاب خدا هستند ٦ ـ ای علی چون روز قیامت شود تو «وشیعیانت» بست خدا وپناه گاه حق را اختیارخواهی کرد ۷ ـ هر که من مولا وسروراو هستم بعدازمن علی مولا وسرور اوست ۸ ـ سائلی سئوال کرد از عذابی که البته واقع میشود

ضمن دوازده حدیث ، و در کتاب ابن مردویه ، و شرفات الشعراء مرزبانی ، وعقد الفریداندلسی ، ودرجمع بین صحاح سته بچندین سند ، و مسند ابن حنبل بهشت طریق ، ومحمدبن جریر طبری در کتاب الولایة بیك صدوپنج طریق ، و شیخ محمد جزری دررسالهٔ مخصوصی بتواتر خبرغدیرخم را اثبات کرده است بهشتاد طریق، وابوبطه بیست و سه طریق. هریك از ابونعیم اصفهانی ، و مسلم ، و دار قطنی ، و ابو شاهین مروزی ، وابوبکرباقلانی ، وابوالمعالی جوینی ، و ابوسعید خرگوشی ، وابو مظفرسمعانی ، وابوبکربن شیبه، وشریك قاضی ، شعبی، وزهری، ونسائی ، وبلاذری، وابویعلی موصلی بچند طریق خبرغدیرخم راروایت کرده اند. مناوی درشرح جامع صغیر از ابن حجر ناقلست که این حدیث کثیرالطرق است .

ابن عقده کتابی مفرد مخصوص بیان طرق آن تألیف نموده . همچنین علی بن هلال مهلبی در کتاب الغدیر ، واحمدبن محمدبن سعید در کتاب من روی خبر غدیر، ومسعود در کتاب روات خبرغدیرخم ، ورازی در کتاب اسماء روات این خبر بترتیب حروف معجم . سیوطی درتاریخ الخلفاء نقل میدهد که حضرت امیر دررحبه مردم را فراهم خواسته سوگند داد که هرمسلمی شنیده است حضرت رسول در یوم غدیر خم فرموده **من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** (۱) گواهی دهد . سی تن برخاسته شهادت سپردند . از جملهٔ مضحکات قول مناویست که بعداز نقل خبرمزبور میگوید **ولاحجة فی ذلك كله علی تفضيله علی الشيخين**(۲) در حاشیه نوشتم **فبای حدیث بعده یؤمنون الایه** (۳).

(نجوی) اشاره است بآیهٔ مبارکهٔ **فقدموا بين يدی نجويكم صدقه**(٤). بیضاوی

---

۱ - حضرت رسول ص درغدیرخم فرمود هرکس مولا وپیشوا وصاحب اختیار اوازجانب خدا من بودم بعد از من علی خواهد بود خدایا دوستدار هر که علی را دوست دارد ودشمن بدار هرکه اورا دشمن دارد ۲ - (عجبا مناوی سنی میگوید) ودرتمام این اخبار هیچ حجت ودلیلی برفضیلت وبرتری او برشیخین نخواهد بود ۳ - پس به کدام حدیثی بعدازاو ایمان می آورند ٤ - پیش از آنکه بارسول نجوی وسخن سری گوئید باید صدقه بدهید

میگوید: صحابه تاده روز عرض مطلب نکردند بغیر ازحضرت امیر سلام الله علیه که ده بارصدقه داد و بشرف راز گوئی حضرت رسالت مشرف شد. حدیث الف باب را متعلق بهمین نجواهای دهگانه نیزروایت کرده اند.

جمادی چند دادم جان خریدم تعالی الله زهی ارزان خریدم

دیگران هم البته میل داشتند، ولی امساك و بخل مانع بود، با اینکه چون صدقه معین نبود بربع فلسی هم صدق میکرد. ازآیهٔ بعد بدلالت مادهٔ اشفاق وتوبه برمی آید که صحابه از بیم انفاق خودداری ازنجوی کرده ومرتکب گناهی شده‌اند. پس درحقیقت این فضیلتی است مخصوص حضرت امیر متضمن طعنی بر دیگران:

چه خوش بود که برآید بیك کرشمه دو کار.

(لاحساب) ابن المغازلی یدخل الجنه من امتی سبعون الفاً لاحساب علیهم(۱)، بعد التفات بسوی علی نموده فرمود: هم من شیعتك وانت امامهم (۲) (بفتح همزه یا کسر).

(متکا) فضائل ابن حنبل اعطیت فی علی خمساً هن احب الی من الدنیا وما فیها اما واحدة فهو متکأی بین یدی الله(۳) الحدیث ۞

عُضو وکُرسی وفکاک وصورت و وحی ومُقیم مَن یُعادیه وولایت مَن اَحَبَّ مَن اَبی

(حدیث عضو) یااباالحسن انت عضو من اعضائی نزلت حیث نزلت (٤).

(حدیث کرسی) ازحسن بصری مرویست در ذیل حدیث قیامت وهوجالس علی کرسی من نور (یعنی حضرت امیر) یجری بین یدیه التسنیم لایجوز احد

---

۱ - رسول ص فرمود هفتاد هزار ازامت من بدون حساب دربهشت داخل میشوند ۲ - آنگاه بعلی توجه فرمود و گفت همهٔ آنها از شیعیان تواند و توامام آنها هستی

۳ - رسول اکرم فرمود خدا مرا درحق برادرم علی پنج چیز عطا فرمود که نزدمن از دنیا وهرچه دراوست بهتراست یکی ازآن پنج آنستکه علی رادرحضورخدا مسندوتکیه گاه خواهد بود ٤ - رسول ص بعلی فرمود ای اباالحسن تو عضوی از اعضای من هستی من بهرجا وبهرمقام بلند رسم توهم بدانجا خواهی بود

الصراط الاوسعه براة بولایته (۱).

(حدیث فکاک) آنرا حدیث رقاع وحدیث صکاک (۲) هم گویند در خبر تزویج نورین سلام الله علیهما ازابوسعید خدری مرویست فهز شجرة طوبی فحملت رقاعاً بعدد محبی اهل بیتی (۳) بعد میفرماید که درقیامت ملائکه آن رقاع وصکاک را بمحبین میدهند موجب فکاک رقاب ایشان از آتش میشود.

(حدیث صورت) درحدیث مبسوطی از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت فرمود: چون بزیر عرش الهی رسیدم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب در عرش پروردگار ایستاده است گفتم یاعلی برمن پیشی گرفتی. جبرئیل گفت کیست که باتو تکلم می کند. گفتم برادرم علی بن ابیطالب است. گفت این علی نیست بلکه ملکی است از ملائکهٔ رحمن که بصورت علی آفریده که ما ملائکهٔ مقربین هرگاه مشتاق زیارت روی علی بن ابیطالب میشویم این فرشته را زیارت مینمائیم برای کرامت ومنزلتی که علی رانزد خدای تعالی است.

(حدیث وحی) اشاره است بحدیثی که ازابن عباس مرویست قال رسول الله ماظلت الخضراء وما اقلت الغبراء بعدی افضل من علی بن ابیطالب وانه امام امتی وانه وصیی وخلیفتی علیها من اقتدی به بعدی اهتدی ومن اقتدی بغیره ضل وغوی وما انطق بفضل علی بن ابیطالب عن الهوی ان هو الا وحی یوحی الی آخر الحدیث (٤)

(حدیث مقیم) حدیث خمسون از مائه منقبهٔ ابن شاذان مروی ازابن مسعود:

---

۳ ـ رسول فرمود درضمن حدیث وعلی درقیامت برکرسی نور نشسته است ودرمقابل او نهر از آب زلال بهشتی که نام آن چشمه تسنیم است جاری است و کسی ازصراط نمیگذرد مگر آنکه بدست او برات ولایت علی باشد.

۲ ـ صك معرب چك است و ازآنست بیع صکوك ۳ ـ درخت طوبای بهشت چون ازنسیم خوشی بهشتی باهتزاز آید بشمارهٔ دوستان اهل بیت پیغمبر ص برك برآورد

٤ ـ رسول اکرم فرمود بعد ازمن نه آسمان برسر کسی افضل از علی ع سایه افکنده و نه زمین بدوش برگرفته واوالبته پیشوای امت من است واووصی و جانشین من است هر کس بعدازمن از او پیروی کند بحق هدایت یافته وهر کس پیرو غیر اوشود بگمراهی وضلالت افتاده ومن درفضل علی ع نه بمیل نفس خود بلکه بوحی خدا سخن میگویم

درطی حدیث نبوی است یاآدم ارفع رأسك وانظر فرفع رأسه فاذاهومکتوب علی العرش لااله الاالله محمد نبی الرحمه وعلی مقیم الحجه من عرف حق علی زکاوطاب ومن انکر حقه لعن وخاب الی آخر الحدیث (۱).

(حدیث من یعادیه) ذیل خبریست که رافع مولای عایشه نقل کرده ودر منقبهٔ ثالثه واربعون ازمائه منقبه است وصاحب سرور الشیعه در حدیث سی وهفتم آورده که در کتاب مشکوه است، ذیل خبر اینست: ثم قال النبی قاتل الله من قاتلك وعادی من عاداك (۲) روی فرمایش آنحضرت بحضرت امیر بود فقالت عایشه و من یقاتله ومن یعادیه قال انت انت ومن معك انت انت (۳).

(حدیث ولایت) از کثرت ورود آن وتعدد طرق باندازهٔ است که میتوان جداگانه کتابی دراین موضوع تدوین کرد مجلد سوم ازمجلدات ثانی از کتاب عبقات متکفل بیان یکشعبهٔ آنست. وازآنچه دراینباب وارد است بیك حدیث قناعت میشود: ثعلبی درتفسیر قول خدای تعالی افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً (٤) میگوید: حضرت رسول درشبی که بمعراج رفت انبیاء رادیدار کرد پرسید بچه چیز مبعوث شدید قالوا علی شهادة ان لااله الاالله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة بعلی بن ابیطالب.

(حدیث من احب) نیزمتعدد است از آنجمله ترمذی از عبدالله عمر حدیثی طولانی روایت کرده مشتمل برهیجده بار بر کلمهٔ الا و من احب علیاً اول آنهااینست

---

۱ ـ ای آدم سر بردار وبعرش نظر کن آدم سر بلند کرد ودید که برعرش خدا نوشته خدائی جز خدای یکتانیست و محمدص پیغمبر رحمت اوست وعلی نگهبان وحجت وبرهان اوست هر کس حق مقام علی را شناخت ازهر نقص وعیب زشتی پاکیزه شده وپاك ومبرا گشته و هر کس حق اورا انکار کندراندهٔ درگاه خدا وهلاك ابد گردیده است ۲ـ سپس پیغمبر فرمود یا علی خدا بکشد هر که را باتو جنك وقتال کند وخدا دشمن بادباهر کسی که باتو دشمنی کند ۳ ـ آنگاه عایشه گفت یارسول‌الله کیست که با علی قتال کند ودشمنی کند حضرت فرمود توخود کسی هستی که با اوقتال ودشمنی خواهی کرد وهر که با تو است ٤ـ آیاآنکس که باایمان وتقوی است مانند کسیستکه فاسق وفاجراست ٥ ـ رسول درشب معراج ازپیغمبران پرسید شما از جانب خدا برچه اموری مبعوث شدید گفتند ما برشهادت بیکتائی خداو براقرار بنبوت توو ولایت علی ابن ابی طالب مبعوث شدیم

الا و من احب علياً فقد احبنی و من احبنی فقد رضی الله عنه (۱). آیا با مخالفت ومغالبت ، ومعاندت ، ومبارزت ، ومقاتلت بازدعوی محبت ومودت مسموع است ؟

(حدیث من ابی) ابن مردویه در مناقب ، مناوی در کنوز الحقائق از کتاب خطیب ناقل است علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر (۲) این حدیث را از اخبار متواتره شمرده اند. وروایت کرده اند که جابر در کوچه های مدینه میگردید ومیگفت قال النبی علی خیر البشر من ابی فقد کفر ومن رضی فقد شکر. معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی فمن ابی فلینظر فی شأن امه (۳) ونعم ماقال :

محبت شه مردان مجو زبی پدری | که دست غیر گرفته است پای مادر او

اجتماع وزینت وناقه مفاتیح ونظر | سید وبشری وقسم بی ومباهات وحلا

(اجتماع) ان الناس لو اجتمعوا علی حب علی بن ابی طالب لما خلق النار (۴) ابن عباس فی فردوس الدیلمی.

(زینت) ابو نعیم وابن حنبل یاعلی ان الله قد زینك بزینة لم یزین العباد بما احب الیه هی زینة الابرار عندالله تعالی الزهد فی الدنیا (۵)، الحدیث. وفی مناقب الخوارزمی ایضاً.

(ناقه) یاعلی ناقهٔ ازناقهای بهشت برای تو آورند که بر آن سوار شده با من داخل بهشت شوی ابن حنبل . خطیب در تاریخ خود روایت میکند مافی القیامة

---

۱ - آگاه باشید ای مردم هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته وهر کس مرا دوست بدارد خدا ازاو راضی وخشنود گردیده است ۲ - علی ع بهترین فرد نوع بشر است وهر که انکار کند کافر است ۳ - رسول اکرم فرمود علی ع بهترین افراد بشر است وهر کس انکار کند کافر است وهر کس ازاین مطلب خوشنود است سپاس وشکر خدا بجای آورده ، سپس فرمود ای جماعت انصار فرزندان خود را بر دوستی علی تربیت کنید وهر فرزندی دوستی علی را نپذیرفت در کار مادرش دقیق شود ٤ - فرمود ص البته اگر همهٔ مردم بردوستی علی متفق شوند آتش دوزخ خلق نمیشود ٥ - فرمود ص یاعلی ع خدا تورا بزینت وزیوری آراست که آن محبوب ترین زیور ها نزد خدا است هیچ یك از بندگان خود را به زیوری بهتر از آن نیاراسته وآن زیور نیکان و بندگان گرامی خداست وآن زهد دردنیا وبی رغبت بودن بلذات وشئونات دنیوی است.

راکب غیرنا نحن اربعه از جمله میفرماید واخی علی علی ناقة من نوق الجنة زمامها من لؤلؤرطب (۱) الخبر.

(لواءالحمد) درضمن این خبر نیز وارد شده است. در بحار الانوار باب مخصوصی برای خبر ناقه است.

(مفاتیح) بید علی مفاتیح خزائن ربی (۲) ابونعیم الحافظ فی الحلیه. و صاحب رأیتی فی القیمه، بیدعلی مفاتیح خزائن رحمةربی (۳) فردوس دیلمی.

(نظر) حدیث نظر متعدد است النظر الی وجهك یاعلی عبادة (٤) مسند احمد، مناوی در کنوز ازابن عساکر والنظر الی وجه علی عبادة (٥) راراویست. واین حدیث نظیر النظر الی وجه العالم عباده والنظر فی کتاب الله عباده (٦) است که هر دو درفردوس دیلمی مرویست. عسقلانی بروایت طبرانی وحاکم ازابن مسعود ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله: النظر الی علی عباده. مناوی درشرح جامع تواتر حدیث مزبور را ناقل است ومیگوید: جمله رواة ان یازده تن ازصحابی است. سیوطی در تاریخ الخلفا اسنادآنرا بابن مسعود، وعمران بن حصین، و ابوبکر، وعثمان، و معاذبن جبل، وانس، وثوبان، وجابر بن عبدالله وعایشه نقل نموده. درمسند احمدو دراربعین رازی است که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح درعزم الحدیث. بیهقی در فضائل صحابه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله راویست من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه والی آدم فی علمه والی ابراهیم فی خلته (حلمه) والی موسی فی فطنته (هیبته) والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابیطالب (۸)، از

---

۱ - درقیامت بجزما چهارتن کسی سواروارد نشود وبرادرم علی برناقه ای ازناقه های بهشت سواراست که زمام ناقه ازلؤلؤتر خواهد بود ۲ - کلید گنجینه های الهی بدست علی است ۳ - ودرقیامت علی صاحب پرچم شفاعت من است وبدست او کلید گنج های رحمت پروردگارمن است ٤ - یاعلی ع نظر برخسار(نیکوی) توعبادت(بزرگی) است ٥ - نظر بروی علی ع عبادت است ٦ - نظر بروی عالم عبادت است ونظردر کتاب خدا عبادت است ۷ - نظر بسوی علی عبادت است

۸ - هر که بخواهدآدم راباآن مقام علم به بیند، ونوح را باآن عزم وثبات، و ابراهیم را باآن مقام حلم وخلت، وموسی راباآن زکاوت وهیبت، وعیسی را باآن مرتبهٔ زهد ونزاهت به بیند نظر بعلی بن ابی طالب کند که مقامات همهٔ انبیاء دراو نموداراست.

احادیثی است که ابن ابی‌الحدید درشرح نهج البلاغه از کتب معتبرهٔ قوم انتخاب کرده،
درترجمهٔ آن این بیت فارسی مناسبست:

نطق هارون کف موسی دم عیسی داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

درمناقب ابن مغازلی است **یا عایشه اذاسرك ان تنظری الی سیدالعرب فانظری الی علی بن ابیطالب** (۱) الحدیث. با اینکه نظر زنان بمرد اجنبی ممنوع است.

(سید) **ادعوا لی سیدالعرب علیاً وسیدالمسلمین** (۲) در حدیث وضوء بروایت انس، وسیدالمؤمنین درحلیة الاولیاء، بروایت ابن ابی الحدید ایضاً مرحباً بسیدالمؤمنین، (۳) وبروایة الحافظ ابی‌نعیم مرحباً **بسید العرب و امام المتقین** (٤). صاحب وسیله ازانس راوی است که مردی بحضرت گفت یاسیدالعرب. فرمود **انا سیدولدآدم وعلی سیدالعرب** (٥). ابن جوزی از احمد حنبل نقل کرده است **انت سیدفی الدنیا سیدفی الاخره** (٦). درحدیث نظر خطاب بعایشه هم گذشت. مناوی درکنوزازحلیهٔ ابونعیم **سیدالعرب علی** راروایت کرده‌است. افسوس که اعراب جافی بحیله وزور برسید خود غلبه خواسته از فرمان پیغمبر خود سر باز زدند.

(بشری) ابونعیم درحلیه حدیث مفصلی روایت میکند که خداوند عزوجل بعد از کرامتهائیکه بجناب ولایتمآب عطافرموده است میفرماید باو بشارت بده حضرت رسول عرض میکند بشارت دادم.

(قربی) درشواهدالتنزیل و تفسیر ثعلبی ومسند ابن‌حنبل است: **المودة فی**

---

۱ ـ رسول ص فرمود ای عایشه اگرخوشداری که سید وبزرك عرب را به بینی نظری بعلی بن ابی‌طالب کن ۲ ـ رسول ص فرمود بخوانید بسوی من سیدوبزرك عرب و بزرك اهل اسلام علی ابن ابی طالب را ۳ ـ رسول ص فرمود خوشا بحال بزرك اهل ایمان علی علیه السلام ٤ ـ رسول ص فرمود خوشا بحال سید عرب و پیشوای اهل تقوی علی علیه السلام ٥ ـ من بزرك همهٔ فرزندان‌آدم و علی بزرك عرب است ٦ ـ رسول ص فرمود یاعلی ع تو بزرك دنیا وبزرك آخرتی

القربی (۱) بعلی وفاطمه وفرزندان ایشان(تفسیر نبوی است). ودرصحیح بخاری از سعدبن جبیر قربی آل محمدوارد است صلی الله علیه وعلیهم . باید دید خلفاء بنوامیه وبنوعباس حق این مودت راچگونه ادا نمودند وباقربی چه‌معامله کردند .

(مباهات) ان الله باها بعلی خاصه (۲) الی آخر الحدیث ، فی مسند ابن حنبل . وفی مناقب الخوارزمی فقد باهاالله بك اهل سبع سموا ته . (۳) در خبر آنشبی که درفراش حضرت حسب الامر بیتوته فرمود :من مثلك یاعلی قدباهاالله بك ملائکته. (٤) تحفة‌النجباء . وهمچنین صاحب وسیله‌ازجابر راویست که‌حضرت رسول‌علی را سلام الله‌علیهماديدوفرمود: هذااخی وصاحبی ومن باهی الله به ملائکته ومن یدخل الجنه بسلام(٥).

(جلا) تلویح وتلمیح است بدعای حضرت رسول درحق حضرت امیر صلوات الله علیهما اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان (٦) الحدیث(کفایة‌الطالب) ☆

صالح وهادی تمسک بسبع واحسان و اَحَق افضل وقول النصاری وغیاض وانجا

(صالح) وصالح المؤمنین آیهٔ مبارکه برغم عایشه و حفصه نازل شده است . ابونعیم ، وثعلبی‌وفخررازی‌دراربعین : حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله‌فرمود یعنی علی السلام. واین‌یکی ازمحرکات عرق حسد ورشك، وازاسباب کینهٔ‌آن دوزن وپدرهای‌آنها است با حضرت امیر ع . درکتاب حضرت عیسی که راهب صاحب صومعه‌در حوالی رقه‌آنوقت که حضرت امیر بصفین میرفتند عرضه داشت تعبیر از آنحضرت بعبدصالح‌شده است ، ابن ابی‌الحدیدآنرادرشرح نهج البلاغه متعلق بمسیر

---

۱ ـ مراد بمودت ودوستی ذوی‌القربی علی وفاطمه وفرزندان آنهاست ۲ ـ رسول ص فرمود خدا بعلی‌ع ابن ابی طالب بخصوص‌مباهات کرد ۳ ـ رسول‌فرمود یا علی خدا بوجود توبراهل هفت‌آسمان مباهات کرد ٤ ـ رسول ص فرمود یاعلی کیست مانند تو (درقدروشرف) که‌خدا بوجود توبرملائکه مباهات کرد ٥ ـ رسول فرمود این‌است علی ع برادرمن ورفیق همصحبت من‌وکسی که خدا بوجودش برفرشتگان مباهات کرد و کسی که باتحیت وسلام ببهشت داخل‌شود ٦ ـ رسول ص عرض کرد بارالها دل علی‌را روشن گردان بنورخود وبهار تفرج وشادمانی اورا باغ ایمان قرارده

حضرت جانب شام مفصلاً نقل داده است مراجعه شود .

(هادی) لکل قوم هاد (۱) الایه ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی حق علی: در تفسیر روایت کرده اند که هاد در این آیه حضرت امیر است علیه السلام. در اربعین خطیب است که ینادی علی بن ابیطالب بسبعة اسماء یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی . (۲) در مستدرک است قوله علیه السلام انا الهادی و النبی المنذر (۳) صحیح خبر قوله بغوی از ابن عمر روایت کرده یا علی انا نذیر امتی و انت هادیها (۴) الخ .

(تمسك) در حلیهٔ ابونعیم و مسند ابن حنبل است که تمسك بولایت وحب علی بن ابیطالب موجب چنك زدن است بشاخهٔ یاقوت سرخی که خداوند عز و علا بدست قدرت خود در بهشت کاشته، ابوبکر بن مؤمن الشیرازی باسنادش از حضرت رسالت: من اراد منکم النجاة بعدی و السلامة من الفتن فلیتمسك بعدی بولایة علی بن ابی طالب (۵) الحدیث. در اربعین طاهری و در جمع بین صحاح سته از صحیح ابوداود و صحیح ترمذی منقولست انی تارك فیکم ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی (۶) الحدیث. از غرائب تراکیبی که از چهارده حروف نورانیهٔ اوائل سور قرآنیه حاصل میشود این است : علی صراط حق نمسکه (صراط علی حق نمسکه) (۷) .

(سبع) حدیث سبع متعدد است : در حلیهٔ ابونعیم انت اولهم ایماناً بالله

---

۱ – برای هر قومی رهبر و راهنمائی است مراد علی ع است چنانکه ابونعیم و ثعلبی از اهل سنت در کتاب و تفسیر خود ذکر کرده اند ۲ – در کتاب اربعین خطیب است که روز قیامت علی را بهفت نام بخوانند یا صدیق (ای راستگو) یادال (ای رهنما) ، یاعابد (ای پرستش کنندهٔ خدا) ، یاهادی (ای رهبر) ، یامهدی (ای هدایت یافته) ، یافتی (ایجوان مرد عالم) ، یاعلی (ای بلند رتبه) ۳ – علی ع فرمود من هادی و رهنمای خلق هستم و پیغمبر ترساننده و پندواندرز دهندهٔ خلق است ۴ – رسول ص فرمود یاعلی من پندواندرز دهندهٔ امتم و تو رهنما و هادی این امتی ۵ – پیغمبر اکرم ص فرمود از شما امت هرکس براه نجات باشد و از فتنه های عالم سالم بماند بعد از من دست بدامان ولایت علی ع بزند ۶ – رسول ص فرمود من درمیان شما امت چیزی وامیگذارم که اگر بآن چنك بزنید هرگز گمراه نخواهید شد (که آن قرآن و اهل بیت رسولند) ۷ – طریقهٔ علی راه حق است وما از او پیروی خواهیم کرد

واوفاهم بعهده واقومهم بامره (١) الحديث . لقد صلت الملئكة على وعلى على سبع سنين (٢) بطرق مختلفه وارد شده است .

در حديث مباهـات و حديث هادى، سبعة اسماء گذشت . حاكم در مستدرك صليت قبل الناس سبع سنين (٣) را صحيح شمرده . ثعلبى ازابن‌مسعود آورده است كه قرآن بهفت حرف نازل شده است ، هريك را ظهروبطنى است ، على‌بن ابيطالب بتمام عالم بود . عمرخطاب راوى است لوان السموات السبع و الارضون السبع وضعت فى كفة ووضع ايمان على فى كفة لرجح ايمان على (٤) . از همه عالى ترحديثى است كه ابونعيم از جابر انصارى روايت نموده حضرت ميفرمايـد : سؤال كردم پروردگارم را عزوجل دربارهٔ على خصلتى را پس منع كرد مرا آنراوابتدا فرمود مرا در باره اش بهفت چيز (تمام حديث را از كشكول سيد المتألهين آملى طلب نمايند) .

(احصان) دركتاب فضائل احمدست كه حضرت رسول دربارهٔ جناب امير مى فرمود : نميترسيم براو كه بعدازايمان كافرشودو بعدازاحصان زنا كند . واين تعريض بود باغيار . فتدبر .

واگر بجاى آن احصاء باشد اشاره‌خواهد بود بحديث ان الله تبارك وتعالى جعل لاخى على بن ابيطالب فضائل لايحصى عددها الا الله تعالى (٥) الخ . متعلق بكريمهٔ كل شيئ احصيناه فى امام مبين الايه (٦) كه از حضرت رسـالت پرسيدندآن توراتست فرمودنه ، گفتند انجيل است فرمود نه گفتند قرآنست فرمود

١ـ رسول فرمودياعلى تواول‌شخصى هستى كه‌ايمان‌بخداآوردى وهم تو بعهد خدا باوفاترين مرد وبامر خدا محكم‌تروپايدارترين خلق هستى ٢ ـ رسول ص فرمود همانا فرشتگان تمام هفت سال برمن وبرعلى صلوات فرستادند ٣ ـ من پيش از مردم هفت سال نماز گذاردم(كه على درآن هفت سال بامن نماز گذارد) ٤ ـ رسـول اكرم فرمود اگرهفت‌آسمان وهفت زمين را دركفهٔ ترازوئى نهند وايمـان على ع را دركفهٔ ديگرايمان على ع ازهمه افزون‌آيد ٥ ـ رسول فرمود خـداوند تبارك و تعالى براى برادرم على ع فضيلت هائى قرار داده كه جزخداكسى‌آنرا شماره نتواند كرد ٦ ـ ما هرچيزى را درشماره‌آورديم درامام مبين (على ع) قرارداديم

نه ، که حضرت امیر رسید فرمود اینست **امام مبین** (۱) که احصاء (۲) فرموده است خداوند در آن علم هرچیزی را .

(احق) **لیس احد احق منك بمقامی** (۳) درروایتی است که ابواسحق ثعلبی در تفسیر ذکر کرده همچنین ابونعیم درحلیه بعداز نزول سورهٔ **اذاجاءنصرالله والفتح** (٤) و این تصریح است بخلافت وازآن تکذیب حدیثی که در بارهٔ شیخین جعل کرده اند هم استفاده میشود ...

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الایه(۵).

(افضل) **لضربة علی لعمرو بن عبدود افضل من عمل امتی** (٦) در مناقب ابن مغازلی ازابوایوب انصاری درطی حدیثی مفصل است که **ووصینا افضل الاوصیاء** (۷) درذیل حدیث طیر نیزدرمناقب است **اوفی الانصار خیر من علی، ا وفی الانصار افضل من علی** (۸) . و درفضائل ابن حنبل است که **الصدیقون ثلاثة** (۹)، بعد میفرماید : **وعلی بن ابی طالب وهو افضلهم** (۱۰).وازین حدیث معلوم میشود که اعادی (۱۱) بغصب مقام آنحضرت قناعت نکرده بغصب القاب هم طمع نموده‌اند.

وازعجائب آنست که باوجود حدیث **مااقلت واظلت** (۱۲) که روایت آن در حق جناب ابوذر متفق علیه است اورا صدیق نمیخوانند.همانا برای این است که از

۱- پیشوای روشن وآشکار ۲ - بشماره آوردن ۳ -رسول ص فرمود یاعلی ع هیچکس سزاوارتر ازتو بمقام من نیست ٤ - چون هنگام یاری و نصرت خدا فرا رسید ۵ - آیا کسیکه خلق را براه خدا هدایت میکند سزاوار ترست که پیروی او کنند یا کسیکه هدایت نمیکند ٦ -رسول ص خدا فرمود ضربتی که علی ع درجنك بعمروبن عبدود زد ثوابش ازعمل همهٔ امت من افزون است ۷ - وصی ما اهل بیت (یعنی علی ع) افضل اوصیاء پیغمبران است ۸ - رسول فرمود آیا در میان انصار شخصی بهتراز علی وجود دارد؟در انصار کسی بهترازعلی است؟ ۹ - راستگویان سه نفرند (یعنی راستگویانیکه هرگز یك کلمه غیرراست نگفته اند)سه نفرندازاصحاب (اباذر وسلمان وعلی) ۱۰ -وعلی افضل این سه تن است ۱۱ - دشمنان ۱۲ - زمین بدوش نگرفته و آسمان سایه نیفکنده برراستگوتر از اباذر

شیعهٔ حضرت امیر بوده است. جائیکه افضل الصد یقین(۱) راصدیق نخواندابوذر را چگونه خوانند.

باری قول بافضلیت حضرت امیرازقدیم بوده است. وشیعی کسی را میخوانند که قائل بافضلیت بوده مثل اویس قرنی، زیدبن صوحان و برادرش صعصعه، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، جابروحذیفه. افضلیه خود فرقهٔ هستند ازعامهٔ بغداد که از دیدن اخبار کثیره وتأمل در فضایل آنحضرت خودرا باسم افضلیه جدا از دیگران ساخته اند چون ابن ابی‌الحدید عمربن عبدالعزیز را در حکم با فضایت آنحضرت قصه ایست مشهور.

(قول‌النصاری) درمسند ابن حنبل است که بعد از فتح خیبر (همچنین بعد ازمراجعت ازغزوهٔ ذات سلاسل) حضرت رسول فرمود: اگر نمیگفتند دربارهٔ تو آنچه نصاری درابن مریم گفتند الحدیث.

(غیاض) **لوان‌البحرمداد والغیاض اقلام‌والانس کتاب والجن حساب‌ما احصوافضائلك یااباالحسن** (۲) (فردوس الاخبار)،درروایت اخطب خوارزم‌موفق بن احمد مکی بنقل مطرزی مااحصوافضائل‌امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (۳) وارد است.

(انتجاء) درغزای طایف که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نجوای باحضرت امیررا سلام‌الله علیه طول‌داددرجواب منافقین مغرض که‌اغلب‌اطراف‌حضرت‌راداشتند فرمود: **امااِنی ماانتجیته ولکن‌الله انتجاه** (٤) احمد در مسند خود، مطالب السؤل ازصحیح ترمذی، ابن اثیر درمادهٔ (نجا) ☆

راس و منی و عقیق و امرت و علمته   صخره و شمس و عمامه عرش و نکل و ابتلا
حجت

۱ـ بهترین راستگویان ۲ ـ رسول اکرم فرمود یا اباالحسن اگر دریا مداد شود ودرختان عالم قلم گردد وهمهٔ جن وانس محاسب شوند فضائل و اوصاف تو را نتوانند بشمارآرند ۳ ـ همهٔ عالم فضائل واوصاف کمالیهٔ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را شماره نتوانند ٤ ـ رسول اکرم فرمود مردم بدانید که من علی را ببزرگی و برتری اختیارنکردم ،خدااورا اختیار کرد

(رأس)علی منی مثل رأسی من بدنی (۱) فردوس دیلمی وابن مغازلی شافعی وابن حجرعسقلانی درصواعق . درروایت دیگر بمنزلة رأسی من جسدی (۲) ، ودر روایت ابو نعیم ازمجاهد کرأسی من بدنی (۳)، وبروایت ابن عباس بمنزلة رأسی من بدنی (٤) وارد است . معلوم است که حواس بلکه حیات انسان باسر اوست .
درخبرابن مردویه درحدیث الجنة مشتاقة الی اربع : جبرئیل درصورت دحیهٔ کلبی میگوید خذرأس ابن عمك یاامیرالمؤمنین (٥) الحدیث.درحدیث دیگرست یاعلی اول من ینفض عن رأسه انت (٦). ونیز ازابن عباس ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که هیچ جا در قرآن کریم یاایهاالذین آمنوا (۷) نازل نشده است مگراینکه علی ابن ابیطالب رأس آن وامیر آنست . همچنین در مناقب ابن مغازلی است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یوحی الیه ورأسه فی حجر علی (۸) بعد حدیث رد شمس راروایت میکند . ابن ابی الحدید ازعثمن بن مطرق راوی است که شخصی ازانس بن مالك دراواخر عمرش ازعلی بن ابی طالب جویا شد گفت قسم خورده‌ام که پنهان نکنم هیچ حدیثی را درباره اش بعد از یوم الرحبه او رأس متقین است روز قیامت . این را ازپیغمبرشما شنیده ام الحدیث .
(منی) طرق حدیث علی منی متعدد است از آنجمله است : درمصابیح ودر مجمع بین صحاح سته علی منی وانا من علی ، (۹) و درخبرعزل ابوبکراز تبلیغ سوره ، وترمذی ازعمران بن حصین در قصهٔ بعث جیش بامارت حضرت امیر ، و در مطالب السؤل ازبراء بن عازب وازابوذر احادیث عدیده وارد است ، همچنین درذیل

---

۱ ـ رسول فرمود علی نسبت بمن بمنزلهٔ سراست نسبت ببدن من ۲ ـ علی نسبت بمن مانند سر نسبت بجسد من است ۳ ـ مثل سر است نسبت ببدن من ٤ ـ بمنزلت سرمن است نسبت ببدن من ٥ ـ جبرئیل گفت ایرسول‌حق سرپسر عمت علی را درآغوش گیر ٦ ـ یاعلی اول کسیکه درقیامت سر ازخاك بر کند و گرد ازرخسار بزداید توهستی ۷ ـ ای کسانیکه ایمان آورده اید ۸ ـ چه بسیار وحی بررسول نازل میشد که سرش دردامان‌علی ع بود ۹ ـ رسول ص فرمود علی ازمن است ومن‌ازعلی هستم

حدیث مواسات در مسند ابن حنبل است انه منی و انا منه قال جبرئیل و انا منکما یارسول الله (۱)، صاحب تحفة النجباء از فضلای عامه است همچنین سیوطی در تاریخ الخلفاء حدیث علی منی را از احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه نقل کرده اند و در حدیث منزلة علی منی کمنزلة هرون (۲) نیز این لفظ وارد شده است.

صاحب تحفة النجباء از حاکمی و صاحب کنوز المطالب خبری نقل داده در طی آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعباس میفرماید: یاعم والله الله اشد حباً له منی (۳). در حدیث نور نیز این کلمه وارد شده است خلقت انا و انت من نور واحد فانت منی و انا منك (٤). ابو نعیم از ابن عباس روایت میکند علی منی کعینی من جسدی (۵). ایضاً از ابن عباس راوی است علی بن ابیطالب منی کجلدی، علی منی کلحمی، علی کدمی منی فی عروقی (٦) الحدیث

(عقیق) تختموا بالعقیق فانه (۷) الحدیث ذکر الخطیب خوارزمی. همچنین ابن المغازلی از اعمش روایت میکند که در مجلس منصور حدیث فضیلت انگشتری عقیق را ذکر کرد باین عبارت فانه اول حجر شهد لله بالوحدانیه ولی بالنبوة ولعلی بالوصیه ولولده بالامامه ولشیعته بالجنه (۸).

(امرت) ولایت و فرمانروائی. ابن مردویه الحافظ من کتاب مولانا علی قال له دحیة الکلبی انت امیر المؤمنین (۹) و او خود جبرئیل بوده است ببریده رفع

---

۱ - رسول اکرم فرمود علی ازمن است و من از علی هستم جبرئیل گفت منهم از شما هستم یارسول الله ۲ - رسول ص فرمود علی نسبت بمن بمنزلهٔ هرون نسبت بموسی است ۳ - رسول اکرم بعموی خود عباس فرمود بخدا قسم که خدا علی را بیش ازمن دوست میدارد ٤ - رسول فرمود یاعلی من و تو از یکنور خلق شده ایم پس تو ازمن هستی و من از توام ۵ - رسول ص گفت علی ع نسبت بمن مانند چشم است نسبت ببدن من ٦ - علی نسبت بمن مانند پارهٔ تن من است و بمنزلهٔ خون در عروق ورگهای من است ۷ - رسول فرمود انگشتر عقیق در انگشت کنید که این سنك (به ولایت علی ایمان آورده) ۸ - انگشتر عقیق بانگشت کنید که عقیق اول سنگی است که بیکتائی خدا و نبوت من و ولایت و خلافت علی شهادت داده است و برای فرزندان علی بامامت و برای شیعیان علی ببهشت گواهی داده است ۹ - از کتاب مولای ما علی دحیهٔ کلبی (یعنی جبریل) بعلی گفت تو پیشوای اهل ایمانی

کرده است قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نسلم علی علی بامیر المؤمنین (۱). در نهایة العقول فخر رازی است قال صلی الله علیه وسلم سلموا علی علی بامرة المؤمنین و منه سمی امیر المؤمنین (۲) . احادیثی که تصریح بلقب امیرالمؤمنین برای آنحضرت دارد متعدد است . جملهٔ از آنها را مولانا محمد طاهر قمی در نوع ثانی ازفاتحهٔ اربعین خود ازطرق مخالفین ذکر کرده ومیگوید : ازین اخبار برمی آید که عمر بغصب خلافت اکتفاء نکرده اسمی را هم که خدا بامیر المؤمنین داده بود غصب کرد .

(علمته) فماعلمت شیئاً الا علمته علیاً فهو باب مدینة علمی (۳) ابن عباس. وعبارت ابن المغازلی این است فماعلمنی شیئاً الا علمته علیاً (٤) . در نزد اهل تحقیق همین یك فضیلت برای اثبات که تالی تلو مقام نبوتست کافی است .

(صخره) حکایت صخرهٔ بیضاء (٥) وآب گوارا درروز سوم از سیر حضرت بصفین (درتاریخ اعثم کوفی) .

واگر بجای صخره کلمهٔ حجت باشد اشاره خواهد بود بحدیثی که ابونعیم از حذیفهٔ یمان نموده یا حذیفه ان حجة الله علیك بعدی علی بن ابیطالب الکفر به کفر بالله (٦) الحدیث وبحدیثی که ابن المغازلی روایت کرده است انا وهذا حجة علی امتی الی یوم القیمه (۷) بااشارهٔ بحضرت امیر علیه السلام .

(شمس) مناقب خوارزمی یا ابا الحسن کلم الشمس (۸) الحدیث . فصول

۱- بریده از اصحاب رسول گفت که پیغمبر اکرم بما امرفرمود که چون بعلی سلام دهیم بعنوان امیرالمؤمنین سلام دهیم ۲ -امام فخررازی در کتاب نهایت العقول ذکر کرده که رسول ص فرمود بعلی علیه السلام بعنوان امیر المؤمنین سلام دهید ۳ - رسول ص فرمود من ازوحی خدا علمی نیاموختم جز آنکه همه را بعلی ع آموختم پس بدانید که علی ع درشهرعلم من است ٤ - مغازلی ازارباب حدیث اهل سنت هم چنین روایت کرد پس من که رسول خدایم علمی ازوحی خدا نیاموختم جز آنکه همه را بعلی تعلیم دادم ٥ - سنك سفید ٦ - رسول فرمود حذیفه بعدازمن حجت خدا بر تو علی ابن ابی طالب است هر که باو کافرشود بخدا کافرشده است - ۷ - رسول فرمود من واین مرد (علی بن ابیطالب) حجت براین امت تاروز قیامتیم ۸ - یا اباالحسن با خورشید سخن بگوی

ابن فورك وابن المغازلی وابویعلی فی المعتمد: رد شمس بعدغروبها حتی صلی العصر غیری قالوا لا (۱) الحدیث. این حدیث را ابن حجر میگوید طحاوی وقاضی درشفا صحیح شمرده وشیخ الاسلام ابوزرعه حسن حافظ حسکانی در طرق حدیث ردالشمس یك جزء املا نموده است چنانکه ذهبی درترجمهٔ اوذکر کرده.

(غمامه) ابومحمدفحام ازانس «ورأیت غمامة بیضاء (۲)» حدیث عنقود عنب (۳) را روایت میکند وآن تصریح ونص بوصایت است.

(عرش) مناقب خوارزمی درخبرحضرت آدم فاذاً مکتوب علی العرش (٤) الحدیث. وفی الصراط المستقیم نقلاً عن صاحب الوسیله نظرت فی الاسراء (٥) الحدیث یعنی در لیلة الاسراء در خبر معراج (٦). ودر روایت ابوسهل است اذا کان یوم القیمه صف الله لی عن یمین العرش قبة من ذهب حمراء وصف لعلی فیما بینهما قبة من ذهب حمراء فماظنك بحبیب بین خلیلین (۷). ابو نعیم ازعمرخطاب روایت نموده که حضرت فرمود ان فاطمه وعلیاً والحسن والحسین فی قبة بیضاء سقفها عرش الرحمن (۸).

(سطل) تلمیح است بحدیثی که جمهور روایت کنند که خدای عزوعلا برای غسل یا وضوی جناب ولایتمآب سطل ومندیلی نازل فرمود. درمناقب ابن شافعی است که حضرت امیر بامرحضرت رسول صلی الله علیهما حدیث میکند که آب برای طهارت خواستم حسین را فرستادم دیر کردند ترسیدم که نمازفوت شود ناگاه سقف شکافته

۱- علی ع فرمود آیا کسی بر گردانید آفتاب را بعدازغروب تانمازعصر بجای آورد غیرمن همه گفتند نه یاعلی ۲- ودیدم ابرسفید ۳- خوشهٔ انگور ٤- ناگاه دیدم برعرش نوشته ٥- ودر کتاب صراط المستقیم ازصاحب کتاب وسیله نقل شده: حدیث نظر کردم درشب معراج تا آخر ٦- شب معراج پیغمبر ۷- رسول اکرم ص فرمودچون روزقیامت شود خدا برای من در طرف راست عرش قبه‌ای از طلای سرخ بیاراید وبین قبهٔ من وعرش قبه‌ای ازطلای سرخ نیز برای علی بیاراید پس دربارهٔ علی حبیب خدا چه گمان میبری که بین من وخدا دو دوست قرار گرفته است ۸- فاطمه ع وشوهرش علی ع وفرزندش حسن وحسین در حظیره القدس یعنی در باغستان قدس در گنبد سفید که سقفش عرش خداست بود -

وسطل ومندیلی یعنی دستمالی که روی آن بود نازل شد الحدیث. سید درطرائف خبررا مفصل ترنقل نموده است طالب رجوع نماید.

(ابتلاء) اشاره است بفقرهٔ حدیثی قدسی که در حلیة الاولیاء است در بارهٔ حضرت امیر :انه سبق فی علمی انه لمبتلی ومبتلی به (۱) یعنی باو مردم امتحان میشوند ☆

همچنین باآیه تبلیغ واکمال ونعیم ✿ واسئل وود وتلقی وسقایه ماغوی

(همچنین باآیه) بعداز تعداد جملهٔ احادیث متفق علیها اشاره میشود به بعضی ازآیات کریمه که باتفاق عامه درحق حضرت امیر سلام الله علیه نازل شده‌است: ابن عساکر ازابن عباس نافلشت که سیصدآیه ازقرآن مجید درحق آنحضرت نازل شده است.

چنانکه سیوطی درتاریخ الخلفاء ذکر نموده است.

(تبلیغ) یاایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك (۲) ابونعیم وثعلبی.

غفرالله لمن قال:

فهم تمام مصحف اگر بر تو مشکل است — یك آیه نیك فهم کن ازجملهٔ نبی (۳)

آن آیه چیست آیهٔ تبلیغ و بازبین — کان آیه کی خدای فرستادزی (٤) نبی

سال اخیرواول تبلیغ وآن چه بود — کان سان شودمبالغه درباره اش قوی

در گرمگاه وبادیهٔ پر زخار وخس — نازل شدن بفور و طلب کردن علی

بر منبری ز پالان بر رفتن و بجد — گفتن الست اولی در محضر وندی

بخ بخ صحابی و تبریك یك بیك — تحسین مدح حسان نصی چنین جلی

بااین همه شواهد (٥) بازت تأمل است — در معنی ولایت یاقوم للفری (٦)

خدا درحدیث قدسی فرمود درعلم ازلی من چنین گذشته که علی را خود بیازمایم وخلق را باو آزمایش وامتحان کنم ۲ - ای رسول ما آنچه برتو ازجانب خدانازل شد (راجع بخلافت وولایت علی) بخلق برسان ۳ - قرآن ٤ - جانب وطرف ٥ - نسخه بدل دلائل ٦ - یاللعجب

(کمال) آیهٔ اکمال **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم** (۱) الایه ابونعیم وابن المغازلی ایضاً . غفر الله تعالی لمن قال:

از چه اکملت دینکم الیوم — گفت اندر نبی خدای نبی
این سه لفظ است شرح هریك چیست — باز گو گر نهٔ تومرد غبی (۲)
گر شناسی و باز گمراهی — بتو خندد بسخره عقل صبی (۳)
شد چه تبلیغ از نبی آنروز — گشت نازل چه آیتی ز نبی
روشن و آشکار پاسخ ده — بگذراز قولهای زیر لبی

(نعیم) قوله سبحانه **ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم**(۴) الایه فسر بحب اهل البیت (۵) .

(واسئل) قال سبحانه **واسئل من ارسلنا قبلك من رسلنا** (۶) الایه کتاب استیعاب لابن عبدالبر . وقدخرجه ایضاًابونعیم درطی حدیث لیلة الاسراء .

(ود) قال سبحانه **سیجعل لهم الرحمن وداً** (۷) الایه، ابو نعیم اصفهانی و تفسیر ثعلبی وحافظ سلفی ، ازابن عباس مروی است که درشأن حضرت امیر سلام الله علیه نازل شده،مراد محبت درقلوب مؤمنین است .

بآخر تفسیر سورهٔ مریم از کشاف که رجوع شود معلوم خواهد شد که هر سینه که خالی ازمودت حضرت امیر باشد ازمؤمنین خارج خواهد بود .

(تلقی) این کلمه بصیغهٔ فعل ماضی اگرخوانند حکایت خواهد بود از کریمهٔ **فتلقی آدم من ربه کلمات** (۸) الایه . وبصیغهٔ مصدرهم میتوان خواند : مثل ترقی و تجلی، وتسلی ، ابوالحسن علی‌بن‌المغازلی الواسطی فی‌المناقب .

---

۱ ـ امروز (روزنصب خلافت‌علی) دین برای‌شما امت حد کمال یافت
۲ ـ نافهم خرف — ۳ ـ کودك — ٤ ـ آنگاه در قیامت ازنعمت‌البته سئوال کنند — ۵ ـ تفسیر شده است نعمت بدوستی اهل‌بیت — ۶ ـ ای‌رسول از کسانیکه ما پیش‌ازتو برسالت فرستادیم سئوال کن — ۷ ـ البته خدا دل‌آنهارا مملو ازدوستی و محبت یکدیگر خواهد کرد (مراد علی‌وشیعیان اوست) و آیه درشأن علی نازل است . — ۸ ـ پس آدم ازخدای خود کلماتی آموخت

(سقایه) قال عزوعلا اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام (١) الایه، الحافظ ابو نعیم وتفسیر الثعلبی والجمع بین الصحاح السته، از حدیث متعلق بآیهٔ مبارکه تفضیل حضرت امیر علیه السلام برعباس عم حضرت رسول صلی الله علیه وآله خوب واضح میشود. بلکه از کریمهٔ والله لایهدی القوم الظالمین (٢) تعریضی هم فهم میشود فافهم.

(ماغوی) درسورهٔ مبارکهٔ والنجم است ماضل صاحبکم وماغوی (٣) الایه مناقب ابوالحسن الشافعی ☆

صادقین وراکعین و امتحان علم الکتاب عصر و لا نخزی و بحرین و کفی و استوی

(صادقین) قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ابو نعیم قال هو علی بن ابی طالب (٤) باسناد دیگر قال محمد وعلی صلوات الله علیهما (٥) ابن عباس

(راکعین) قال سبحانه وارکعوا مع الراکعین الایه قال ابن عباس نزلت فی رسول الله وعلی خاصة وهما اول من صلی ورکع (٦).

(امتحان) تلویح وتلمیح است بآیهٔ کریمه اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی (٧). درمسند ابن حنبل همچنین درطی خبر خاصف النعل است لیبعثن الله

---

١ ـ آیا منصب سقائی وآبدادن بخاصان کعبه رامانند جهاد درراه خدا قرار میدهید (یعنی مقام عباس را مانند مقام علی تصور میکنند، هرگز عموی پیغمبر عباس بمقام علی نخواهد رسید) ٢ ـ خدا ستمکاران عالم را هدایت نخواهد فرمود ٣ ـ صاحب اختیار شما (یعنی رسول خدا) هرگز بضلالت و گمراهی نبوده است ٤ ـ ای اهل ایمان تقوی وپرهیز کاری پیش گیرید و همیشه با راستگویان عالم همراه باشید ابو نعیم گفت مراد علی علیه السلام است ٥ ـ در روایت دیگر گفت مراد از راستگویان پیغمبر و علی است ٦ ـ وبا نمازگذاران برکوع وسجود حق مشغول باشید ابن عباس گفت آیه درشأن رسول وعلی نازل شده که اول کسیکه نمازگذارد ورکوع کرد پیغمبر و علی بودند ٧ ـ آنها هستند که خدا دلهایشانرا برای مقام تقوی بیازموده (مراد علی وشیعیان اوست)

عليكم رجلا امتحن الله قلبه للايمان (١) الحديث.
(علم الكتاب) قال تعالی وعز وعلا من عنده علم الكتاب الايه، رسول اكرم فرمود صاحبكم علی بن ابی طالب الذی نزلت فيه آيات من كتاب الله (٢) ابن المغازلی الواسطی. ثعلبی نيز روايت كند كه مراد علی بن عليه ابيطالب عليه السلام است وبس. راوی او عبدالله بن سلام است كه از احبار (٣) يهود بود و اسلام اختيار كرده بود. عجب اين است كه بغوی درمعالم التنزيل گويد كه من عنده علم الكتاب (٤) خود عبدالله سلام است فتدبر (٥).
(عصر) اين كلمه درقرآن يك جا نازل شده كه والعصر باشد. حافظ ابونعيم از طريق ضحاك روايت كند كه ان الانسان لفی خسر (٦) الايه يعنی اباجهل لعنه الله وباقی سوره والذين آمنو (٧) يعنی علی عليه السلام.
(لايخزی) قوله سبحانه يوم لايخزی الله النبی والذين آمنوا معه الايه قال ابن عباس علی واصحابه (٨) ابونعيم وتفسير ثعلبی،
(كفی) عبدالله مسعود آيه راچنين قرائت ميكرد: وكفی الله المؤمنين القتال بعلی بن ابی طالب (٩) چنانكه ابونعيم اصفهانی ذكر كرده. و همانا برای اين گونه قرائت او بود كه عثمان كرد بااو آنچه كرد. ابن ابی الحديد در شرح خطبهٔ قاصعه ازابن عباس هم مثل آن روايت كرده.
(استوی) قال جل وعلا فاستوی علی سوقه (١٠) الايه استوی الاسلام

---

١ ـ البته برانگيزد خدا برای شما مرديرا كه دلش را برای مقام ايمان بيازموده (مراد علی عليه السلام است) ٢ ـ كسيكه علم كتاب خدا نزد اوست پيمبر ص فرمود مقصود صاحب شما علی بن ابی طالب است كه درشأن او آيات بسياری از كتاب خدا نازل شده است ٣ ـ علماء يهود ٤ ـ كسيكه علم كتاب نزد اوست ٥ ـ دراين مطلب تدبر وفكر دقيق لازم است ٦ ـ ٧ ـ انسان درزيان كاريست مقصود ابو جهل پليد است وباقی سوره الا الذين آمنو مگر آنانكه ايمان بخدا آوردند الی آخر مقصود علی عليه السلام است ٨ ـ قول خدايتعالی، روزيكه خدا رسول خودرا وآنان كه ايمان آوردند خار نخواهد كرد بلكه عزت خواهد بخشيد، مراد ازآنان كه ايمان آوردند علی ع واصحاب اوست.
٩ ـ وخدا مؤمنان را (بوجود علی عليه السلام) ازآسيب جنك كفايت وحفظ فرمود
١٠ ـ خدا اسلام را بر حد كمال خود بواسطهٔ شمشير علی بيارااست

بسیف علی بن ابی طالب ابونعیم. تااین موضع نودوسه حدیث وهفده آیه از کلام الله المجید درفضائل حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه که تمام را عامه قبول دارند ذکرشده وهرگاه باحدیث **مؤاخات،وآیهٔ مباهله، وهل اتی ،وانما ولیکم الله،** **وانا مدینة العلم ، وبغض علی کفرونفاق** (۱) شمارند نودونه فضیلت خواهد شد. وچون جملهٔ ازآنها تلمیح باحادیث عدیده تواند بود مجموع مضاعف عدد مزبور خواهد شد. مردم شیعی بلکه هرمنصف خالی ازغرضی میگوید آیا پسر خطاب ازاین همه احادیث بی خبربود «که گفت اگرمعاذبن جبل یاسالم مولی حذیفه زنده بودند خلیفهٔ خود می ساختم» یانه؟ اگربی خبر بود این طعنی است بزرك واگر باخبر بود این بغض وعُنادی است آشکار نه باحضرت امیرسلام الله علیه تنها، بلکه باتمام امت تاقیامت **فافهم وانصف** (۲).بااینکه خوداز عایشه **الائمة من قریش** (۳) را روایت کنند ومعاذ وسالم هیچیك ازقریش نبودند **فتدبر** (٤). ازعبیدالله بن شداد حدیث کرده اند که میگفت دوست میدارم که مرا یکروز دست باز دارند تا باختیار خود درفضائل علی بن **ابیطالب آنچه میدانم** حدیث کنم آنگاه این گردن مرا بزنند**فافهم**متأملا (٥). ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی را درتکثیر فضائل ومناقب حضرت کلامی است که ازآن نمیتوان گذشت **میگوید** هرگاه امیرالمؤمنین خودش بخواهد فخریه کند ومبالغه نماید درتعدید مناقب خود، با آن فصاحتی که خدای تعالی باوعطا فرموده وآنرا اختصاص باو داده، ومساعدت نمایند او را تمام فصحاء عرب نخواهند رسید بده یك آنچه نطق فرموده رسول صادق خدای تعالی صلوات الله علیه دراین امر، نه آن اخباریکه غیراهل تسنن نقل کرده اند بلکه احادیث معتبریکه موثقین عامه روایت نموده‌اند انتهی.

---

۱ ـ حدیث عقد برادری پیغمبر باعلی و آیهٔ مباهله و سورهٔ هل اتی وآیهٔ انما ولیکم الله وحدیث انا مدینة العلم و حدیث بغض علی کفراست ونفاق این شش دلیل راهم بآن نودو سه بیفزائی نودونه دلیل قاطع درفضائل علی ع گردد ۲ ـ مطلب را کاملا بفهم وانصاف ده ۳ ـ امامان دین از قبیلهٔ قریش خواهند بود ٤ ـ با دقت در این مطلب نظر کن

٥ ـ باتأمل وفکرمطلب را فهم کن

من میگویم در تعداد آن احادیث شریفه قناعت میکنیم بعدیکه امام احمد حنبل یعنی سی هزار حدیث مسند اقرار نموده واین مبلغ رابرده سال کـه قسمت کنیم معلوم میشود کـه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله برجسب امر الهی بیان فضائل آن بزرگوار را هرروزه چندین بار بعبارات گوناگون نشر داده وقوم رامتذکر میفرمود ، و حق نصح (۱) وارشاد امت راادا مینمود ، تا نظر بابتلاء آت آتیه (۲) طریق نجات را بشناسند . اما دریغ که آنها بمنزلهٔ داهنی بود کـه بر آتش حسد و رشك منافقین زده میشد و برعناد آنها می‌افزود . ومن لم یجعل الله له نوراً فماله من نور(۳) الایه باران که درلطافت طبعش خلاف نیست (البیت) ☆

حضرتش را منقبتها نیست کاعداز عنود　　　می نیارستند کردن هیچیک را اختفا

باب علمش خواند پیغمبر نه ازروی گزاف　　　ادخلوا فرمود زان لیک من ابوابها

(باب علمش خواند) حدیث باب علم را ابن‌المغازلی درمناقب روایت کرده اول انا مدینة العلم و علی بابها فمن ارادالعلم فلیأت الباب (۴) ثانی انا مدینة العلم وانت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب (۵) . بزاروطبرانی وترمدی ، وحاکم ، وعقیلی ، وابن عدی حدیث مدینه را روایت کرده اند خطیب بسه طریق ، وابن شاهین بچهار ، چغانی به پنج ، وابن بطه بشش ، وثقفی بهفت ، واحمد بهشت طریق .

ابو نعیم وبغوی ومناوی باین عبارت روایت کرده‌اند انادار الحکمة وعلی بابها (۶). این روایت باآیهٔ مبارکهٔ ادخلوا البیوت(۷) که در قصیده بآن اشاره شده

---

۱ - نصیحت و خیرخواهی بسزا　　۲ - گرفتاریها و امتحانات　　۳ - وهر کس را خدانورمعرفت وایمان عطا نکرده هرگز نوری نخواهدداشت　　۴ - رسول اکرم فرمود من شهرعلمم وعلی درآن شهر است پس هرکه جویای علم ومعرفت است باید از درآن که علی است واردشود　　۵ - رسول فرمود یاعلی من شهر علمم وتو درآن شهری وآنکس که گمان کند که بشهرعلم ازغیر درآن شهر میتواند رسید دروغ میگوید و گمان باطلی کرده است　　۶ - رسول فرمود من خانهٔ حکمت الهی هستم وعلی درآن خانه‌است　　۷ - بخانه‌ها ازدرهای آن واردشوید نه ازغیر درگاه

برای استنتاج مناسب تراست . ازلطایف اینکه علی بن ابی طالب باباب مدینةالحکمه بحساب جمل برابر است .

درهرصورت نتیجهٔقیاس نص برخلافت حضرت امیروارجاع امت است بآستانهٔ آن بزرگوار سلام الله علیه .

(تنبیه) حدیث باب علم را طریق مختلفه است ، واز آن کشف میشود که حضرت رسالت صلی الله علی مبلغها و آله مکرراین کلمه را تشریف تلفظ بخشیده ، ازآنجمله طبرانی **انا مدینةالعلم وعلی بابها** (۱) روایت نموده . براین حدیث که از حجج امامیه **نصرهمالله** (۲) تواند بود بعضی از ناصبیه دیده ام بچند وجه اعتراض وارد آورده است یکی آنکه این حدیث فقط دلالت دارد که حضرت امیر عالم است ومتضمن رجحان برسایر اصحاب نیست واز **اصحابی کالنجوم** (۳) مساوات فهمیده میشود. ثانیاً بعضی برای این حدیث تتمهٔذکر کرده است که **ابوبکرحیطانها وعمرارکانها وعثمان سقفها** (٤) در فردوس دیلمی است که **ومعاویة حلقها** (٥) وباب همیشه فارغ وخالی است اما حیطان وارکان ظرف محیط است پس آنها رجحان دارند ثانیاً ـ معنی علی بابها مرتفع بابهاست پس بکلی ازفضیلت حضرت امیر خارجست .

بااینکه نفس ازالتفات بجواب این گونه ترّهات واباطیل که اساس آن برجهل مرکب و عنادست عار دارد اشارتی مختصر که موجب تنبه غافل باشد بسر قلم می آرد :

اولا استعارهٔ کلمهٔ باب درمحاورات بلغاء برای هر چیزیکه وسیله ، دلیل ، ضابط ، نماینده واشاعه کننده باشد وبآن توصل وتوسل بچیزی جویند در فارسی و

---

۱ ـ من شهر علمم وعلی درآن شهراست   ۲ ـ خداوند آنهارا یاری کند
۳ ـ یاران من مانند ستارگانند   ٤ ـ بعضی از ناصبیهابرحدیث انا مدینة العلم اضافاتی از پیش خود جعل کرده است که ابوبکر دیوارهای آن شهر وعمرستون‌های آن و عثمان طاق آن شهر هستند   ٥ ـ و معویه حلقهای آن در است .

عربی متعارفست مثلا گویند وزراء ابواب ملوکند، درِعلم پرسش است ، در کنوز مناوی از کلمات نبوی است که لکل شئی باب و باب العبادة الصوم (۱). نظیر این کلمه است طریق ومفتاح : گویندهرچیزراهی دارد ، وگویند صبر کلید فیروزی‌است باز درکنوز مناوی‌است لکل شئی طریق وطریق الجنة العلم والعلم خزائن ومفاتیحها السؤال (۲).

ثانیاً برای هرصاحب ذوق سخن سنجی واضح است که چون گویند همهٔ خوبی ها درمخزنی است و درِ آن حسن خلق است ،یا خبائث و ذنوب (۳) سرائی است درآن‌شرب خمراست ، وپادشاه‌دریای‌سخاست‌شریعهٔ آن‌فلان امیراست ، تمام قصد متکلم موقوفست برجملهٔ ثانیهٔ ازاین عبارات یعنی غرض همان تعریف حسن‌خلق و تحذیر ازشرب وشناسانیدن امیر است .

چون این دو مقدمهٔ بدیهیه را متذکرشدیم می‌بینیم‌که حدیث شریف مشتمل است بردوجمله اول انا مدینة العلم ثانی علی بابها (٤) از سوق کلام و عین جملهٔ ثانیه چنانکه معلوم شد می‌یابیم‌که غرض اصلی ابداً بجملهٔ اولی تعلق ندارد بلکه مقصود ازتقدیم‌آن محض توطیه وتمهید جملهٔ ثانیه است . بخصوص بـا قرینهٔ احادیث دیگر که‌مذیل است به فمن اراد العلم فلیأت الباب (٥)که ابن حجرناصبی درصواعق آورده ، و حدیث علی‌باب علمی (٦) که بدون ذکر مدینه نیزدرصواعق است ، وحدیث علی‌عیبة علمی (٧) که مناوی درکنوزالحقایق ازابن عدی زاوی‌است ، وحدیث اعلم امتی‌من بعدی علی‌بن ابیطالب (٨) که ازفردوس دیلمی نقل کرده

---

۱ ـ رسول فرمود برای هرچیزی دری هست و در عبارت روزه است ۲ ـ برای هرچیزی راهی‌است وراه‌بهشت علم‌آموختن است وعلم گنجهای حق‌است و کلیدآن گنجها سئوال کردن و ازاهل علم پرسیدن است ۳ ـ پلیدیها و گناهها ٤ ـ رسول ص گفت من شهر علمم‌وعلی درآن شهر است ٥ ـ هر که علم نبی میطلبد باید از درعلم اوداخل شود ٦ ـ علی در علم من است ۷ ـ علی صندوق علم من است ۸ ـ رسول فرمود داناترین خلق پس از من علی بن ابیطالب است .

و حدیث فلماصرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فماعلمت شیئاً الاعلمته علیاً فهو باب علمی (۱) که ابن المغازلی ازانس بن مالك روایت کرده است ، و حدیث قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزاً واحداً (۲) که در حلیهٔ ابونعیم است ، و حدیث معاشر الناس انادار الحکمة وعلی مفتاحها ولن یوصل الی الدار الا بالمفتاح (۳) که در امالی است ، واقد اعطی علی بن ابی طالب تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر (٤) که درمناقب خطیب است .

بنا بر این جملهٔ ثانیه بحسب اراده و نیت متکلم صلی الله علیه وآله مقدم خواهد بود مانند مصراع ثانی درشعر که برای اشتمال برقافیه درنظر شاعر در حکم متقدم است وبرای این نکته است که صنعت معروف رادربدیع ردالعجز علی الصدر (٥) گویند نه ردالصدر علی العجز. پس مفاد حدیث شریف برای مردم زبان فهم اعلام واعلان امت است بمقام علمی حضرت امیر وحصر حدیث صحیح بروایت از آنحضرت وتصدیق وتوثیق آنچه از آنحضرت نشریابد .

یعنی ای کسانیکه مدینهٔ علم بودن من مسلم شماست بدانید که علی برای آن مدینه مانند دراست ، رجوع، وورود، ودخول وصدور معلومات شما همه باید مستند باشد باین باب ، چون وجه شبه دانسته شد ، هرکس بعلم من حاجت داردومیخواهد

---

۱ ــ رسول فرمود درشب معراج چون درحضور پروردگار خود رسیدم خدا بامن سخن گفت ورازهای نهانی بمیان آورد ومنهم هرچه ازعلوم واسرار الهی آموختم همه را بعلی ع تعلیم دادم پس علی ع درعلم من است ۲ ــ حکمت را به ده قسمت کردند و نه قسم آن را بعلی ویکقسم را بسایرمردم دادند ۳ ــ ای مردم بدانید که من خانهٔ حکمت الهیم وعلی کلید آن خانه است و کسی بخانه راه نیابد مگر کلید آنرا بدست آرد ٤ ــ رسول فرمود : علم را ده قسمت کردند و نه قسم بعلی ع ویکقسم بهمهٔ مردم دادند وباز قسم بخدا که در آن یکقسم هم علی ع بامردم شریك گردید ٥ ــ درشعر کلمهٔ آخررا بکلمهٔ اول برگردانند (اصطلاح علم بدیع است)

از این مدینهٔ علم وحکمت اتخاذ واستفاده کند میباید بعلی رجوع نماید، بعلم من راه نمیتوان برد مگر بوساطت علی ع، وهرچه آنرا علم انگارید اگر مأخوذ ازاین طریق نباشد آنرا علم من نباید شمرد، واگر ازدیگری توقع علم داشته باشید وراهی که مأمور برجوع آن هستید اگروابگذارید عاصی خواهید بود. واین معنی عبارتست از توصیه و استخلاف (۱) کمالایخفی (۲)، ولله در اخطب خوارزم حیث قال فی قصیدة (۳):

ان النبی مدینة لعلومه و علی الهادی لها کالباب(۴)

واختصاص علم بذکر ازبین سایرخصال حمیده برای آنست که علم روح نبوت و حقیقت رسالت وجهة احتیاج امت است به پیغمبر. پس تعیین در علم نیست مگر برای ارجاع امت براهی معین ومخصوص چنانکه درذیل حدیث دیگر که درمناقب ابن مغازلی استتصریح شده که انا المدینة وانت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الامن الباب (۵). وپیداست که درتمام این گونه احادیث که تعریض بصحابه است وتخصیص حضرت امیر بمرجعیت امت غرض هدایت خلق است واداى تکلیف نبوت.

باری بعداز توضیح فحوای حدیث بایراد های سست و سخیف مردك ناصبی که مراجعه نمایند وهن و رکاکت ودوربودن ازمقصد ومقصودخوب روشن میشود. علی الخصوص آن دو سه کلمهٔ بی‌تناسب که در بارهٔ مخادیم خود بآن الحاق کرده «کالحجر الموضوع فی جنب الانسان» (٦). و هیچ‌حاجت نیست که بطلان لاحقه اش را ازجهات دیگر بیان کنیم مثل اینکه حیطان حائل ومانع از استفاده است و

---

۱ - جانشین وخلیفه شدن ۲ - چنانکه پنهان نیست ۳ - این شعررا اخطب خوارزمی از اهل سنت چه نیکو گفته خدا خیر کثیرش دهاد ٤ - اخطب در این شعرمیگوید رسول خدا شهرعلوم وعلی که راهنمای آن علوم است مثل درآن شهرخواهد بود ٥ - رسول فرمود یاعلی من شهرعلمم وتودرآن شهری وهر که گمان کندکه بشهرعلم من ازغیردرآن تواندرسید دروغ گفته‌وگمان باطل کرده است ٦ - مانند حجر درپهلوی انسان است (این مثل‌را برای بی تناسبی دوچیزآورند)

مدینه سقف نمیخواهد وازارکان اگرکسی چیزی اخذ کند سارق و کذاب خواهد بود و غیرذلك تدبر فافهم و کن من الشاکرین (۱).

(لطیفة) علی بن ابی طالب بحساب جمل (۲) با اعلم الامه برابر است هر یك دویست وهیجده است.

باب علم مصطفی راازچه درفهم کتاب
بسته بگشادند درهای دگر را ناروا
حرام

چون اُبَی و اشعری وعمرو عاص وبن زبیر
بوهریره ابن مسعود وانس زید وعطا

عکرمه ضحاک وسدی ومقاتل بن جریح
کلبی وابن انس ابن ابی سلمه عطا

عاقلی ازکینه خالی یاد آرو زین گروه ؟
با امیرالمؤمنین خورشید چرخ ارتضا

(بسته) قریب بیست وپنج سال.

(ناروا) درنصابست: روا ناروا دان حلال وحرام.

(چون ابی و اشعری الخ) نام هفده نفراز صحابه وتابعین است ازکسانیکه عامه درتفسیر آیات قرآنیه روایت ازآنهارا در عرض روایت از حضرت امیر سلام الله علیه میدارند. درذکر اسامی رعایت ترتیب شده است. صحابه مقدم بر تابعین وروات آنهاست. مراد ازاشعری ابوموسی است (برای ترجمهٔ اجمالی آنها بنوع ثمانین ازکتاب اتقان سیوطی رجوع شود). در روات عامه عطا نام متعدد بوده اند ازآنجمله درروات ازابوهریره عطابن رباح است و عطابن مینا، و عطابن یسار، وعطای مولای ام ضبه، وعطای خراسانی. درباب سابع از کتاب غررو عرر وطواط کتبی آنجاکه قصهٔ ازعطاءبن ابی رباح وهشام بن عبدالملک است ذکر نموده که عطا کان

---

۱ - دراین مطلب فکر و تأمل کن وچون فهم کردی شکر آن بجای آر

۲ - کلمهٔ علی بن ابیطالب با کلمهٔ اعلم الامه عدد حروف آن بحساب حروف ابجد مساوی است

اصلع ، ارسح ، افحج ، اعور ، افطس ، اشل ، اعرج ، ثم عمی بعد ذلك انتهی (۱) ، جای مثل پارسیان است گویند مجم که گنجی ✡

گفت میدانم که حمامست پرسم خان کیست   آن فضایل را چرا فرمود پیغمبر چرا

تمليح وتلميح است بلطيفهٔ مشهور که لری ابله رسید بحمامی اززینتی که بر در حمام دید تعجب کرد پرسید که اینجا خانهٔ کیست گفتند حمام است گفت میدونم که حمامه ، میپرسم خان کیه:

گفتم ای دل دوراز آن دلبر چه حیرانیست این
گفت میدانی و میپرسی چه نادانیست این

این مثل عامهٔ عمیاء (۲) است که با وجود اخبار واحادیثی که خود روایت کرده اند باز درخانهٔ علم وحکمت راگذاشته کتب تفسیر وفقه واصول معارف خودرا برای محض عصبیت ولجاج ازاقوال واهیهٔ کعب وابن کعب ، وعمر ، وابن عمر ، و ابو موسی ، وابوهریره ، وحسن بصری ، وقتاده ، وعبدالله زبیر ، و عایشه ، وعمروعاص واصحاب رأی وقیاس آکنده‌اند وقول حضرت امیر را درعرض سایراقوال جهال قرار داده بلکه گاهی قول بعضی را ترجیح میدهند آه آه ازنقد صرافان گوهر ناشناس صدق الله العظیم لهم قلوب لایفقهون بها (۳). حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله مکرر میفرمودند که من شهرستان علوم وحکم الهیه ام وعلی درآن شهرستان است ؤ اظهر من الشمس است که علی درنبود و پیغمبر صلی الله علیه وآله دیوار بلکه مراد حضرت این بود که علوم من همه نزدعلی است الخ (٤). بهیچوجه چاره ندارند

---

۱ ـ عطا مردی بود مرض برص داشت، وموی برسروی نبود، ارسح و بدقیافه ولاغرعجز بود، وافحج یعنی باشنه‌های پایش ازهم دور و پیشهای پایش بهم نزدیك بود، چشمانش عیبناك ، و بینی او فرورفته، دست شل ، پالنك ، سپس بااینهمه عیوب کور هم گردید ۲ ـ یعنی گروه نابینا یعنی مخالفان علی ع . ۳ ـ خدای بزرك سخن براستی وحقیقت فرمود که فرمود قلوب اکثر مردم درك حقایق نمیکنند ٤ ـ شرح وتفسیر من لایحضره مجلسی اول رحمه‌الله

باید یاحضرت ماینطق عن الهوی (۱) راالعیاذ بالله تکذیب نمایند یا این احادیث را از کتب معتبرهٔ خود محو کنند یا خودرا شریك یهود بدانند در مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها (۲)الایه قال الله سبحانه الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لایستطیعون سمعاً (۳)

درمیان بادیه پرخار وخس درگذرگاه ... ازچه نازل شد نبی وشد علی رغم العدی

شهادت میدهم که الحق والانصاف حضرت رسالت صلوات الله علی مبلغها وآله درتنصیص بخلافت وتعیین حضرت ولایت سلام الله علیه قولاً وفعلا هیچ گونه فرو گذاشت نفرموده حق رسالت پروردگار را باکمل وجوه ادا فرمود.

علاوه بر چندین هزار حدیث که درآنها تصریح بوصایت ، خلافت ، ولایت ، وزارت، سیادت، شرافت، اخوت، اعلمیت، اقدمیت، افضلیت، خیریت ، احقیت،معیت باحق ، مرجعیت، نوریت، محرمیت، اسبقیت ، محبوبیت ، وجوب حب او واحتراز از بغض واکراه او،که بشمهٔ ازآنها چندانکه ازخورشید ذرهٔ وازقلزم قطرهٔ اشاره شد ، درسال اخیرحسب امر نافذ خداوند قدیر درخم غدیر رسماً وعلناً اقدام باستخلاف آنحضرت فرمود .

ازحدیث غدیر بتصدیق اهل خبر خبری مشهورتر نیست ابن مغازلی میگوید یك صد تن آنرا روایت کرده اند که ازآنجمله عشرهٔ مبشره اند ، محمدبن جریر طبری درکتاب ولایت ازیکصدوپنج طریق آنرا ذکر کرده، مسعودبن ناصر سجستانی درکتاب الدرایه فی حدیث الولایه ازیکصد وبیست نفر صحابی روایت نموده . عامه برای تواتر (٤) آن چون نتوانستند انکار کنند لفظ مولی را خواسته اند از معنی ظاهر منصرف سازند . بااینکه هرکس فی الجمله شعوری داشته باشد ، باآنهمه قرائن

۱ـ رسول اکرم هرگز سخن ازروی هوای نفس نمیگوید

۲ ـ مثل آنانکه خودرا حامل علم تورات میدانند ولی بآن علم عمل نمیکنند مثل حماری است که بار کتاب برپشت دارد بار سنگین دارد وچیزی از کتب درك نمیکند

۳ ـ آنانکه چشم بصیرتشان درپردهٔ نابینائی وغافل ازیاد خداست و یارائی شنیدن وقابلیت استماع آیات الهی ندارند ٤ ـ تواتر در حدیث یعنی حدیث را عده ای بسیار نقل کنند که عقل اتفاق آنهارا بردروغ محال شمارد

حالیه ومقالیه که ازشش جهت میبارد ، بجای لفظ مولی هر کلمهٔ دیگراگرفرض شود ازآن جزمعنی آقا ، سید ، مطاع ، سالار ، خلیفه وجانشین نخواهد فهمید بدلائل و قرائن زیر :

(۱) - نزول آیهٔ تبلیغ با تأکیداتیکه متضمن است (۲) - تهدید خدای عزوعلا که اگراین امررا بخلق نرسانی حق رسالت را هیچ ادا نکرده باشی (۳) - پیاده شدن حضرت سیدالانبیاء درغیر موقع (٤) - آنهم درمیان سنگلاخ پر از خاك و خاشاك که قابل فرودآمدن نبود (٥) - آنهم صحرای گرم حجاز که جای ایست و توقف نیست درگرمگاه (یعنی میان روز) که ازشدت حرارت مردم عبای خودرا زیر پا میگذاشتند وپناه بسایهٔ مرکبها میبردند (٦) - برگردانیدن هرکس پیش رفته وبعجله حاضر ساختن هرکس دردنبال مانده بود (۷) - از پالان شترمنبر تعبیه (۱) کردن (۸) - باآن جلالت شأن وعلو مقام برزبرچنین منبری رفتن (۹) - ازمردم قول وتصدیق گرفتن که ای خلق مگرنه من ازشما بخودشما سزاوارتر و حاکم ترم (۱۰) - حضرت علی را ازبین جمع احضار و تقریب نمودن (۱۱) - او را برسر دست بلندکردن چندانکه سپیدی زیربغل نمایان شود (۱۲) بعداز **الست اولی من کنت مولاه** (۲) فرمودن (که مصرح است باینکه همچنانکه من اولی و مولایم علی هم اولی ومولاست).

با اینهمه دلایل وقراین وشواهدآیا هیچ عاقلی احتمال میدهد ، اگرچه هزار سال ازچنان محضری دورباشد ، که عقل کل وهادی سبل بعدازاین مقدمات که بصوت رسافریاد میکند که مطلب بسیارمهمی میخواهد تبلیغ بشود وبعد از برداشتن حضرت و نمودن بحضار و فرمودن **من کنت مولاه** (۳) فرموده باشد ایهاالناس (٤) این شخص پسر عموی من است؟ ایهاالناس این همسایهٔ من است؟ ایهاالناس که پای شماازگرمی زمین میسوزدوسرشماازگرمی هوامیجوشدوهمه گوش فراداشته اید که بدانید آن امر بسیارمهم

---

۱ - یعنی ساختن بفکر ۲ - آیا من ازهمه کس سزاوارتر بر حکم فرمائی شما نیستم پس بعدازمن علی این مقام دارد ۳ - هر که من مولای اویم علی مولای اوست ٤ - یعنی ای مردم

که مرا خدای عزوجل بفوریت مامور فرموده است که بشما برسانم چیست آن این است که این یاورمنست یاشما این کس را دوست بدارید ؟ اگر واقع همین بوده‌است آیا العیاذ بالله ملحق بنوادر حجی و هبنقه (۱) نخواهد بود ؟ و آیا مستمعین اگر ازهمان مجلس مائل بارتداد میشدند حق نداشتند بااینکه بهزار عبارت دیگرازاین معانی آنچه گمان صحت در آن میرود مردم خودشان شنیده ومیدانستند؟ **علی التخصیص** (۲) بانضمام قراین لاحقه ازقبیل آنکه رسول اکرم ص فرمود که حاضر آن معنی را بغائب و پدر بپسر برساند تادامنهٔ قیامت ، واهل زمانیکه پای منبر بودند بعد بحضرت امیر بخبخه وعرض تبریك وتهنیت کردند .وحاضرین دسته دسته آمده درخیمهٔ مخصوص که برای جناب ولایتماب افراشتند بولایت عهد مبارکباد گفته اظهار انقیاد واطاعت نمودند ، وحسان بن ثابت که شاعر مخصوص حضرت رسالت بود اجازت خواسته و برخاسته بانشاد اشعار پرداخت وبصلهٔ تحسین و دعای تأیید بروح القدس سر افراز گردید ، وآیهٔ **الیوم اکملت لکم دینکم** (۳) فرودآمد ، و حارث بن نعمان فهری مصداق **سأل سائل بعذاب واقع** (٤) واقع شد ، عمر وعاص باهمهٔ منافقی ابیات مشهوره را درمدح حضرت بنظم آورد ودرمواقع حاجت حضرت امیر خود بدین خبر متمسك میشد برای اثبات خلافت بآن استناد میجست (تتمهٔ تحقیق را از مجلد حدیث غدیر از کتب مستطابهٔ عبقات که اکنون در نزد حقیر حاضر نیست بایدخواست) ☆

برسر اقتاب و درحق علی آنجا چه گفت *این همه تأکید از بهر چه بود ای پارسا*

قتب بکسر وقتب بتحریك پالان وجهاز شتر است اقتاب جمع آنست . اختیار این لفظ برای وقوع آنست درخبر غدیر خم . ابن جوزی درمناقب جمعیت حضار را یکصدو بیست هزار ثبت کرده . البته تبلیغ بااین جمعیت محتاج بمنبر وجای مرتفع

---

۱ ـ دومرد معروف بحماقت هستند ۲ ـ مخصوصاً ۳ ـ امروز دین شما بحد کمال رسید ٤ ـ سائلی سؤآل کرد عذاب که براو واقع شد (حارث فهری که دشمن علی ع بود روز غدیر نزد رسول آمد که اگر خلافت علی را از پیش خود کردی نمی پذیرم واگر بامر خدا کردی دعا کن که برمن عذابی برسد و بمیرم که من زیر بار خلافت علی ع نخواهم رفت)

است . این بود که از اقتاب ابل و پلاس دواب منبری افراشتند ✫

تا بکی معزول سازی عقل را از فهم حق — لایق تقلید نبود اصل دین ای بادکا
جانشینی نبی را شرطها باشد بنقل — وین زملکت فرق دارد چون نبی از پادشا
طهر مولد باید و علم و شجاعت عدل و فضل — وز خداوند انتخاب وز پیمبر اکتفا

(وز خداوند) زیرا که خلیفه و جانشین رسول او تبارك و تعالی است ، چنانکه رسولش را خود معین فرموده آنرا که بجای او می‌نشیند نیز او سبحانه باید معین فرماید، که **علام الغیوب و خلاق النفوس** (۱) است **و الواقف علی السرائر** (۲) قال سبحانه **ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم** (۳) (درسورهٔ مبارکهٔ احزابست) . ودر سورهٔ محترمهٔ قصص نیز سلب اختیار ومنع از آن وارد شده است (بتفسیر صافی رجوع شود) . درتفسیر کریمهٔ **له معقبات من بین یدیه ومن خلفه** (٤) ثعلبی روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعامر بن طفیل که تمنی خلافت حضرت نمود فرمود **لیس الی انما ذلك الی الله عز وجل یجعله حیث یشاء** (۵) .

نمیدانم امری باین مهمی چرا از اهمیت افتاد ، و چگونه اختیار آن با اجلاف شد ✫

۱ـ دانای عوالم غیب و اسرار پنهان و آفرینندهٔ جانها ۲ — خدای آگاه از درون دلها ۳ — هیچ مرد وزن با ایمان را نرسد که چون درموضوعی خداو رسول حکمی کردند خلاف آن حکم برای خود اختیار کنند ٤ — هر کس را از پیش رو و پشت سر ماموران خدا در تعقیب خواهند بود و کارهای نیك و بد او را ضبط نامهٔ عملش خواهند کرد ۵ — رسول فرمود امر خلافت بدست من نیست بحکم خداست هر کس را بخواهد براو تعیین میکند

جانشینیِ رئیس وکدخدا نبود که خلق ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ رشسته بتراشند بهر خود رئیس وکدخدا
(مخفف رشته)

نایب یزدان بود آنکو نبی را نایب است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بهر این تصدیق نحتی جانب فکرت گرا

(شسته) مختصر نشسته است . گرائیدن مائل شدن است . تعریف فکر وامر باعمال قوهٔ کره (۱) و آیات و احادیث دراین خصوص بشرح مفصل محول است ☆

اختیار نایب یزدان بدست خلق نیست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ از خطا بر روی حق تا چند میپوشی غطا

چشم از آن داوت خدا تا بنگری تا کی بعمد ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ چشم پوشی و بخود می بندی از غفلت عمیٰ

خواهی ار جای پیمبر حیدر آسا بایدت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ خاطری معجز نما و بازوئی خیبر گشا

گر ترا علمی محیط است و وصایت از نبی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ می سزد بر مسند او پا نهی اِلّا فَلا

(گر تورا علمی محیطست) بحقائق اصول عقاید، وملکات (۲) حمیده، وابواب فنون عبادات، و قوانین معاملات و سیاسیات چنانکه در هیچیك از نشئآت (۳) ثلاث بر آن قوانین فسادی مترتب نباشد وازهرجهة مرضی (٤) خدا ورسول باشد وحقیقت خلافت وامامت نیست مگر همین علم . واین علم که بقلم اعلی در لوح (٥) قلبی مطهر مرقوم وثبت شد باکثریت تابعین واقلیت تغییر نمی پذیرد و بحیله وغلبه تحصیل آن ممکن نیست و بدینار ودر هم بیع و شرای (٦) آن حاصل نمیشود . چنانکه معاویه عوام شام را فریب میداد که امامت را ازحضرت خریدم (ع) :

بزوروزر میسر نیست این کار ☆

ظلم شد آغاز زانکه گر منافق شد نصیب ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ جهل را فرمانروائی علم دین را انزوا

---

۱ - نیروی فکر ‌ ‌ ۲ — صفات ‌ ‌ ۳ — مراتب ‌ ‌ ٤ — پسندیده ‌ ‌ ٥ — صفحهٔ دل من ‌ ‌ ٦ - خریدو فروش

(جهل‌را) تعریض است باشخاصی که در چهل سالگی بعد از رسوخ ملکهٔ جهالت اظهار اسلام نمودند وزمان تحصیل علم وقابلیت آموختن آنها منقضی‌شده‌بود. بعلاوه برای مشغلهٔ خیاطی وصفق‌اسواق‌وتحصیل‌معاش ازعزحضور پرنورنبوی‌صلی‌الله علیه وآله بازمانده بعداز رحلت‌آنحضرت دست بهم داده ریاستی بزور وخدعه‌برای خود تشکیل‌دادند. ازمبدءآن تاریخ ظلمت ظلم عالم‌اسلامی‌را فروگرفت‌وآفتاب علم در افق مظلومیت افول (۱) نمود الی‌زمانناهذا (۲) ☆

صبح راقال الدجی وشمس راقال السهی ‌ ‌ ‌ طاول الارض السماء فاخر الشهب الحصی

(صبح راقال) تلمیح است بدو بیت از قصیدهٔ مشهورهٔ ابوالعلاء معرّی :

اذاوصف الطائی بالبخل‌مادر ‌ ‌ ‌ و عیر قساً بالفهاهة باقل
وقال‌السهی للشمس انت خفیة ‌ ‌ ‌ و قال‌الدجی یاصبح لونك‌حائل
وطاولت‌الارض‌السماء سفاهة ‌ ‌ ‌ وفاخرت‌الشهب‌الحصی والجنادل
فیاموت زر ان الحیاة ذمیمة ‌ ‌ ‌ ویانفس‌جدی‌ان‌دهرك هازل (۳)

ولایخفی‌لطفه (٤) ☆

زان اوان کز نفاق کینه جویان بهره شد ‌ ‌ ‌ چشم بینش را قذی وحلق دانش را شجی

قذی‌وشجی اشاره است بفقرهٔ از خطبهٔ شقشقیه (٥) : فصبرت و فی‌العین قذی‌وفی‌الحلق شجی (٦) (بشروح نهج‌البلاغه رجوع شود).

---

۱ ـ نابود شدن وغروب کردن ‌ ‌ ۲ ـ تا این زمان ما ‌ ‌ ۳ ـ این اشعار ابوالعلاء معری است میگوید:زمانیکه حاتم طائی‌رامادر که شخصی ضرب‌المثل ومعروف دربخل است بخیل خواند وقس ابن ساعده راکه مردی بسیار فصیح وسخن گوئی بلیغ بود باقل که لال وگنك زبان است بلالی وبی‌فصاحتی نکوهش کند وستارهٔ کوچك‌سها خورشید تابان را بخفا وپنهانی نسبت دهد وشب تیره بصبح روشن نسبت تیرگی دهدو زمین پست برآسمان بلند تکبر کرده ودعوی بلندی کند وسنك‌و ریك بیابان‌بر در و گوهر رخشان مفاخرت نماید درچنین زمان ای مرك مرا دریاب که‌زندگانی زشت‌است و ای‌نفس توبجد وتصمیم بکوش که دوران روزگار بهزل وبازیچه پرداخته ‌ ‌ ٤- و لطف این اشعار پوشیده نماند ‌ ‌ ٥- نام یکی از خطبه های‌حضرت‌امیر که درآن‌لفظ شقشقه مذکور است ‌ ‌ ٦- در حالی که‌درچشم‌خاشاك وغبار میرفت ودر گلو زخم و رنج استخوان ، بازدامن صبر ومدارا را از دست ندادم

از کسانیکه آن خطبه را ذکر کرده اند شیخ صدوق ، رئیس محدثین ، مولود بدعوة صاحب الزمان عجل الله فرجه ، وجه الطایفه ، ابوجعفر محمد بن بابویه است رضوان الله علیه در کتاب معانی الاخبار .

وفات شیخ درسال سیصدو هشتاد و یك هجری (۳۸۱ هجری) واقع شد و تاریخ اتمام نهج البلاغه چهار صد هجری است بکوری کسانیکه از عدم معرفت و بلاغت ناشناسی انشاء خطبه را بخود سیدرضی رضی الله عنه نسبت میدهند ☆

حظ جهل وظلم آمد قهر ونصب وانبساط   بخش علم وعدل آمد ضعف وغزل والتوا

از باب تقابل خمسه است بخمسه ☆

آن فتوحی راکه یزدان با پیمبر وعده داد   گرچه باحسان امارت بود بنمودی وفا

(گرچه باحسان) پسر ثابت انصاری شاعر مشهورست ، بجبن و بزدلی مثل بوده است .

قصهٔ صفیّه و اورا ، قوابل جزء رابع اغانی باید دید . فخررازی در تفسیر آیهٔ قذف ازضحاك ناقلست که حسان ازاهل افك بود وحضرت اورا حدزد . و نیز ازابن عباس راویست که توبهٔ هرتائبی مقبول است مگر کسیکه در امر عایشه خوض کرد . حسان دراوایل حال اگرچه بحب اهل بیت معروف بود ولی بعدها عثمانیها باستمالت فریبش داده چنانکه عادت شاعر طماع است ، دنبال زخارف دنیوی افتاده ، از این سعادت بازماند . وسرّ اینکه هروقت حضرت رسالت او را بصلهٔ دعا مینواخت ومقید بماکافحت عن الله وعن رسول الله (۱) میفرمود مکشوف شد . **اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا(۲).**

حاصل بیت رد اشخاصی است که فتوحات واقعهٔ درعصر ثانی را از مفاخر او

---

۱ ـ رسول ص چون بحسان درمقابل شعرصله میداد و دعا میکرد مقید میفرمود که مادامیکه توبشعر خود ازدین خدا ورسول دفاع کنی ازجانب خدا مؤید باشی

۲ ـ بارالها عاقبت کارمارا ختم بخیرفرما

می شمارند. از باب آنکه گفته شود (من آنم که رستم دلاور بود) عرب گوید ابی یغزو و امی تحدث(۱).

آن فتوحات و مغانم کثیره (۲) و فیروزی بر قصور کسری، و قصور حمر و صنعاء بر حسب مواعید (۳) الهیه بایستی واقع بشود انه منجز وعده و ناصر جنده (۴).

در تاریخ اعثم است که ابوبکر خواست با لشگری که بروم میفرستاد خودش هم برود با حضرت امیر مشورت کرد حضرت فرمود اگر بروی نصرت با تست و اگر نروی نصرت با تست زیرا که پیغمبر وعدهٔ نصرت داده است لامحاله خواهد شد، یعنی وجود وعدم تو برابر است، گفت راست میگوئی تو وارث علم رسول اللهی.

کلام حضرت امیر دراستشارهٔ عمر برای قتال فرس (۵) درنهج البلاغه منقولست باید ملتفت اشارات آن شد.

وهر گاه غصب خلافت نشده بود: فتوحات نامبرده شاید پیش از آنها واقع می شد وهمیشه در تصرف مسلمین باقی بود «این بحسب امر دنیوی» وبعلاوه هر کس کشته میشد داخل شهداوفی سبیل الله بودنه درسبیل اجرت ومواجب، وامثال افعال خالد ومغیره وقوع پیدا نمیکرد، و ناکثین (۶) و مارقین (۷) و مخالفین و تفرق (۸) وتشعب مسلمین نمیبود، وازهفتاد وسه قسمت امت هفتادو دوقسمت جهنمی نمی‌شد وغیر ذلك. علاوه براینها درصحیح بخاری است که ان الله ینتصر لهذاالدین بالرجل الفاجر (۹). درایام معاویه وولید وسایر بنی‌امیه فتوحات بسیار واقع شده و این دلیل برمدح وتفاخر بنی امیه نمیتواند بود.

دربعصرش گرفتوحی بنگری نفریبدت دین خودرا حق بسی جوید بفاجر انتصار

---

۱ ـ پدر من جنك میکند ومادرحرف میزند یا حدث ازاوسرمیزند (این از مثل های عرب است) ۲ ـ غنیمت های بسیار ۳ ـ وعده ها ٤ ـ همانا وعدهٔ خدا قطعی ولشگر خدا فاتح خواهد بود ٥ ـ جنك با فارسیان ٦ ـ عهد شکنان ۷ ـ گردنکشان ومخالفان ۸ ـ فرقه فرقه شدن ۹ـ خدا همیشه بوجود مرد فاسق وفاجری هم این دین رایاری میکند وحفظ میفرماید

فافهم واحفظ (۱) ☆

از حکومت اَلْغَرَض تا علم دین تفلگیک شد — رایتِ کفر و فسوق و حکمِ ناحق شد بپا

آنچه احمد گفت در حق علی بهر چه گفت — مدحتش میگفت بی وزنُ روی بهر عطا؟

(مدحتش) بااینکه خود فرمود: احثوافی وجوه المداحین التراب (۲) چنانکه در صحیح مسلم وابوداود است.

(روی) حرف عمدهٔ قافیه‌است چون بدون آن قافیه تحقق پیدا نمیکندروی گویند وقافیه خواهند ☆

یا برای آنکه ما دانیم وبعد از معرفت — حق او را آوریم آنسان که بیاید بجا

خوب حقِ او ادا گردیم بر ما آفرین — آفرین بر ما که خوشش کردیم حقِ او ادا

عترت وقرآن که احمد ماند در اُمت چنان — تأدیت کردند حق هر دو را الامر حَسَب

(عترت وقرآن که احمدماند) ماندن در لغت‌فرس (۳) بمعنی گذاشتن نیز آمده‌است: (ع) جهانرا نمانند بی کدخدا یعنی نگذارند. واگر بیت را چنین‌خوانند (عترت‌وقرآن‌زاحمد ماند) یعنی باقی وبجا ماند بهر حال اشاره است باحادیث متحدالمال که‌عامه‌وخاصه(٤)روایت کنند. درمسنداحمداست که‌حضرت‌فرمود: بدرستی که در شما امت دوخلیفه میگذارم: کتاب الله (۵) که حبلی (٦) است ممدود از عالم بالا تا عالم فرودین (۷) و عترتم (اهل بیتم) که از هم جدا نخواهند شد

---

۱ - بفهم مطلب را وحفظ کن ۲ - بر روی آنکه شما را در حضور مدح کند خاك بریزید ۳ - بزبان فارسی ٤ - اهل سنت و امامیه ۵ - کتاب آسمانی خدا ٦ - رشتهٔ بلند ۷ - عالم خاك «عالم پائین» مقابل عالم بالا

تا برمن وارد شوند دربهشت. یعنی قرآن بدون عترتم که مفسر آنست کافی نیست.

(حق هردو را) اما کتاب الله را پس پشت انداخته کار نبستند مگر بخواهش خود.

اما عترت را مغصوب ومظلوم گذاشتند. اگر ثانی اثنین درب خانهٔ یکی راآتش زد دیگریرا ثالث ثلاثه درآتش انداخت (بمادهٔ غمز از کتاب مغرب مطرزی رجوع شود) عبارت زیارت است لقد اصبح کتاب الله فیك مهجورا ورسول الله فیك موتورا (۱).

(لامرحبا) مقتبس است از کلام الهی لا مرحبا بهم (۲) و لامرحبا بکم (۳) (درسورهٔ مبارکهٔ ص) ☆

باوجود آنهمه تبلیغ وتکریر وبیان | حبذا طوع وقبول وپیرویهان حبذا
برخلاف آنهمه تأکید دانی چون کسان | برچنان حضرت ز روی فلته بگزیدیم ما

(فلته) بفتح کارناگاه وبی‌اندیشه است وفلتات لسان، سخنی است که بی تدبر و تفکر (۴) ازدهان بجهد. چون کاربی رویه غالباً مستلزم لغزش و خطاست ازین رو بسیار افتد که فلته گویند زلت وخطیئه‌خواهند واین اشاره است بآنچه عمر دربارهٔ بیعت ابوبکر برمنبر گفت: ایها الناس ان بیعة ابی بکر فلته وقی الله شرها (۵) الخ درروایت هیثم بن عدی است که‌شعبی گفت: هیچ دشمنی نمیگوید در بارهٔ دشمنی که بخواهد اساس بنای او را منهدم سازد بیشتر از آنچه عمر در حق بیعت ابوبکر گفت!

---

۱ ـ امت‌آیات کتاب خدارا درحق تومتروك ساختند وسفارش رسول حق رادربارهٔتورد کردند ونپذیرفتند ۲ ـ نفرین بر آنها ۳ ـ نفرین برشما ٤ـ فکرواندیشه ٥ـ عمر درمنبر گفت ایمردم بدانید که بیعت امت باابوبکرعملی از روی عجله و بی فکری و کاری نسنجیده بود خدا امت را ازشراین بیعت‌محفوظ بدارد

(آنکه شیطانش) اشاره است بیکی ازمثالب (۱)ابوبکر که خودش اعتراف می کرد که با من شیطانیست که فرومیگیرد مرا خصوصاً درحال غضب و بمردم التماس میکرد که هر وقت خطا میکنم شما نگذارید. بلی عصمت که نباشد این خطر در راه است.

(بود از اذناب) اولا بنی تیم پست‌ترین وانزل قبائل قریش بودمانند تیرهٔ کرلو بین دوازده تیرهٔ ایل قاجار ثانیاً ابوقحافه وپسرش پست ترین طایفه اش بود، امرش ازصید کبوتر وقمری میگذشت، بعد از کوری وعجز ازتحصیل معاش ملتجی (۲) شد بعبدالله بن‌جدعان او را بمضیف (۳) خودگماشت که جارچی بر مائده (٤) اش باشد مگس بپراند، و درکاسهٔ اضیاف (٥) آنچه ازطعام ماند با اجرتی که امرش بگذرد اورا باشد.

درکامل بهائی بنقل‌ازتواریخ‌نسبت قبیحی باابوقحافه است، همچنین درمشارق الانوار منقول ازصاحب ملل ونحل است که زوجه‌اش دارای رایت بوده است رایة حمراءقدکانت‌علی بابهاتدعوالاناس‌للعهار(٦).

اما پسرش ابوبکر در جاهلیت مکتبدار اطفال‌یهود بود، در اسلام بخیاطی و بزازی یعنی جامه و دوخته فروشی گذران میکرد، بعد ازآنکه بتدابیر خلیفه‌شد ابوسفیان شنید گفت آیا راضی شدید ای بنی عبدمناف که تیمی رذل والی شما باشد. اینها در کتب عامه است. در شرح ابن ابی الحدید است که چون ابوبکر بر منبر مفحم (۷) شد عمر برخاست گفت‌یالکع اذاکنت لاتستطیع ان ترد جواباً الخ. (۸) لکع بوزن عمر پست فطرت، ودون رتبه، وذلیل النفس، و خوار وبی

---

۱ ـ طعن وعیب ها ۲ ـ پناهنده ۳ ـ مهمانخانه ٤ ـ سفرهٔ غذا
٥ ـ مهمانها ٦ ـ زوجهٔ ابوقحافه بیرق سرخی بردرخانه اش زده بود که مردها را برای عمل فحشاء دعوت میکرد ۷ ـ واماندن ۸ ـ عمر باابوبکر گفت ای مرد پست فطرت سفله تو برمنبر شدی با آنکه جواب سئوال کسی را نمی توانی داد.

قدررا گویند . درروایت عکرمه و قصهٔ ملاقات ابوبکر و جوان نسابه است موسوم بدُغفل که‌ازابوبکر میپرسد از چه قبیله هستی میگوید از قریشم بعد میپرسد از کدام طایفه اش تا اینکه ابوبکر مغلوب شده برمیگردد . دغفل میگوید بخدا اگر می‌ایستادی ثابت میکردم که از زمعات (۱) قریشی . حکایت بعرض حضرت رسالت رسید تبسّم فرمود . این حکایت را تمام و کامل سمعانی درمقدمهٔ انساب کبیر ذکر کرده ، ابن‌عبد ربه درعقد ، وابن اثیر درنهایه مختصراً آورده اند . در لسان العرب زمع رذال (۲) ناس واتباع آنهاست .

اما لفظ (اذناب) مأخوذ از کلمهٔ صدیقهٔ طاهره‌است سلام‌الله‌علیها در بارهٔ او : **انه‌من اعجاز قریش واذنابها** (۳) قاضی میرنورالله نورالله مرقده بظرافت نوشته است : **بل من‌ذوی اذنابها** (۴) . کلمهٔ عمردرحق اونیزمعروفست که **والهفا علی من ضئیل بنی تیم‌لقد تقدمنی ظالماً وخرج الی منها اثماً** (۵) **فتدبر منصفاً** (۶).

(**ازاغبیاء**) بوزن اغنیاء جمع غبی‌است بوزن غنی یعنی گول و کودن و احمق. پسر مکتبداریرا بحماقت سرزنش کردند گفت‌اگر احمق نباشم باید حرام زاده باشم. حماقت ابوبکر مروی ازعمر است ، درروایتی که پسرش کرده است ، آنجاکه عبد-الرحمن پسرابوبکر برای‌شفاعت حطیئهٔ‌شاعر که‌درحبس عمربود نزد اورفته‌واطلاقش را استدعاکرده است در ذیل آن عمر میگوید : **افی غفلة انت الی یومك هذا عما کان من تقدم احمق بنی تیم علی وظلمه لی** (۷) . همچنین در قصهٔ شریك نخعی ومغیره که بدیدن عمرمیروند ، بعد ازآنکه ابوبکر را احسد (۸) قریش می خواند میگوید **والهفا علی من ضئیل بنی تیم بن مرة لقدتقدمنی ظالماً** (۹) .

---

۱ - مردم سفلهٔ بی قدرو بی‌آبرو ۲ - مردم پست دون رتبه ۳ - همانا او یعنی ابابکر ازخانواده های پست بی قدرطایفهٔ قریش بود ٤ - بلکه از صاحبان ذنب ودمدارها بود ٥ - عمر گفت ایوای واحسرتا برمن ، که شخصی پست و حقیر ازقبیلهٔ بنی تیم بظلم وزور برمن تقدم جست ومردی بدکارازآن قبیله درمقابل من‌قیام کرد ٦ - کاملا فکر کن که انصاف دهی ۷ - عمربآن مرد میگوید‌آیا تو هنوز هم غافلی که مردی احمق از بنی تیم بر من تقدم جست و در حق من ظلم کرد ۸ - حسود تر ۹- ای وای واحسرتا برمن که مردی حقیروپست ازقبیلهٔ بنی تیم ابن‌مرة (یعنی‌ابابکر) ازروی ظلم وزور برمن تقدم جست

در بعضی احیمق بنی تیم است بضم همزه. ازین دوروایت و حکایت که در کتب قوم است مستفاد میشود که بین شیخین دراجتلاب (۱) خلافت و گردانیدن آن از حضرت امیر مواضعه (۲) بوده است که بعد از آنکه عمر مردم را بعنف و اجبار به بیعت ابوبکر واداشت، وامر مسلم شد واهل بیت را محروم کردند او خلافت را بعمر واگذارد. ولی ابوبکر بعد ازچشیدن مزهٔ ریاست وحلاوت (۳) امارت و تبدیل سوزن ونخ خیاطت بنیزه وعلم وسایر لوازم خلافت تخلف از وعده و قرار داد کرد، ازین رو عمر خودرا مظلوم و ابوبکر را ظالم خوانده است.

الا لعنة الله علی القوم الظالمین ✡

وانکه گه خربنده بود و گه مبرطش در حسب　　　گاه هیزم کش بگاه بت پرستی چون نیا

(وانکه) عطف است بر آنکه در بیت سابق (نیا) جد

(خر بنده) کسی است که چارپا بکرایه دهد وخدمت خر کند.

همی زد با خری خر بندهٔ لاف　　　که پالانگر بهست از پرنیان باف

باید دانست که مقصود در قصیدهٔ انصافیه بیان واقع و ترجمهٔ احوالست. و کلماتیکه درفضایل یادر رذایل (٤) آورده اسناد آنها منتهی بعامه است نه بکتب و روایات شیعه. ابن اثیر درنهایه میگوید: عمر در جاهلیت و عهدبت پرستی مبرطش بود یعنی ساعی (٥) میان بایع ومشتری (٦) شبیه دلال. صاحب قاموس میگوید: مبرطش کسی است که برای مردم شترودراز گوش کرایه میکندوجعل میگیرد. ابن ابی الحدید نقل میکند که عمر شترولیدرا میچرانید واحمالش را بر میداشت، و از عمروعاص حکایت میکند که درجاهلیت خطاب و پسرش رابالباس ژنده وهیأت فقراء دیده بود که هریك بار هیزمی بگردن گرفته میبردند. مؤلف نهایة الطلب گوید ان عمر بن الخطاب کان قبل الاسلام نخاس الحمیر (۷) یعنی دلال خر. درعقدفرید

---

۱ ـ جلب کردن وبسوی خود کشیدن　۲ ـ قرار داد　۳ ـ شیرینی
٤ ـ صفات نکوهیده وزشت　٥ ـ کوشش کننده　٦ ـ خریدار وفروشنده
۷ ـ همانا عمر پسر خطاب درزمان جاهلیت پیش از اسلام دلال خران بود

است که عمر بن خطاب درجاهلیت مانند پدرش حطّاب بود یعنی هیزم کش . ابن اثیر هم در مادهٔ خبط یعنی ریختن ورق شجره (۱) اشارهٔ باین معنی دارد .

در مادهٔ یمن از لسان العرب از قشف (۲) و فقرا و در جاهلیت اشار تیست . خلاصه از این سوابق معلوم میشود که در سخت روئی و تند خوئی و درشت گوئی وخشن پوشی عریق بوده است .

عجب ازعوام اهل تسنن است که بااین رذالت حسب باز او را ازصنا دید واز عظمای (۳) قریش میخوانند . شاید صندید را بمعنی راعی بعیر و مبرطش حمیر (٤) میدانند .

ابوعبیده قسم بن سلام در کتاب شهاب میگوید خطاب پدر عمر در بازار عکاظ سرقتی کرد دستش را بریدند .

تنبیه - یکی از آثاریکه بر لئامت خانواده و گدامنشی و پستی فطرت حاکم و قاضی مرتب میشود آنستکه ازاحساس بعضی ازشناعتها بازمیماند وحق راادا نخواهد ازامثلهٔ آن تظلم زبرقان است نزدعمرازهجوی که حطیئه کرده بود . عمر گفت درین شعرها من ذمی وعاری نمی بینم . بنا شد حسان بیاید وتمیز بدهد . حسان گفت اورا هجو نگفته بلکه بر او ریده است . پس اگر خلیفه خود استشمام (٥) این هجو را کرده بود محتاج بتصدیق غیر نمی شد و بآن عبارت حسان بر خجلت متظلم بیچاره نمی افزود و منافی شرف او درمجلس مذکور نمی‌شد . واین ازمطاعنی است که کمتر ملتفت آن شده اند فلیحفظ ☆

وانکه بطن و فرج او را بود همّت لاجرم　　　جیفه اش افتاد اندر فرطه زین ماجرا

(وآنکه بطن) اشاره است بفرمایش امیرالمؤمنین وامام المتقین سلام‌الله‌علیه سبق الرجلان وقام الثالث همته بطنه وفرجه (٦) . ابن عوف با اینکه در شوری حامی او بود وبحمایت او بخلافت رسید میگفت واستقبلت من امری مااستدبرت

---

۱ - برك درخت　　۲ - حقیر و پست　　۳ - بزرگان　　٤ - شتر وخر چران　　٥ - بو کردن　　٦ - علی ع فرمودآن دومرد (ابوبکر و عمر) برمن تقدم جستند وآنگاه سومی که همتش صرف شکم وفرج بود قیام کرد

ماولیت عثمان شسع نعلی اللهم ان عثمان قد ابی ان یقیم کتابك فافعل به وافعل

(۱) . دررجال کشّی است که عثمان بعمار گفت یاعبدیا لکع یعنی لئیم و ذلیل النفس بحضرت رسول عارض شد، رسول اکرم بحضرت امیر فرمود بروهرجا اورا بیابی بگوای عبد ای لکع تو بعمار میگوئی یاعبدیالکع .

از کلمات حکمت است که کسیکه همتش بطنش باشد بدان ارزد که از بطن خارج میشود . ازاین رو بعض ازسلاطین دانشمند سپرده بود که درخلوت اوصحبت ازاکل وجماع نشود .

(جیفه) این کلمه مأخوذ است ازقول عایشه اشهدان عثمان جیفة علی الصراط غداً (۲) درشرح حدیدی نهج البلاغه است و گویند این حدیث است .

ارباب سیر بشرط انصاف تصدیق می دهند که سبب قتل عثمان چهارچیز بود .

اول ـ دستور عمرخطاب که درروزآخر گفت اگر خلافت بتوبرسد بنی امیه را برمردم سوارمیکنی آنوقت مردم جمع شده تورا بقتل میرسانند .

یعنی ای مردم هروقت عثمان چنان کرد شما چنین کنید .

ثانی ـ تحریکات عایشه که چون عثمان وظیفهٔ اورا برید بنای عناد ورسوائی گذارد .

ثالث ـ طلحه وزبیر که ببوی خلافت کارشکنی میکردند وخلق را باطعن وطعن عثمان جری میساختند .

رابع ـ سوء اعمال وخوش گذرانی ونفاق خودش .

عجب این است که قتلهٔ او بخونخواهی برخاستند .

مصراع : قاتل و خونخواه من هردو یکی است .

و عجیبتر اینکه باتفاق اهل حل وعقد (۳) مدینهٔ طیبه که اکثر ازصحابه بودند

---

۱ ـ عبدالرحمن عوف میگوید اگردر کارمن بخت که رو گردانید رو آورده بود هرگزعثمان راکه ارزش بند کفش مرا ندارد خلیفه نمیکردم بارالها عثمان ازبرباداشتن ونگاهبانی احکام کتاب توامتناع کرد تو کیفر کرداراورا بده ۲ ـ عایشه گفت من شهادت میدهم که عثمان فردای قیامت برصراط مانندجیفه و مرداریست ۳ـ بزرگان قوم و کارگشایان وزمامداران مردم

بخلع او باز بخلع خودراضی نشد وسفیهانه تن بکشتن داد با اینکه مسلماً برای خلع او اضعاف مضاعف (۱) یوم السقیفه اجماع واتفاق کرده بودند غفرالله لمن قال:

گر اختیار خلافت بدست مخلوق است
چنانکه گفت اقیلونی (۲) آنکه گفت صریح
چرا فراهم گشتند خلق یوم الدار (۳)
برای خلع وشد آخر صلاح قتل فضیح (٤)

گر تراو ذبر خلاف شرع انواع جفا   از نژاد جارچی و سارق و دف زن نبرد

(از نژاد) اما ابو قحافه اجیر ابن جدعان بود بر اینکه بر مائده اش (٥) جارچی ومنادی باشد. اما خطاب سرقت اواز کتاب شهاب نقل شد.

اما عفان پدرعثمان چنانکه در کتاب مثالب کلبی است کان ممن يلعب به و يتخنث و کان يضرب بالدف (٦). این است حال آباء هرسگانه.

(انواع جفا) مثل ظلم براهل بیت، وایذاء یکتا دختر پیغمبر ص، وتکذیب و افتراء باو، واحداث بدعتها دردین و شریعت الهی، و سعی درمحروم کردن وصی، وغیر ذلك ☆

نز معارف نز فتوت نز وفا نز صفا   نز حسبشان میتوان چیزی شمردن نز نسب

نبذی ازاحساب (۷) هرسه نفر بقلم آمد و روشن شد که هیچیك قابل ذکر نیست. واما اگر تفصیل انساب (۸) آنهارا خواهند بکتاب انساب النواصب رجوع باید کرد.

---

۱ - چندین برابر   ۲ - مرا بر گردانید   ۳ - روزیکه درخانه عثمان را کشتند مراد است   ٤ - مفتضح ورسوا   ٥ - سفرهٔ غذا   ٦ - عفان پدرعثمان کسی بود که مردم بدکار بااو بلهو ولعب وعمل قبیح مشغول میشدند واو بمطربی ودف زدن میپرداخت   ۷ - اندکی ازحسب واوصاف زشت آنها رقم گردید   ۸ - نسب و نژادها

درعصر غاصب ثانی مطاعن نسب او و یاران او ذکر میشد برمنبر رفت کلماتی تلفیق کرد و مردم را از کاوش انساب منع شدید و تهدید نمود .

من عمداً این صفحات را ازلوث (۱) وخبث ذکر آنچه نسابهٔ (۲) عرب نوشته‌اند منزه داشته بیك قطعه اکتفا مینمایم :

نسب سامری این امت وفق انساب و قول اهل سیر (۳)

پدرش بود جد و خالویش مادرش بود عمه و خواهر

اگر گویند اسلام قطع میکند لاحق را از سابق شیعه جواب میدهد که آن دراحکام تکلیفیه است مثل قطع ید سارق (٤) واجرای حدود وقصاص اما در اثار وضعیه چنان نیست و گفته‌اند : **العرق دساس** (٥) مثلا اگر کسی چیزی خورده باشد که موجب برص شود نه این است که بعد از قبول اسلام مبروص نشود .

درخواص گوشت خوك نوشته اند که غیرت را میبرد نه اینست که اسلام دافع ورافع این خاصیت باشد . مغیرة بن شعبه درجاهلیت عادت بزنا و براو بطن و فرج حکومت داشت آیا برای اسلام این عادت شوم از او سلب شد ؟ و باین نکته اشاره شده است در کریمهٔ **وما کانت امك بغیا** (٦) الایه **فتدبر جیداً** (۷) ☆

علم از لولاعلیؑ جو عدل از حق فدك مروی از والعادیات و نصرت از یوم التقی (۱)

از بین صفات ، وسمات ، و شرایط ، ولوازم خلافت علم را مقدم در ذکر داشته ازجهت آنکه علم روح نبوت ومحقق رسالت وسرمایهٔ امامت است .

علم حلال مشکلات ، وواسطهٔ نجات ، ومفسر آیات ، و برآرندهٔ حاجات ، و فیصل محاکمات ، ونمایندهٔ حقایق ونظام عالم بشری است .

امام بی علم مثل تیر انداز کور ، وخطیب لال ، و مدعی بی برهان و مدرس

---

(۱) الجمعان الآیه .

۱ ـ آلودگی ۲ ـ نسب دان عالم به نژادهای عرب ۳ ـ گفتار مورخان
٤ ـ بریدن دست دزد ۵ ـ نسل آثار وضعی خودرا درفرزندان بطور مخفی باقی می گذارد ٦ ـ ونبود مادرتو زشت کار بدعمل ۷ ـ نیکو فکر کن دراین مطلب

نادانست ، قاضی جاهل مانند کسی است که درتاریکی ازصحرا هیزم و سوخت جمع کند ، بلکه چون عقیدهٔ صحیحهٔ اسلامیه اینست که جزازنشاۀ حسی (۱) دوعالم دیگر هم هست که برزخ و آخرت نامند ، باید حکم حاکم چنان باشد کـه درهمهٔ عوالـم صلاح باشد ودرهیچیك ضرروخلاف مصلحتی برآن مرتب نباشد واین ممکن نیست مگر اینکه حاکم مشرف برهرسه عالم باشد . واین بدون مرتبهٔ نبوت وولایت‌خاصه که باهم شریکی عنان (۲) و رضیعی لبانند (۳)حاصل نشود .

سرّ اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بعبارات مختلفه مقام علمی حضرت ولایتمآب را مکرر باصحاب معرفی میفرمود وبرابر علم خودقرار میداد این است ، چنانکه ازطریق عامه وارد است که فرمود : آنچه خداوند بمن‌آموخته من هم‌بعلی آموخته ام .

اگراین قضیهٔ کلیه صدق است علم هردو بزرگوار برابر خواهد بود نهایت اینکه معلم پیغمبر خدا ومعلم امام پیغمبرست .

خلاصه اینکه اگرمیخواهی مایهٔ‌علم کسی‌راکه جانشین پیغمبر قراردادندبدانی ازلولا علی جویاشو که نوشته‌اند این کلمه‌راعمرهفتاد بارگفته‌است همچنین‌لولامعاذ لهلك‌عمر (٤) ومکرر پناه بخدا میبرد از معضلهٔ (٥) که ابوالحسن سلام الله علیه برایش نباشد . بااینکه‌اگربنای احقاق حق باشد تمام احکام الهیه برای جاهل‌غاصب معضله است .

هریك ازلولافلان لهلك عمر دلیل است برجهل یك مسئلهٔ مهمی که پای هلاك عمر درمیان بوده است مثل قصاص وحدود ، غیراز جهل باحکام عبادات و معاملات که درآنهابدلخواه وخوش‌آمد خود لعب(٦)وتصرفات غیرماانزل‌الله(۷)میکرد بدون پرسش از غیرکه آنهارا نعم البدعه میخواند و عامه نام آنها را اجتهاد گذارده‌اند . ولفظ اجتهاددراین موقع ازباب مغالطه است ازجهت آنکه درآن عصراین کلمه‌تحقق

---

۱ ـ جهانی که بحس می‌بینیم ۲ ـ دو همکار و شریك درمقام ۳ ـ دو طفل که ازیك پستان شیرمیخورند ٤ ـ عمرگفت اگر معاذ نبود البته عمر هلاك‌می شد ٥ ـ مطالب‌مشکل ٦ ـ بازی ۷ ـ حکمی غیر آنچه خـدا نازل فرموده .

پیدا نکرده بود.

کسی که علم بظواهر کلام‌الله ندارد تا چه رسد بحقایق آن، واحاطه بکلمات نبویه ندارد تاچه رسد بدقایق آن، ازفروع معارف بی‌خبرست فضلا عن‌الاصول (۱) ، درمحسوس بخطا میرود فضلا عن المعقول(۲) ، از احبار (۳) یهود و دانشوران نصاری هم شمرده نمیشده، زمان تحصیل معرفتش گذشته بود که اظهار اسلام کرد، هیچ وقت درمقام کشف‌مشکلات وحل‌معضلات وجمع‌مسائل دینیه و ابانهٔ غوامض (٤) شرعیه نبود، قرنی بجهالت عمرسپرده و آب بی‌لجام‌خورده، چنین شخصی بمجرد ملکهٔ حاصلهٔ ازممارست درشترچرانی‌وهیزم‌کشی ونخاسی وچارپاکرایه دادن وصفق دراسواق (٥) معلوم است اجتهاد آن یعنی چه.

پس نئی طاوس خواجه بوالعلا.

(عدل ازحق‌فدك) هر گاه یکی‌ازاهل‌آمریکاکه نه از خاصه باشدنه‌ازعامه همین قدراندك هوشی‌داشته باشد ومختصر اطلاعات تاریخی‌ذیل رابداند:

اولا ـ مختصر معرفتی باحوال تاریخی‌حضرت رسول پیدا کند

ثانیا ـ اخلاق‌حضرت صدیقه را مطلع شودکه چگونه بوده است

ثالثا ـ فی‌الجمله بعلوهمت و درستکاری وراست گفتاری امیرالمؤمنین اطلاع حاصل نماید وسوابق عایشه وحفصهٔ بی‌اولاد وپدر های آنهارا و بدعتهای رنگارنك راکه‌آنها دردین خدا ازخود بدلخواه خود تراشیده اند و حب فوق العادهٔ حضرت رسول را نسبت بدختر و دامادونوادهٔ خود بداند چنین کس بخوبی تصدیق خواهدداد که حق حضرت صدیقهٔ طاهره را دانسته وعناداً پامال کرده اند؛ و تمام سوزن و ریسمان برای رفو، وسریش وسریشم برای چسبانیدن، وقلع و سرب برای التحام (٦) ومرهم و مشمع برای التیام ازکیسهٔ هواخواهان وحامیهای تیمی و عدوی هدر رفته است.

باآن توجیهات، وتاویلات، ومعالجات و اصلاحات که عامه برای پرده پوشی

---

۱ ـ تاچه رسد باصول مطالب ۲ ـ تاچه رسد بامور عقلی ۳ ـ علمای یهود ٤ ـ روشن کردن مطالب مشکل ٥ ـ یعنی دلالی ومعامله بهم آوردن دربازار وصفق یعنی‌دست‌بدست‌زدن ٦ـ التیام‌زخم بدن

این فضیحه (۱) بکار میبرند اگر بخواهند ابلیس را سرایدار بهشت، وفرعون وشداد راافضل از جبرائیل ومیکائیل، ومعاویه ویزیدوحجاج را ازاولیاء قراربدهند زودتر صورت میگیرد.

اما بعد از اینها آیا جواب عمر بن عبدالعزیز اموی و تسکین قلب صاحب انصاف بی غرض عدلخواه حاصل میشود؟ حاشاوکلا (۲) **اتسع الخرق علی الراقع (۳).**

خداوند رحمت کند شاه طاهررا میگوید:

عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است

زانکه این مسئله معلوم شد از حق فدك

(مردی از والعادیات) درشأن نزول سورهٔ مبارکهٔ والعادیات مروی است: که پس ازآنکه ابوبکرو بعدعمرو بعدعمروعاص ازاعراب بنی‌سلیم که‌دروادی‌رمله‌جمع شده وقصد مسلمین داشتند شکست خورده‌فرار کردند حضرت امیر علیه‌السلام‌مأمور شدرفت وشکست داد واسیرهارا بسلاسل (٤) کشید و ازین جهة آنرا غزوهٔ ذات سلاسل نامیدند سورهٔ مبارکه نازل شد. ازمواضعی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله کلمهٔ قول النصاری راکه سابق اشاره بآن شد فرمود یکی این واقعه بود.

(یوم‌التقی) قال‌سبحانه ان‌الذین تولوا منکم یوم‌التقی الجمعان (٥).

متعلق بغزوهٔ احد و درسورهٔ آل عمران است. فرار از زحف (٦) وخوار ساختن شوکت اسلام وسپردن حضرت رسول الله صلی‌الله علیه و آلـه را بکفار و اعادی معلوم است چگونـه معصیتی است.

غفرالله لمن قال:

---

۱ - رسوائی ۲ - زنهار چنین نیست ۳ - هرچه وصله زن و دوزنده بکوشد جامه پاره ترشود ٤ - زنجیرها« یکی ازجنگهای پیغمبراست که‌امیر لشگراسلام حضرت امیر ع بود معروف بغزوهٔ ذات السلاسل است چون اسیران بسیاری از لشگر دشمن را بزنجیر کشید» ٥ - آن کسانیکه ازشما مسلمین‌روزمقابلهٔ‌دولشکراسلام‌و و کفرروی ازجنك گردانیدند شیطان‌آنهارا بلغزش افکند (مراد فرارجمعی درجنك‌احد است) ٦ - فرار ازجبههٔ جنك

گویند که بوبکر چو پور خطّاب	درچندغزا گریخت بی خوف عقاب
دربدرو اُحد کذاك در یوم حُنین	دروادی رمل وخیبر ودر احزاب

جَدّه و آبّ و کلاله قَوْد و اِحْـــراق و بیساً	برکمال فضل و دانشش بس بود بهر گواه
عول

(جده) اشاره است بآنکه جدهٔ پیش ابوبکر آمد سؤال از ارث خود کرد خلیفهٔ خلیفة الله فی خلقه (۱) جواب داد نمی یابم برایت چیزی در کتاب الله و در سنت پیغمبرش .

(اب) هیچیك ازدوخلیفه معنی اب درآیهٔ مبارکه را (کشّاف) **وفاکهةوابا** (۲) نمیدانستند بااینکه باندك ذوق وتوجهی ازخودآیه معلوم میشود .

(**کلاله**) میراث خاله.ومعنی کلاله راکه درآیهٔ میراث وارد شده است هیچ یك نمیدا نستند.

(عول) اشاره است بیکی از مطاعن (۳) عمر که درمسئلهٔ ارث ازعلم ودیانت او بیادگار مانده است .

توضیح ـ هرگاه حقوق وسهام ورثه بیش ازترکه باشد مثل آنکه زنی بمیرد وازاو شوهر ومادر وخواهر پدرومادری بماند عامه گویند :

بشوهر نصف ازمال میرسد و بخواهرش نصف دیگر و بمادرش ثلث ؛ بعد می بینند یك چیز قابل قسمت بدو نصف و یك ثلث نیست بر گشته ازحق شوهر وخواهر کم کرده آنرا عول خوانند .

این قول جاهلانه ازآن احداث شد که عمر مردم را بمتابعت زیدبن ثابت امر کرد و گفت او افرض خلق (٤) است واورا درتقسیم ترکه اقوالی است که درکتاب ارث عامه مذکور است .

ازآنجمله درصورتیکه بعد ازسهام مفروضه هرگاه هنوز چیزی بماند پرسیدند

---

۱ ـ جانشین خلیفهٔ خدا میان خلق ۲ ـ میوه ای که انسان میخورد و گیاهی که حیوان میخورد ۳ ـ کردار زشت نکوهیده ٤ ـ یعنی بهتر ازهمه کس سهم ارث وارثان میت را میداند (احکام ارث را بهترازدیگران میداند)

باقی راچه باید کرد گفت برجال عصبه بدهند چنانکه در جاهلیت چنین میکردند و نام آنرا تعصیب گذاردند ، و آنجاکه ترکه وفا بسهام نکند چنانکه مثال آن ذکر شد از دیگران نقص کنند و آنرا عول خوانند . و این عـول و تعصیب از خصایص عامه است .

واگردربیت بجای عول کلمهٔ قود باشد .

(قود) بفتح قاف یعنی قصاص،اشاره خواهد بود بترك اقامهٔ حد و قصاص در بارهٔ خالد ولید قاتل مالك بن نویرهٔ حنفی رضی‌الله عنه که درهمان شب قتل بازوجهٔ او مضاجعت (۱) وجمع کرد بین قتل وزناء .

اول وثانی حکم رادربارهٔ اوجاری نکردند .

همچنین تعطیل قصاص عبیدالله پسر عمر که هرمزان ودونفردیگررا بناحق کشته بودعثمان تقاص نکردوخون آنهارا هدر داد .

ومیتواند قود اشاره باشد بسرعتی که اول و ثانی برای ربودن گوی خلافت از میدان جلافت داشتند چنانکه در مادهٔ (قود) از کتاب نهایه است **فليراجع** (۲) .

(احراق) این یك کلمه شامل سه امر ازمطاعن بلکه ملاعن خلفاء است :

اول -احراق بیت الوحی ومهبط (۳) جبرئیل علیه‌السلام که ازشدت شناعت و فضاحت (٤) این امر تاویلی غیرازانکار ندارند بااینکه خودشان از زیدبن اسلم نقل کرده اند که من ازجملهٔ حملهٔ حطب(٥) بودم .

ثانی -احراق فجاه سلمی (٦) است که بامر ابوبکر دست وپای اورابسته در آتش انداخته سوزانیدند بااینکه در کتاب جهاد ازصحاح بخاری نهی ازین کار وارد شده است .

ثالث -احراق مصاحف (۷) و اوراق قرآن مجید برای منحصر کردن قرائت را بطور زیدبن ثابت عثمانی چنانکه در کامل ابن اثیر است وسوزانیدن تمام مصحف

---

۱ - هم بسترشدن   ۲ - باید بآن کتاب رجوع شود   ۳ - خانهٔ علی ع را سوزانیدن که محل وحی خدا وهبوط جبرئیل بود   ٤ - زشتی ورسوائی ٥- هیزم کش
٦ - سوزانیدن فجاه سلمی که مردی بوده است   ۷ - سوزانیدن قرآنهای اصحاب

عبدالله مسعود چنانکه درمادهٔ غمز از کتاب مغرب مطرّزی است .

درشرح فارسی من لایحضر منقولست که چهلهزار قرآنرا سوختند از آنجمله قرآن عبدالله بن مسعود را طلبیدند واو نمیداد که من این قرآنرا مکرر بر حضرت خوانده ام الی آخره ، و هر کس که از عقل وایمان بهره ورباشد تاب شنیدن آن ندارد تاچه رسد بفعل، و در حقیقت از سبعة احرف (۱) کلام الله شش حرف را معدوم ساخت .

(یسار) بحکم ابوبکر دست چپ دزدی را بریدند بااینکه دردفعهٔ اولی خلاف سنت است ☆

دَفن وایذان وتَیَمُّم هَدْم وتَثویب وطلاق جزیه وموت وحَجَر رَجْم وخُمس اِعْمرا

(دفن) اشاره است بآنکه دفن حضرت رسول راکه واجب بود گذاشته رفتند سقیفه .

وهمچنین میتواند اشاره باشد بدفن ابوبکر ووصیت بدفن در بیت النبی ، بانهی صریح کریمهٔ لاتدخلوا بیوت النبی (۲) الایه که صیغهٔ جمع گواهی میدهد که حجرات (۳) ملك حضرت بود ، وصیت و ارتکاب دفن هر دو خلاف شرع بوده است ، اگر خانه ارث بوده است باید از ورثه اذن بخواهند و اگر صدقه بوده است از تمام مسلمین .

(ایذان) اشاره است باذن خواستن عمر از عایشه برای دفن خودش ، واین دلیل است بر کمال نادانی بمسائل شرعیه وبی خبری ازحقوق اسلامیه یابرنهایت عوام فریبی وحیله وبغض بااهل بیت طاهرین حتی تانفس آخرین .

ومیشاید اشاره باشد که بدون اجازهٔ صاحب بیت که تسور کرد یعنی ازدیوار کسی بالا رفت و براو وارد شد .

وممکن است اشاره باشد بآنچه درصحیح مسلم و بخاری است که ابو موسی

---

۱ ـ هفت حرف ۲ ـ درخانهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله بدون اذن وارد نشوید

۳ ـ اطاقها

اذن دخول خواست چون عمر را مشغول دید بر گشت بعد عمر ملتفت شد گفت اذنش بدهید اورا بر گردانیدند این کار بر عمر گران آمد که چرا صبر نکرده و بر گشته بود پرسید چرا چنین کردی جواب داد که ما بهمین قسم مأمور بودیم گفت گواهی براین دعوی بیاور و اگر نه سزایت رامیدهم بدبخت ازمجلس انصار گواهی خواست گفتند کسی گواهی نمیدهد مگر اصاغر ما (۱) ابوسعید خدری برخاست گفت بلی ما بهمین عادت مامور بودیم عمر گفت ازامر رسول الله این مطلب برمن مخفی مانده بود ، الهانی الصفق بالاسواق یعنی خرید وفروش در بازارها مرا بازداشت و نگذاشت که از آنحضرت چیز بیاموزم .

ملاحظه کن ای منصف مطلبی که هر روز در حضور حضرت رسالت تکرار پیدا میکرده است اگر کسی نداند پس چه میداند . چنین کسی را ادعا میکنند که همیشه جلیس و وزیر ومشاور آنحضرت بوده است **العاقل یکفیه الاشاره** (۲).

(تیمم) درصحاح عامه است واگر این راست باشد افتضاحی ازین بدتر نمیشود که عمر نمازش را چون آب نبود ترك نمود ازروی تلاعب بشریعة الله (۳) وازجانب او امر صادرشد که هر کس جنب شود وآب نیابد نماز بجانیاورد .

معلوم میشود در کتاب **حسبنا کتاب الله** (٤) که عمر داشته آیهٔ تیمم وآیهٔ استیذان ، وآیهٔ میراث ، وآیهٔ قصاص . وآیهٔ نعی رسول وآیهٔ قنطار ، وآیهٔ هل یستوی الذین یعلمون وآیهٔ **سیعلم الذین ظلموا** ، وآیهٔ تبلیغ واکمال ، وآیهٔ تطهیر ، وآیهٔ استمتاع ، وآیهٔ نکث بیعت ، وآیهٔ نفی خیره ازخلق ، وآیهٔ ختم نبوت ، وسورهٔ والنجم وسورهٔ والعادیات ، وسورهٔ هل اتی ، نبوده است والا چگونه میشود خلیفهٔ خلیفة الله بی خبر باشد (شیر بی دم وسر واشکم که دید) .

(هدم) اشاره بهدم مسجد رسول الله است ص وداخل ساختن خانهٔ عباس را

---

۱ - جمع صغیر یعنی کوچك ها وحقیر وذلیل ها ومردم بی قدر وقابلیت ۲ - عاقلان را اشاره ای کافی است ۳ - شریعت ودین خدارا بازیچه گرفتن ٤ - عمر گفت کتاب خدا مارا کافی است

در آن .

(تثویب) اشاره است بیکی از بدعتهای عمر که فرمان داد الصلوة خیر من النوم (۱) را دراذان صبح داخل کنند ، بعد برای تصحیح این تشریع افترا بستند که درعصر پیغمبر هم چنین بوده است ، واین خود پیداست که خیر العمل را خیر من النوم خواندن چه مایهٔ تخفیف است .

ببین تفاوت ره از . . . . .

(طلاق) طلاق باین که دیگر حق رجوع نماند موافق سنت سه مرتبه است هر یك درمجلس جداگانه ، ودراین وضع حکمهاست .

خلیفه گفت اگر بگوید هی طالق ثلاثاً (۲) سه طلاق میشود .

اولا - این عبارت مفهوم محصل صحیحی ندارد .

ثانیا - با اهمیتی که امور فروج دارد وبا آنهمه پرهیز از زنا صاحب چنین بدعتی که فاتح ابواب فجور (۳) و اختلاط انساب (٤) است باید سخت جری و جسور باشد . مناوی درشرح جامع سیوطی ناقلست که و لدالزنا لایدخل الجنة الی سبعة آباء فخفف الله عن هذه الامه جعلها الی خمسة آباء (٥). و شاید غرض از تشریع واین بدعت تکثیر اولاد زنا و مبغضین (٦) حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه بوده است .

(جزیه) اولا - باید دانست که این قول حضرت رسول مجمع علیه (۷) است که کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة صاحبها فی النار (۸) این کلیات هیچ استثناء ندارد .

همچنین ازصریح نص کلام الهی برمی آید که اکمال دین واتمام نعمت درعصر

---

۱ ـ نماز بهتر ازخواب رفتن است ۲ ـ این زن سه باره طلاق است واز علاقهٔ زنیت رهاست ۳ ـ گشایندهٔ درهای گناهان ٤ ـ درهم وبرهم شدن نسب مردم ٥ ـ ناهفت پشت زنازاده ببهشت نخواهد رفت آنگاه خدا براین امت حکم آسان گرفت وتا پنج پشت گردانید ٦ ـ خطدشمنان ۷ ـ اتفاقی همهٔ مردم است

۸ ـ هرحکم تازهٔ جعلی بدعت است وهربدعت گمراهی است واهل گمراهی درآتش دوزخ هستند .

حضرت رسالت ازجانب حق سبحانه متحقق شد .

پس هر زیاده ونقیصه که بعد ازحضرت کسی دردین آورد بدعت خواهد بود .

ثانیاً - باید دانست که خلیفهٔ ثانی از جمله بدعی (۱) که دراسلام آورده در باب جزیه دو بدعت گذاشت :

اول آنکه برآنچه حضرت رسالت برحسب وحی مقرر فرموده بود افزود ، وآن بنابمذهب خود عامه حرامست .

ثانی آنکه جزیهٔ ازنصارای عرب را دوچندان ساخت ولی باسم صدقه ، و دراین دو خلافست (هم افزودن ، هم عنوان صدقه) زیراکه یك حکمت عنوان جزیه خوار کردن اهل ذمه است واین نکته در تبدیل عنوان بصدقه برعکس میشود فتدبر (۲).

(موت) اشاره است بآنکه گویند عمرانکار موت حضرت رسول کرد ابوبکر زقرآن آیه برایش خواند تا تصدیق **بکل نفس ذائقة الموت** (۳) نمود .

شیعی گوید : نکته درانکار عمر نه آن بود که فی الحقیقه جهل باین مسئله داشت بلکه ازاین تجاهل مقصودش این بود که ، بعدازآن جسارت که نسبت بحضرت رسالت نمود ، که مشعر برفسق بلکه دلیل بر کفرش بود ، شاید دل صحابه‌رابدست بیاورد مبادا سبب اخلال درپیش بردن مرادش بشوند .

تبصره - ازحکایت مزبور وغیرها برمی‌آید که ابوبکر بیش از عمر قرآن خوانده وباخبر بود معذلك درترجمهٔ احوال ابوبکر نوشته اند وقتی که میخواست قرآن را جمع کند ازاین وآن میخواست وبدون شهود قبول نمیکرد ، ازین برمی آید که‌خودش حافظ قرآن نبوده وقرآن را از غیر قرآن تمیز نمیداده والا محتاج بشهود نبوده .

بنابراین کسیکه ازتنزیل قرآن خبرنداشته باشد از تأویلش چه خبر داشت و بی خبر از این هردو چگونه دیگری را وصی و خلیفه‌ساخت **فاعتبروا یااولی الابصار** (٤).

۱- جمع بدعت است یعنی حکم‌تازهٔ خود درآری ۲ -دراین‌موضوع‌فکردقیق بکاربرتا بفهمی ۳ -هرشخصی شربت ناگوار مرك را خواهد چشید ٤ - ای صاحبان عقل وبصیرت عبرت گیرید

(حجر) اشاره است بآنچه عمر درخطاب بحجراسود که کاشف از سوء عقیده بود گفت ، حضرت امیرسلام‌الله علیه اورا تنبیه فرمود .

(رجم) مکرر عمر حکم برجم (۱) میکرد برای اینکه همین قدر شنیده بود که زانیه وزانی را باید رجم کرد اما تفصیل مسئله را نمیدانست .

(خراج) یکی ازتکالیف بسیارمهم اسلامی زکاتست وآن برحسب شرع الهی درچهارچیز است «گندم ، وجو ، وخرما ، ومویز» که بشرایط مخصوصه عشریا نصف عشر (۲) آنها را باید اخراج کرد ، ومصرف آنها فقط اصناف هشتگانه است که قرآن مجید معین نموده انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها (۳) الایه .

دهندهٔ زکات ومصارف آن بدون تفضیل است «عرب ، وعجم ، ومذکر، ومؤنث برابرند» .

نوبت بعمر که رسید اولا جنس را بدل بنقد کرد وجمعی را برای مساحت به شهرها فرستاد ، بهرجریبی ازاملاك درهمی وبرای سایر حبوب قفیزی ، و از مصر و نواحی آن یك دینار و اردبی (٤) که ازکیلهای آنجاست قرارداده شریعت اسلامی را بالمره کنار گذارد .

ازاین بدعت هم مالهای غصبی فراوان جمع شد ، وهم زکات مفروضه (٥) در اموال مسلمین باقی ماند . فضاحت (٦) این دو امررا کتب تفسیر و حدیث وفقه شارح است .

بعد ازفراهم آمدن نقود خراجیه (۷) ، ازخوف افتضاح آنهارا مواجب ووظیفه و مستمری قرار داد برای مجاهدین، وفقهاء، و معلمین شرعیات، و ائمهٔ جماعت (۸)، و مؤذنین. وتفضیل (۸) داد مهاجرین را برانصار ، و قریش را بر سایر عرب ، و عرب را برعجم ، وعایشه و حفصه را برسایر ازواج . از این رو اموال

---

۱ ـ سنگسار کردن ۲ ـ ده یك یا بیست یك ۳ ـ منحصراً زکوة حق فقیرانست والی آخرآیه ٤ ـ نام کیلی است مخصوص ٥ ـ واجب ٦ ـ رسوائی وزشتی ۷ ـ پولهای مالیاتی ۸ ـ پیش نمازها ۹ ـ برتری دادن

فلاحین (۱) که زکات نداده بودند فاسد شد ، وجهاد اسلامی بدل بمقاتلهٔ باجرت شد ، ثواب اخروی مبدل شد بمواجب ، وغنایم حرام شد زیرا که مجاهدبدل بسرباز شد ، مستحقین محروم ماندند ، تصرف فقهاء ومعلمین وائمهٔ جماعت در مال حرام حرام ، تعلیم‌لله وامامت‌لله ،واذان لله(۲) منسوخ شد ، وبرای حق‌سکوتی که‌می گرفتند کسی براین محدثات وبدعتهاو ظلمها ایراد نکرد .

پس بنای شر همه بر مالیات آمد ولیک

باکه این معنی توان گفتن ز ابنای زمان

(اعتراء) فرو گرفتن است . واین اشاره بقول‌مشهور ابوبکرست ان‌لی‌شیطاناً یعترینی (۳) .

و گویند این سخن او اگر راست واگر دروغ دلیل است بر عدم قابلیت خلافت اللهی ☆

خالد ولاتفعل وجیش واسامه ماتسگت   لیتنی عمار وبن مسعود ومروان وحمی

(خالد) اشاره است بآنکه خالد ولید مالك بن نویرهٔ بی‌گناه رضی الله عنه را بقتل رسانید وشبانه بازوجه اش مضاجعت (٤) کرد .

ابوبکر وبعدعمر حکم‌الله را دربارهٔ اومهمل گذاردند ،نه‌حد زدند نه‌قصاص. حضرت رسول در بارهٔ مالك فرموده بود هرکه خواهد بمردی از اهل بهشت نظر کند باونظر نماید .

(لاتفعل) اشاره است بکلمهٔ که ابوبکر درتشهد قبل از سلام سه بار گفت که خالد بجانیاورد آنچه امر کرده بودم . ازاین جا تکلم درنماز را عامه تجویزمیکنند با اینکه اتفاقی است که اول نماز تکبیرة الاحرام است وآخرآن سلام .

---

۱ ـ مالهای دهقانان و کشاورزان   ۲ ـ علم‌آموختن‌برای خداوامامت کردن برای خدا واذان گفتن برای خدا همه منسوخ شد وازمیان رفت   ۳ـ ابابکر گفت مرا شیطانی هست که برمن تسلط میباید وبردرون من احاطه میکند هرگاه ببینید که براه خطا میروم ازوسوسهٔ‌آن شیطانست مرا براه آورید   ٤ ـ هم بسترشدن

(جیش اسامه) تخلف ازجیش اسامة بن زید با وجود تکرار لعن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برمتخلف برای جلب خلافت معروفست.

در تاریخ بلادری است که ابوبکر وعمر با هم درجیش (۱) اسامه بودند.

متعصبین عامه گویند لعن برمتخلف را شیعه الحاق کرده‌اند.

شیعه گویند لعن برمتخلف ازامر الهی ثابت است خواه حضرت تصریح فرموده باشد یا نفرموده باشد.

(ماشککت) اشاره است بقول عمر متعلق بفتح مکهٔ معظمه، ثعلبی و دیگران نوشته اند متعلق بسورهٔ فتح وخبر صلح در حدیبیه، که برای عمر در نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شك عارض شد خودش اعتراف کرده گفت ماشککت منذ اسلمت الا یومئذ (۲) واین کفر بعد ازایمان است.

(لیتنی) این کلمه را ابوبکر نزدیك مردن مکرر گفته است و از مطاعن (۳) او شمرده میشود:

کاش من متعرض خانه فاطمهٔ نمیشدم، کاش درسقیفه امیر نشده بودم، کاش من ازرسول خدا پرسیده بودم که آیا انصار حق خلافت دارند، کاش فجاءه سلمی را نسوزانده بودم چنانکه ابن قتیبه در کتاب السیاسة والامامه آورده است

(عمار) اشاره است بظلمی که عثمان دربارهٔ عمار وابن مسعود باعلوّ مقامیکه در صحابه داشتند مرتکب شد.

(مروان) پسر حکم است که پدر و پسر مردود ومطرود حضرت رسول بودند عثمان بمدینه راه داد وعطایای گزافی دربارهٔ او بجامی آورد که همان عطایا موجب انتقال سلطنت شد بآل مروان لعنهم الله اجمعین (٤)

مناوی درشرح جامع صغیر متعلق بحدیث هلاك امتی علی یدی غلمة من

---

۱ - لشگر ۲ - عمر در روز صلح حدیبیه که رسول اکرم وعدهٔ فتح مکه داده بود و بتاخیر افتاد گفت من ازروزیکه اسلام آوردم شك دررسالت پیغمبر نکرده بودم مگر در این روز ۳ - طعن وعیب ونکوهشها ٤ - خدا همهٔ آنها را لعنت کند

قریش (۱) گوید وقد ورد فی عدة اخبار لعن الحکم والدمروان وماولد(۲)، ودرشرح لایتجالس قوم بالامانه (۳) میگوید عن مروان بن الحکم ولد بمکه سنة اثنین ولم یرالنبی (۴) .

رمز لحسنه مناوی خبرمروی ازچنین ملعولی راحسن شمرده است .این است حال کتب عامه فاعتبروا یااولی الالباب. (۵)

(حمی) بکسرحاءیعنی غرگاه.درجامع صغیر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است لاحمی فی الاسلام(٦) معذالك عثمان چند موضع راحمی قرارداده بود : یکی برای شترهای خود ، یکی مخصوص شتر حکم بن ابی العاص مطرود ، یکی هم برای خیل (۷) مسلمین و بنی امیه ✫

سهم ذی القربی وزوجین ومغیره نقصان عدل و دین راشاهد صدقند هنگام قضا

بااینکه آیهٔ خمس تصریح بثبوت حق ذوی القربی دارد ابن خطاب بینوائی ایشان را درقطع آن رواداشت و برخلاف سالی ده هزار درهم برای هریك اززوجین عایشه وحفصه مقرری میداد .

نوبت بعثمان که رسید آنرا قطع کرد.عایشه نزد عثمان رفت ومطالبهٔ حق ناحق خود کرد .

گفت در کتاب وسنت برایت موضعی نمی یابم . پدرت وعمر بدلخواه خودعمل میکردند من میل ندارم .

گفت پس میراثی که ازحضرت رسول میبرم بده .

گفت تو بودی که باانس بن مالك شهادت دادید که ازپیغمبر کسی ارث نمیبرد

---

۱ ـ هلاکت ونابودی امت من بدست چند تنی شهوت پرست ومطیع هواوهوس ازقریش است ۲ ـ دربسیاری ازاخبار ازرسول خدا لعن حکم و مروان پسرحکم وارد شده است ۳ ـ مجلس ومحفل سری قومی باید امانت میان آنها باشد یعنی سرآن مجلس را بیرون نباید برند ٤ ـ سخن ازمروان حکم آورده و گوید مروان در مکه سال دوم هجری متولدشد ورسول اکرم رارؤیت نکرد ٥ ـ ای صاحبان عقل وبصیرت عبرت گیرید . ٦ ـ غرقگاه دراسلام نیست یعنی مسلمین همه دراحکام اسلام یکسانند ۷ ـ اسب.

وحق فاطمه را باطل گذاشتی بر وچیزی نیست

این بود که عایشه بیعت شکسته لوای **اقتلوا نعثلا** را بلند کرد . (۱) اینها در تواریخ عامه است .

(زوجین) علاوه بر ترجیح مزبور حجرهٔ هریك را که درخانهٔ حضرت رسول داشتند بخودشان واگذاشت بدون بینه وشهادت بااینکه فدك را بحضرت صدیقه رد نکرد بابینه وشاهد .

(مغیره) مقصود مغیرة بن شعبه است که قصهٔ زنای اوچندین صفحه از تاریخ طبری وواقدی واغانی رامشغول کرده .

مداینی میگوید: مغیره درجاهلیت اززانی ترین مردم بود ، بعداز اظهار اسلام دست وپای او بسته شد. ولی بازچیزی ازین عادت دراو باقی بود که درحکومت بصره آفتابی شد .

خلاصه بااینکه قاضی ابن ابی الحدید بعداز پانصد سال حکم بزنای او کرده است عمر بحمایت مغالطه کرده حدخدای تعالی رادر باره اش تعطیل کرد شهود بیچاره را حدزد .

بجای مغیره ولید اگرباشد مراد ولیدبن عقبه است که بانطق قرآن بفسق او بازعثمان بولایت حکومت کوفه مامورش ساخت .

ابن اثیر در کامل وظیفهٔ مورخ راکه حقیقت نگاری است از دست داده و بر فسق او که خافقین (۲) را مملو ساخته است خواسته ستر (۳) کرده باشد **اتسع الخرق علی الراقع** (٤) «ابن ابی الحدید» .

(متعتان) مسئلهٔ آن مشهورست وشرح آن رسالهٔ میخواهد جداگانه (به ترجمهٔ مامون عباسی ازمجلس هشتم مجالس المؤمنین رجوع شود) خلاصه اینکه محلل آن خدا ورسول بودومحرم آن پسرخطاب و من **لم یحکم بماانزل الله فاولئك هم**

---

۱ - عایشه گفت مردم نعثل را یعنی عثمان ریش دراز بی ادراك را بکشید

۲ - مشرق ومغرب ۳ - مخفی ٤ - هرچه وصله زنند وپارگی آنرا بدوزند بازپاره ترباشد این مثل معروفی است

الکافرون (۱) الآیه*

عزلِ از تبلیغ شش آیه در آن بس نکته‌هاست — هیچیک نبود فرازِ اهل بینش در خفا

تولیتی که ابوبکر درعهد حضرت رسالت پیداکرد همان برای ادای چند آیه ازسورهٔ برآئة بود باهل مکه، که بعدازفرستادن اوحضرت امیر را بامرخدای تعالی مامورفرمود که ازبین راه‌ازاو گرفته خودمبلغ باشد، تاخلق بدانند کسیکه صلاحیت رسانیدن چندآیه ندارد صلاحیت ریاست کلیه راکه ادای تمام احکام الهیه را لازم دارد بطریق اولی ندارد.

درخبر عزل ابوبکر تصریح شده است که امیرالمؤمنین ازحضرت رسول است وابوبکر نیست *

بیعت رضوان وخشنودی یزدان درحُنین — یافت ازنکث وهزیمت فسخ وحبط وانمحا

اینکه پس ازذکر اسماء صحابه دعا میکنند که رضی الله عنه اشاره است بآیهٔ بیعت وآیهٔ مبارکهٔ **یدالله‌فوق‌ایدیهم** (۲) درسورهٔ فتح خبرازآن میدهد.

بیعت باین شرط بودکه‌هرگز درهیچ غزائی نگریزند وپایداری کنند تازمان موت، دراین صورت **لقدرضی الله‌عن المؤمنین اذیبایعونك**(۳) الآیه (سورهٔ فتح) وهرکس نکث آن بیعت نماید سه‌چیزبآن راجع میشود:

اول ـ مکرسیئی.

دوم ـ بغی وظلم بنفس.

---

۱ ـ هرکس بغیرآنچه خدانازل فرموده حکم کندوباحکم خدا مخالف شود البته کافر خواهد بود

۲ ـ دست خدا فوق دست آنهاست (یعنی قدرت خدا فوق قدرتهای خلق است)

۳ ـ همانا خدا ازمؤمنانی خوشنود است که بعهد خدا پایدارماندند

سوم - نقض عهد (۱).

زیرا که **فمن نکث فانما ینکث علی نفسه** (۲) الایه.

افسوس ودریغ که بعد از آن غزوهٔ خیبر وحنین پیش آمد و یاران از فضیلت جهاد وثواب حفظ اسلام وشرف رضوان الله چشم پوشیده فرار را که گناهی عظیم بود برقرار اختیار کردند، واعمال تاآنزمان خود را حبط (۳) و باطل ساخته در خور سخط وغضب الهی گردیدند. وبدیهی است که استحقاق پاداش مشروط است بموافات (۴) **فاولئك حبطت اعمالهم** (۵) الایه وقول باحباط موافق طریقهٔ عامه است. ودر تفسیر صافی است که آیهٔ رضوان درسورهٔ مبارکهٔ فتح مقدم بر آیهٔ شرط نازل شده است یعنی رضوان‌الله (٦) مشروط است نه مطلق. **فافهم** (۷) ☆

فزت را با مطلع بگذار در میزان فکر   با اقیلونی سلونی تا بیابی اهتدا

(فزت را) **فزت و رب الکعبه** (۸) کلمهٔ حضرت سید الاوصیاء است سلام‌الله‌علیه بعدازضربت ابن ملجم خارجی لعنه الله.

نزد مردمیکه پی بمشرب حقیقت برده ولذت محبت چشیده باشند ودر این سجن تیره (۹) خود رامحبوس ببینند شرف آن کلمه مخفی نیست **شعر**:

عاشق آنست که بیخویشتن ازشوق وصال   پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید

مزاح وبشارت اصحاب حضرت سیدالشهدا سلام الله‌علیه‌وعلیهم درشب عاشورا بنیل فیض شهادت (۱۰) وفوز عظیم (۱۱) ومقام کریم (۱۲) از این باب بوده‌است:

---

۱ - پیمان شکستن   ۲ - هرکس عهد خدا را شکست زیان آن برخوداوست برخدا زیانی نیست   ۳ - فاسد ونابودشدن   ٤ - وفا داربودن   ٥ - آنان عملشان نابود و باطل خواهد بود   ٦ - خوشنودی خدا ورضای حق   ۷ - مطلب رابدقت کامل بفهم   ۸ - علی ع فرمودقسم بخدای کعبه که اکنون بفیروزی وسعادت ابد رسیدم «این کلام را حضرت هنگام ضربت شمشیرابن‌ملجم برفرق مطهرش فرمود»
۹ - زندان تاریك   ۱۰ - رسیدن بمقام بلند شهادت   ۱۱ - سعادت بزرك
۱۲ - مرتبهٔ نیکو

عاشق آنست که بر دیده نهد پیکان (۱) را.

اما (**مطلع**)ء بضم میم وتشدید طای مفتوحه«اشاره است بقول عمر، چنانکه درلسان العرب است، که: **قال عندموته لوان لی مافی الارض جمیعاً لافتدیت من هول المطلع** (۲). سعدی گوید: آنرا که حساب پاکست ازمحاسبه چه باکست. حمیری گوید: **لاعفی الله له عنه ولا کف عنه هول یوم المطلع** (۳).

(**اقیلونی**) از خدع (٤) ابوبکر قول اوست برمنبر: **اقیلونی فلست بخیر کم وعلی فیکم** (٥).

یعنی وابگذارید مرا خلافت حق کسی است که ازهمه بهتر باشد ومن تا علی درمیان شماست برتری و افضلیت ندارم وترجیح مرجوح برراجح خلاف حکم عقل است **غفر الله لمن قال** (٦):

امام من سلونی (۷) گفت وزان او اقیلونی (۸)

دو لفظ است این وازهر یك توان بشناخت هر یك را

خلیفه گشت ثانی اولین را و سوم او را

بتزویری کزان آمد شگفتی پیر و کودك را

نفاقی بود اندر پرده چون شد نوبت سوم

فروهشت ازنفاق قوم یکسر پردهٔ شك را

چو بعد از امتحان کردند اقالت سر کشید از آن

بکشتن دادن راضی نشد تغییر مسلك را

امام ما و او را منقبتها هست و مطعنها

که نتوان شرح دادن گرچه از بسیار اندك را

---

۱ - تیر ۲ - عمر هنگام وفاتش گفت اگر آنچه درزمین است همه ملك من بود ازترس ووحشت قیامت برای نجات خودهمه رافدا میدادم ۳ - خدا از او نگذرد و هول وترس قیامت رااز او برندارد ٤ - خدعه ومکرها ٥ - مرا از مقام خلافت برگردانید وعزل کنید که من بهترازشما نیستم درصورتیکه علی بن ابیطالب میان شما امت هست (که بهترین ودانا ترین امت است) ٦ - خدا بیامرزد آنکه این شعررا گفته ۷ - علی ع فرمود ازمن همه چیز بپرسید (که علوم همه نزد من است) ۸ - ابوبکر گفت مرا از خلافت برگردانید.

(ستی) باخانم ، وبیگم ،وبانو، وخاتون ،وبی‌بی ، وسیده مرادفست (۱) .

ثروت حضرت خدیجه علیها السلام درعرب‌مثل بوده است. ابوالحسن بکری در کتاب انوار گوید :کانت خدیجه ملکة عظیمة و کان لهامن الاموال والمواشی شئی لا یحصی حتی قیل ان لها ازید من ثمانین الف جمل متفرقه فی کل مکان الخ (۲) فتدبر .

(انفاق تیمی) اشاره است بآنچه متعصبین جعل کرده اند ، واسناد آن لابد بعایشه منتهی میشود که ابوبکر چهل هزار درهم یا دینار داشت خرج حضرت رسول کرد .

حدیثی هم شاهد این دعوی وضع نموده .

(اولا) اگراین حرف را دربارهٔ عبدالرحمن یا عثمان یا ابوسفیان میساختند اندك مناسبت داشت که بالنسبه متمول بوده‌اند .

(ثانیاً) باتفاق ارباب سیرابوبکر گدازاده بوده است .

دخترش اسماء بستهٔ هستهٔ خرما برسر گذاشته ازمسافت بعیده بار میکشید . خودش درجاهلیت مکتبدار اطفال یهود بود ، بعد هم خیاطی‌ودوخته فروشی‌میکرد لباس بر دوش میگردید تا بفروشد ، ازاین کسبهای پست‌معاش فقیرانه داشت ، پدر ودختر خودرانمیتوانست تکفل بکند ، وتفسیر سورهٔاحقاف شاهد است که‌مبادرین باسلام فقراء بوده اند .

(ثالثاً) با مال حضرت خدیجه که درتمام عرب مثل بوده و تا قریب بهجرت حیات داشته چه حاجتی بمال غیر بود .

انعامها و دستگیری های آنحضرت که دلیل بر غنی بود در سیر مذکور

---

۱ ــ بیك معناست   ۲ ــ خدیجه زوجهٔ رسول اکرم ملکهٔ عظیم الشأنی بود دارائی او ازبسیاری اموال وحشم درحساب نمیآمد گفته اند که شمارهٔ اشتران اوبیش‌از هشتاد هزاربود وآنها درهرمکان متفرق بودند .

است .

(رابعاً) در ابتدای هجرت بهای شتر یرا ابوبکر تا از حضرت نگرفت قبول نفرمود واین معامله باتفاق چهارهزار منافی است.

(خامساً) مصرف این مبلغ خطیر (۱) را با اینکه ارباب سیر تمام جزئیات احوال وافعال واقوال حضرت را ثبت وضبط نموده اند چرا متعرض نشده‌اند، اگر قبل از هجرت بوده بامال حضرت خدیجه حاجت بغیر نبوده ، وبعداز هجرت هم که امر ابوبکر ازمواسات (۲) انصار میگذشت .

(سادساً) بخبر یکه‌زنی حسود ، عنود، لجوج باغرض برای افتخار خود جعل کند، آنهم زنیکه مخالفت دوامام خودرا نموده، بیکی لعن میکرد وبادیگری مقاتله وفسق خودرا دراین باب درتواریخ گذاشته چه اعتماد .

(سابعاً) اگر یکدرهم آن وجه موهوم بروجه اخلاص بود البته درپیشگاه خداوند شکور مشکور واقع میشد .

پس دعوی مذکور مردد است بین کذب و عدم قبول .

وبعدازآنکه کذب این دعوی محقق شد حال وحقیقت بسی ازاینگونه اخبار روشن میشود **فافهم** (۳) .

(لطیفه) درتذکرهٔ ادیب فاضل سید علیخان است که درویشی درتصدق انگشتری حضرت قصیدهٔ میخواند ، قاضی گفت بشنو این روافض (٤) چگونه در مدح علی بن ابیطالب قصاید نظم کرده اند ، برای یك خاتمی که قیمت آن بچهار درهم نمیرسید ، وابوبکر صدیق تمام مالش را تصدق کرد هیچکس ، درنظم و نثر ، یاداز آن نکرده . گفتم روافض گناهی دراین معنی ندارند ، اگرچیزی هست از عالم ملکوت است ، چه درخصوص بذل خاتم قرآنی نازل شده که تاقیامت تلاوت میشود ودرشان ابوبکر چیزی نازل نشده . دستش را حرکت دادو گفت برادراین معنی دردل من هم خطور میکند لکن چاره چیست .

---

۱ - بزرك وبسیار ۲ - برابری ومساعدت ۳ - مطلب را بدقت بفهم

٥ - جمع رافضی یعنی شیعه بزبان اهل سنت

ظریفی این لطیفه را شنید گفت حاشا که در بارهٔ انفاق ابوبکر چیزی نازل نشده باشد، مگر نفرموده است :

و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و من یکن الشیطان له قریناً فساء قریناً (۱) الایه بقرینهٔ اینکه همیشه ابوبکر میگفت ان لی شیطاناً یعتریقی (۲) و از مردم درخواست میکرد که هر وقت آن شیطانیکه با من است مرا براه غلط میبرد شما نگذارید و هدایتم بکنید ☆

گر نبودی ثروت بانو و بازوی علی ؑ ... از کجا افراشتی اسلام بر گردون لوا

چند اندوزد تواند مال بو پر کاسه لیس ... کش توان در گاه بخشش خواندن از انجیا

آنکه از عزّ مناجات پیمبر بگذرد ... نگذرد از نیم فلسی زوجه پرسی از سخا

چند قرص نان جو را هل اتی آمد تشکر ... از برای چل هزاران نیست حرفی هل اتی

با چنان مالی روا چون داشتی کاندر ملا (۱) ... بینوا دختش بود از فقر حمال نوا (۲)

این وجیزه بس بود بهر هدایت مر ترا ... گر نباشی از گروه نطبع الله علی

۱ ـ آنانکه اموال ودارائی خودرا (بامر شیطان) از روی ریا کاری وخود نمائی انفاق میکنند وبخدا وروز قیامت اصلا ایمان ندارند (هیچ اجری نزد خدا نخواهند داشت چون برای خدا انفاق نکرده اند) وهر کس که شیطان یار وهمنشین اوست بسیار بد همنشین وقرینی خواهد داشت ۲ ـ ابوبکر دایم میگفت مرا شیطانی است که بر من تسلط یافته وبدرون من احاطه کرده است

(۱) غزالی از اسماء دختر ابوبکر روایت میکند که زبیر آنگاه که مرا تزویج نمود مالک چیزی نبود مگر اسبی و شتر آبکشی من اسبش را آب و علف میدادم و تیمار میکردم و برای شتر بسته هسته خرما از دو ثلث فرسخ روی سر گذاشته میآوردم (۲) غزالی در باب حقوق اقارب روایت میکند که حضرت رسول ص فرموده است افضل الصدقه علی ذی الرحم الکاشح و فرموده است الصدقه علی المساکین صدقه و علی ذی الرحم اثنتان

(**يطبع الله**) بآيهٔ نود و نهم از سورهٔ اعراف، و سی و هفتم از سورهٔ مؤمن رجوع شود.

درسورهٔ روم است: **كذلك يطبع الله على قلوب الذين لايعلمون** (۱).

يا امام المتقين شمس الضحى عين اليقين
اول من اسلم يا ثانی اهل الكساء

(**اول من اسلم**) صاحب تحفة النجباء ازجلال سیوطی نقل میکنند که ابن عباس، وانس، وزیدبن ارقم، وسلمان فارسی، وجماعتی اتفاق دارند که آن حضرت اول کسی است که اسلام آورده است وبعضی اجماع براین قول نقل کرده اند.

ابن اثیر در کامل این قول را بخود حضرت امیر وابن عباس، وجابر بن عبدالله، و زیدبن ارقم، وعفیف کندی، ومحمدبن منذر، وربیعه، وابوحازم مدنی، و کلبی، وابن اسحق نسبت داده است. استیفای اقوال راازمسئلهٔ سادسهٔ شرح ابن ابی الحدید بایدخواست متعلق بکلام حضرت: **سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم** (۲)« از نهج البلاغه»

ای مبیر مشرکین وای نکال ظالمین
یا امیر انما وای دلیر لافتی

چون ثنا آرم بدان حضرت بدین نطق کلیل
ایکه یزدانت بمصحف جابجا گفته ثنا

ای ولی وفائز و واعی وشاهد حبل وخیر
سابق (۱) وصدیق ومن ینفق ومن یشری ابتغا

(**ای ولی**) بعض از اسماء مبارکهٔ حضرت امیرست سلام الله علیه که موافق تفاسیر عامه ازکلام الله المجید اقتضاب (۳) میشود.

(**ولی**) انما ولیكم الله الایه ثعلبی، نسائی، مجاهد، حسن بصری، واحدی ابن جوزی، رازی، زمخشری، بیضاوی، سمعانی.

---

۱ - اینچنین خدا بردلهای کافران نادان مهر قهر میگذارد ۲ - علی ع فرمود بعدازمن برشما مردم شخصی بسیار شکم پرست (یعنی معویه) حکومت خواهد کرد ۳ - اخذ میشود

درخصایص نسائی است که هوولی کل مؤمن بعدی.

(فائز) اجعلتم سقایة الحاج الی قوله تعالی و اولئك هم الفائزون(۱) الایه ثعلبی ، نسائی ، ابونعیم ، واحدی ، ابن عساکر .

درتذکرهٔ این جوزی است که نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال هذاوشیعته هم الفائزون یوم القیمه(۲). مناوی ازدیلمی علی و شیعته هم الفائزون یوم القیمه (۳)روایت کرده است.

باید پرسید مراد حضرت ازشیعهٔ علی کیست شاید مراد معاویه ، وابوهریره ، و عمروعاص ، وعایشه ، وابوموسی ، ومروان حکم ، وابن عمر ، وخالدولید ، وطلحه ، و شیخین ، وعثمان ، وزیاد واشعث باشد .

(واعی) یعنی حافظ :قوله سبحانه وتعیها اذن واعیة (۴)الایه ثعلبی ، راغب درمحاضرات ، ابن مغازلی درمناقب ، ابونعیم درحلیه .

(شاهد) قال الله عز وعلا :افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه الایه وهوعلی وهو منه صلی الله علیهما وسلم(۵).

(حبل) واعتصموا بحبل الله جمیعا(۶) الایه ، الا بحبل من الله الایه ، رواه الثعلبی فی تفسیر آل عمران .

(خیر) اولئك هم خیر البریه(۷) الایه شواهدالتنزیل .اخطب خوارزم درذیل خبریکه جابر بن عبدالله راوی آنست میگوید :

وقال کان اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم اذا اقبل علی علیه السلام

---

۱ - آیا مقام کسی را که سقای حاجیان کعبه است (یعنی عباس عموی پیغمبر)مانند شخصی قرارمیدهید که ایمان کامل بخدا آورده است (که مقصود علی ع است) و آنها فیروزی وسعادت ابد یافته اند .

۲ - رسول اکرم بسوی علی ع نظر کرد و فرمود این شخص (یعنی علی ع) و شیعیان او بحقیقت در قیامت فیروز و سعادتمندند ۳ - علی ع و شیعیان او بحقیقت درقیامت سعادتمندند ٤ - یعنی حقایق وعلوم واسرارآیات الهی را گوش نگهداری ضبط خواهد کرد یعنی گوش قلب علی لایق شنیدن اسرار است ۵ - خدای متعال فرموده آیا کسیکه ازجانب خدا براه روشن هدایت یافته (یعنی پیغمبر) وگواهی ازخود او پیرواوست (یعنی علی ع) که ازخود پیغمبراست وهردویکنورند ۶ - همه متفق برشتهٔ خدا چنگ زنید (مرادعلی ع واهل بیت رسولند) ۷ - آنها بهترین خلق خداهستند (یعنی علی وسایر اهل بیت پیغمبر)

قالوا قدجاء خیر البریه (۱) .

(سابق)السابقون السابقون (۲) الایه مناقب ابن المغازلی واخطب خوارزم .

السابقون اولالون (۳) الایه ابن عباس نزلت فی امیرالمؤمنین . دیلمی از طبرانی وابن مردویه السابق الی محمد علی بن ابی طالب(۴) روایت کرده اند .

(صدیق) اولئك هم الصدیقون (۵) الایه بتفسیر ابن حنبل .

همچنین حافظ محمد بن مؤمن شیرازی درتفسیر آیه از حضرت رسول راوی است که صدیق هذه الامة امیر المؤمنین علی وهوالصدیق الاکبر والفاروق الاعظم(٦) الخبر، از اینجا این دولقب را برای اول وثانی غصب کرده اند .

ابو نعیم وابن عساکر از ابولیلی از حضرت رسالت حدیث الصدیقون ثلثه‌را روایت کرده ، علی بن ابیطالب را سومین شمرده.

صاحب تحفة‌النجباء ازخصایص نسائی نقل کرده است که قال‌علی انا عبدالله واخورسوله واناالصدیق الاکبر لایقول ذلك غیری الاکاذب (۷). آیا این کاذب کی باشد ؟

(من ینفق) قال سبحانه الذین ینفقون اموالهم (۸)الایه زمخشری ومحب طبری.

(من یشری)قال عز من قائل من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات‌الله (۹) الایه فخررازی ، ثعلبی ، ابن مغازلی ،ابن حنبل ، غزالی نیشابوری .

ابن جوزی درذیل حدیث لیلة الفراش میگوید قال ابن عباس اول من

---

۱ ـ اصحاب رسول اکرم هرگاه علی‌ع میآمد همه میگفتند بهترین خلق خدا آمد
۲ ـ پیشی گیرندگان درایمان ،مراد علی‌ع است ۳ـ پیشی گرفته گانی که مقام تقدم‌درایمان دارند(مقصودعلی ع‌است) ٤ـپیش از همه کس برسول اکرم گروید ٥ ـ آنان راستگویان عالمند (حرفی غیرحق هیچگاه نگفته‌اند) مرادعلی وفرزندان اطهاراویند ٦ ـپیغمبر فرمودعلی صدیق اکبروفاروق اعظم است‌یعنی راستگوترین فردعالم وبهترین فرق گذارنده میان حق وباطل علی ع است که پیرو او برحق ومخالف اوبرباطل است ۷ ـ علی علیه السلام فرمود من‌بندهٔ خاص خدا و برادر رسول خداهستم ومن صدیق اکرم (راستگوترین عالم) وبجزمن هرکه این‌دعوی کند دروغ گوخواهد بود ۸ ـ آنانکه اموال و دارائی خود را درراه خدا انفاق کردند مقصود ازاین‌آیه علی‌ع است ۹ـخدای متعال فرمودبرخی ازمردم کسی‌است که جان خودرا بارضای خدا مبادله‌کرد مقصودعلی ع است درشبی که دربستر پیغمبرخوابید وجانش راحاضرشدنثار پیغمبر کند

شری نفسه ابتغاء مرضات الله علی بن ابیطالب (۱) سلام الله وصلواته علیه و علی اولاده الطاهرین ☆

با تضرع خواهم از درگاه عالی رتبت کافکنی سویم لحاظ رأفتی یوم الجزا

نیستم هرچند درخور لیک دارم نزد خلق با همه نالایقی با خاد مانت انتما

هر کس متون احادیث وارده وعیون اخبار صادره را که بطور ایجاز واشاره از اول قصیده تا مقطع ودراین تعلیقات بآنها تلمیح شده است خواهد از کتب متداوله بمجلد ثامن وتاسع از بحار الانوار ، وحق الیقین علامهٔ مجلسی ، و خصایص ابن بطریق و نسائی ، وتذکرهٔ ابن جوزی ، ومطالب السئول ، واحقاق الحق ، وینابیع الموده ، ومناقب مرتضوی که تمام بطبع رسیده است رجوع نماید .

الحمد لله و الصلوة علی خاتم انبیائه وسید اوصیائه و اولاده الطاهرین الی یوم الدین

---

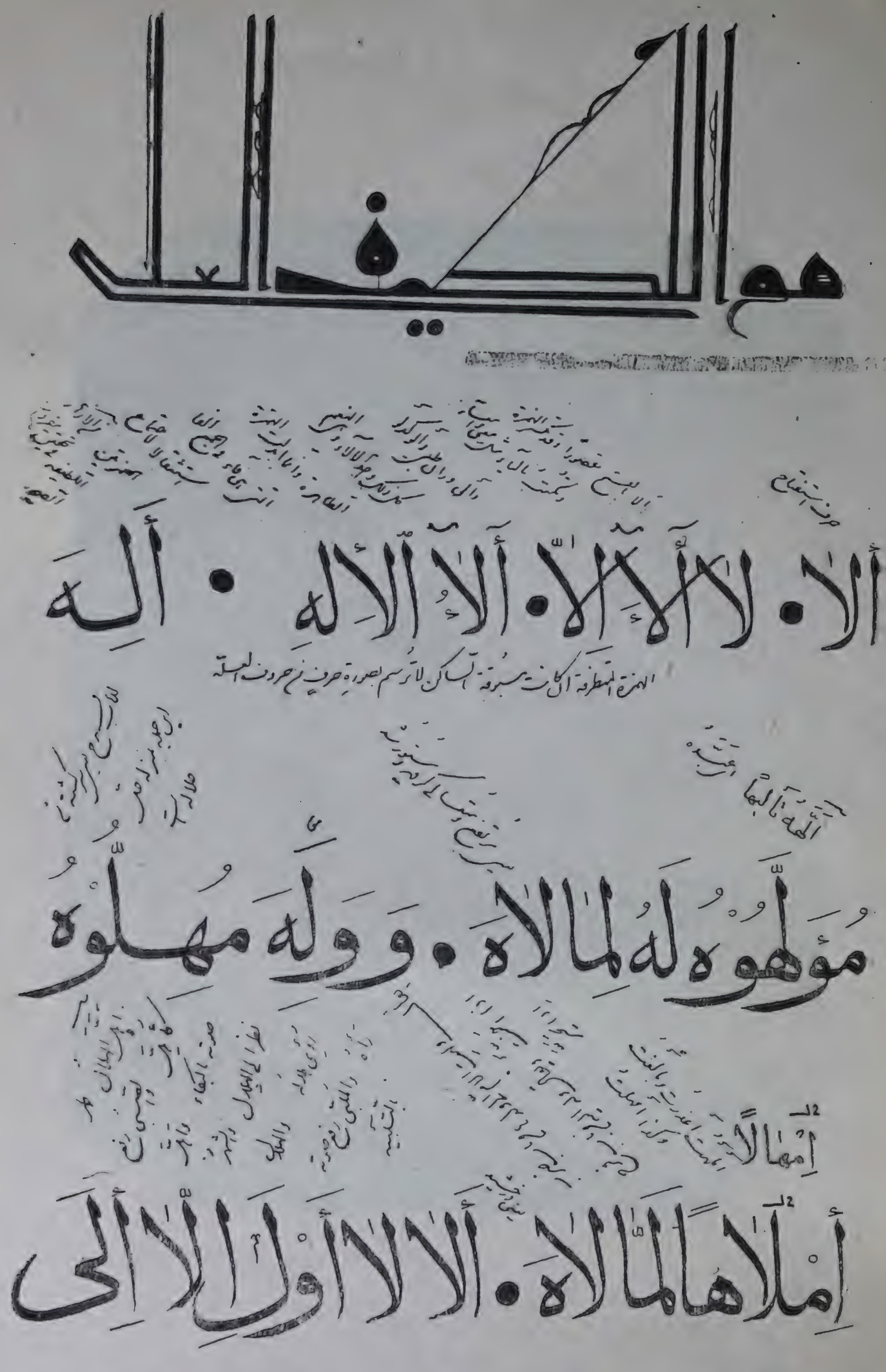
۱ - ابن عباس گفت اول کسیکه جان خودرا برضاو خوشنودی خدا مبادله کرد علی بن ابی طالب بود تحیت تو رحمت خدا براو و برفرزندان پاك او باد

الاحقر مهدی الهی قمشه‌ای



خط حضرت مصنف طاب ثراه

ظهر ورق اول خطبهٔ لؤلؤیه



گراور صفحهٔ اول خطبهٔ لؤلؤیه بخط ثلث که از پنج حرف م و ا ل ه ترکیب شده

خط و انشاء حضرت مصنف طاب ثراه در سن ۳۹ سالگی



فیلسوف شهیر صدرالافاضل در سن ۲۷ سالگی

بهاء جلد زرکوب ۹۰ ریال
جلد شمیز ۵۰ «